

جنايات «رضا شاه» به روايت تاريخ از کودتای انگلیسی سوم اسفند تا برکناری و اخراج توسط سفارت انگلیس

قسمت اول

مقدمه

کودتا (حکم می‌کنم)!

قزاق‌ها که بودند؟

رضاخان و کودتای سوم اسفند از زبان سرتیپ مرتضی یزدان‌پناه
کمیته آهن و کودتا در تاریخ نوین ایران نوشته م.س. ایوانف

قسمت دوم

غارت و چپاول رضاشاهی

دیکتاتور و زمین خواری

کشتار در بابل در قدوم رضاشاه

قسمت سوم

رضاشاه و کشتار ملیت‌های ایرانی

کشتار مردم لرستان

ماجرای دردناک گوشواره قمر الملوک

کشتار قشقایی‌ها

کشتار مردم بلوچستان

رضاشاه و کشتار مردم خراسان و ترکمن صحرا

کشتار بیرجند، یک وحشی‌گری عجیب

سرکوب کردستان

رضاشاه و آذربایجان

سرکوب خوزستان و مردمان جنوب
تبعید مخالفان در زمان رضاشاه
روشنفکران، هنرمندان و آزادیخواهان در روزگار حاکمیت رضاشاه

قسمت چهارم

نفت و قرارداد داری
رضاشاه و منابع طبیعی ایران

قسمت پنجم

رضاشاه در دو جنگ جهانی
رضاشاه در جنگ جهانی اول
رضاشاه در جنگ جهانی دوم
جهان در جنگ جهانی دوم
ایران بخشی های رضاشاه

جنايات رضاشاه قسمت ششم

گفتگو با احسان امین‌الرعایا

رضاخان قزاق در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ با اطلاعیه «حکم میکنم» کودتا و دیکتاتوری و پایان مشروطه و آزادی را اعلام کرد

این حکم قزاقی بود که هنگام اشغال ایران توسط روسیه تزاری در جنگ جهانی اول، مزدور ارتش متجاوز بود و با شرکت در محاصر تبریز و ستارخان به روی مجاهدان مشروطه آتش گشوده بود

**رضاخان در خدمت قوای استعمار در همدان با قوای مدافع میهن جنگیده بود
و هنگام آزاد شدن تهران به دست مجاهدان مشروطه مدافع استبداد محمدعلیشاه بود!**

قسمت اول

مقدمه:

سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵ سالهای پرتکاپو و پرفراز و نشست در تاریخ معاصر ایران است. ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در این ۲۰ سال دستخوش چنان تحولات عمیقی شد که مشابه آن به سختی در تاریخ ایران یافت می شود. جنبش انقلابی و آزادیخواهانه مردم به پا خاسته ایران که در انقلاب مشروطه لرزه بر پایه های حاکمیت استبدادی انداخت، در دهه پایانی سالهای ۱۲۰۰ با وجود دریافت ضربات پیاپی از جانب ارتجاع و استعمار هنوز در چهار گوشه ایران پر جوش و خروش بود و سر باز ایستادن نداشت و تمامی پهنه حیات ایران و ایرانی را دگرگون کرده بود. در همان سالیان دو رخداد بزرگ تاریخی در جهان شرایط را برای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران از یک سو و برای حاکمیت ارتجاع و استعمار از سوی دیگر دگرگون کرده بود؛ یکی وقوع جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر در شوروی که هر دو در عرض یک دهه بعد از انقلاب مشروطه رخ داده و انگلستان را به یگانه قدرت استعماری در ایران تبدیل کرده بود و دیگری اوج گیری نبرد طبقات ستم دیده و استثمار شده با حاکمیت طبقات استثمارگر. جنبش جنگل در گیلان، جنبش خیابانی در آذربایجان و جنبش خراسان که هر سه، شراره های همچنان سوزان انقلاب مشروطه بودند، آنچنان حاکمیت ارتجاع و استعمار را به لرزه در آورده بودند که بسیاری فتح دوباره تهران به دست آزادیخواهان را نزدیک می دیدند. در آن مقطع، استعمار انگلیس در وحشت از شدت گرفتن یش از پیش جنبش انقلابی مردم ایران و همچنین برای سد بستن در مقابل دولت نوپای شوروی، در صدد برآمد قرارداد خائنه یی را به دولت وقت در ایران که رئیس الوزرای

آن یکی از مهره‌های دست نشانده استعمار به اسم وثوق الدوله بود تحمیل کند. این قرارداد عملاً ایران را به قیمومیت مستقیم انگلستان در می‌آورد. این قرارداد که به قرارداد ۱۹۱۹ یا قرارداد وثوق الدوله معروف شد با خشم و خروش یکپارچه مردم بپاخاسته ایران روبرو شد و جنبش آزادیخواهان و زحمتکشان، شکست این قرارداد را به ارتجاع و استعمار تحمیل کرد. شکست قرارداد ۱۹۱۹ کابوس شکست از جنبش انقلابی مردم ایران را بیش از پیش در برابر چشمان استعمار انگلستان و طبقات حاکم پدیدار کرده و برای آنها روشن کرد که حفظ ساختار حاکمیت به همان شکل قبلی دیگر امکان پذیر نیست و نه پائینی‌ها می‌خواهند و نه بالایی‌ها می‌توانند موضع موجود را حفظ کنند.

پیشرفت این نبرد طبقاتی سراسری بین جبهه خلق و جنبش انقلابی از یک سو و جبهه استعمار و فئودالیسم و بورژوازی وابسته به استعمار از سوی دیگر، تن دادن به حاکمیت جدید بورژوا-ملاک به عنوان تنها راه حفظ سلطه استعمار و استثمار بر جامعه انقلابی ایران را برای جبهه ضد خلق ضروری کرده بود.

آنها در شرایطی که مردم و رهبرانشان عزم خروج قطعی از نظم پوسیده موجود را با چشم‌انداز برپایی یک راه‌رشد ملی - دموکراتیک و مردمی هدف خود قرار داده بودند.

استعمار انگلستان و زمینداران بزرگ برای ایجاد این تغییر در حاکمیت طبقات ارتجاعی، قزاقی به اسم رضاخان که پیش از این درنده‌خویی خود را در قلع و قمع آزادیخواهان ایران به اثبات رسانده بود برگزیدند.

رضاخان قزاق نخست با یک کودتای استعماری به وزارت جنگ گماشته شد و سپس از طریق مانورها و بازیهای سیاسی - استعماری به تخت سلطنت نشانده شد تا جنبش انقلابی مردم ایران سرکوب شود و منافع استعمار و استثمارگران با ترکیب جدید طبقاتی هیأت حاکمه همچنان حفظ شود. این نقش ضد تاریخی‌ای بود که بر عهده رضا خان گذاشته شد.

این حاکمیت باصطلاح جدید:

هیچ یک از مناسبات کهنه فئودالی تغییر نکرد،

از شدت استثمار دهقانان و کشاورزان و زحمتکشان و توده‌های شهری چیزی کم نشد بلکه روز به روز بر ابعاد آن افزوده شد.

هیچ رفرم و اصلاحات ارضی که در جنبشهای انقلابی در گیلان و خراسان و آذربایجان شروع شده بود، نه تنها صورت نگرفت بلکه حتی بسیاری از زمینهای تقسیم شده در این استانها به زمینداران بزرگ برگردانده شد، روابط استعماری هم بیش از پیش تحکیم شد

نه عدالتخانه مستقلی تاسیس شد

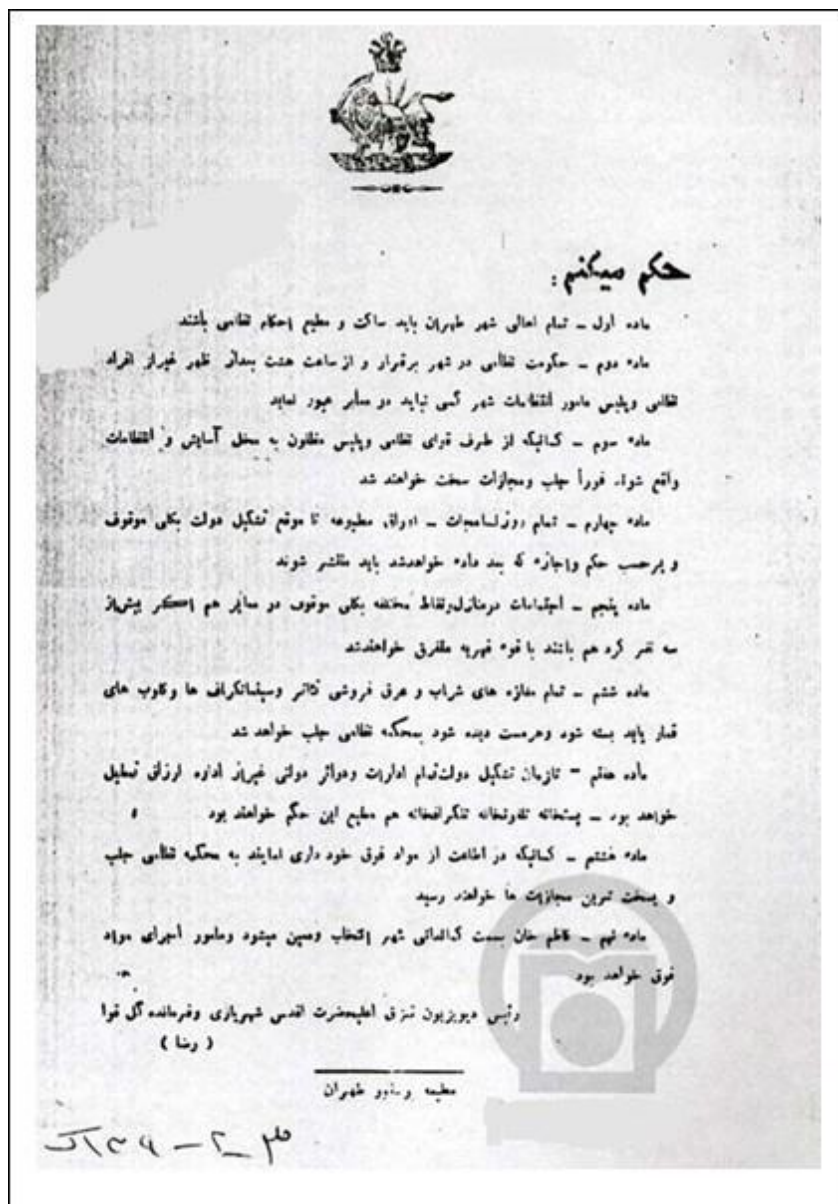
و نه طبقات پایینی و میانی جامعه که انقلاب کرده بودند، اجازه ورود به حاکمیت و برپایی یک نظام ملی - دموکراتیک و مردمی پیدا کردند ،

حاکمیتی که جلوه‌های روشن آن را مردم ایران در مطالبات خویش در جنبش مشروطه، سرلوحه خواسته هایشان قرار داده بودند.

رضاخان پاسخ ضدتاریخی استعمار و ارتجاع و استبداد داخلی به تمامی آن مطالبات تاریخی مردم ایران و رهبران پاکبازش بود.

کودتا:

هنوز خورشید سوم اسفند از افق تهران طلوع نکرده بود که پیشه‌وران و شهروندان سحرخیز، در گرگ و میشِ واقعه ای بهت آور، با برگه های کاغذی مواجه شدند که بر سینه دیوارهای شهر چسبانده شده بود و توجه هر رهگذری را به خود جلب می کرد. نزدیک تر که می شدی، عنوان آنچه که بر کاغذ نوشته بود، تو را به درنگ و امیداشت: حکم می کنم!



زیر عنوان حکم می کنم، ۹ حکم تایپ شده بود و در پایین صفحه، عبارتی به چشم می خورد که برای مردم تازگی داشت: رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهربانی و فرمانده کل قوا - رضا

به این ترتیب روشن شد که کودتا به سرانجام رسیده و سرکرده کودتا با این اطلاعیه خودش را به مردم ایران معرفی کرده است.

آن اطلاعیه در واقع اظهار وجود یک دیکتاتور تازه از راه رسیده بود که می خواست با عبارت «حکم می کنم» و کنار هم گذاشتن جملات رعب آور از مردم زهر چشم بگیرد. از همان ماده اول که میگوید «تمام اهالی شهر تهران

باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند» و وقتی که در ماده سوم میگوید «کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد» و همچنین از بقیه ماده روشن می‌شود که مردم با یک دیکتاتور تازه از راه رسیده سر و کار دارند. جالب اما آن بود که مردم هم از همان روز اول تکلیف خود را با سرکرده کودتا روشن کرده و روی همان اطلاعیه‌ها در مقابل جمله «حکم می‌کنم» با مداد نوشتند: «تو غلط می‌کنی»!

سرکرده کودتا خود را «رضا» معرفی کرده بود.

اما راستی آن‌که؟ «رضا» که بود؟

از کجا آمده بود؟

چگونه و با چه پشتوانه‌ای حریف سلطنت قاجار شده بود؟

به چه اعتباری چنین اطلاعیه‌ای صادر کرده بود؟ رضا در پایان اطلاعیه، خودش را رئیس دیویزیون قزاق معرفی کرده بود؟

برای پی بردن به هویت این کودتاچی، ضروری است نخست ماهیت قشون تحت امر او را شناخت.

قزاق‌ها که بودند؟^۱

قزاق‌ها تا قبل از سقوط تزاریسم در روسیه، یکی از یکانهای تحت امر نیروی قزاق در روسیه بودند که مرکز فرماندهی آن در قفقاز قرار داشت.

قزاق‌ها بعد از شکست تزار، به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال آبرونساید ضمیمه شدند.

ردپای خونین قزاق‌ها در بسیاری از صفحات تاریخ معاصر ایران به چشم می‌خورد.

همین قزاق‌ها بودند که به فرمان کلنل لیاخوف روسی، نخستین مجلس مشروطه را به توپ بستند.

همین قزاق‌ها بودند که برای سرکوب مشروطه خواهان به آذربایجان اعزام شدند و تبریز را محاصره کردند.

همین قزاق‌ها بودند که در جریان فتح تهران به دست مشروطه خواهان، از استبداد دفاع کردند و در جبهه کرج به

کشتار مشروطه خواهان پرداختند. دکتر رضا نیازمند در کتاب به اسم «رضاه شاه از تولد تا سلطنت»^۲ به نقش شخص

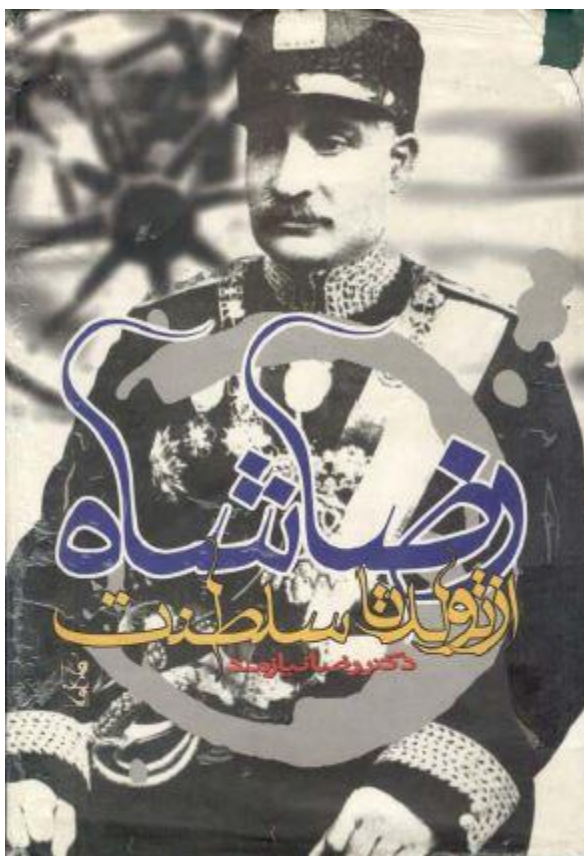
^۱ کتاب عبدالله امیرطهماسبی ص ۲۵ و اویمی ص ۳۸

^۲ کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۱۴۸

رضاخان در جبهه کرج اشاره کرده و می نویسد: قرائن نشان می دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می کرده رضاخان بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود.

روز ۱۹ تیرماه ۱۲۸۸ دو سپاه میلیون با یکدیگر تماس گرفتند. در جبهه قم ۱۲۰۰ پیاده و ۳۰۰ سوار دولتی از بختیاری‌ها شکست خورده، فرار کردند. در جبهه کرج ابتدا قزاقان با فرماندهی زابولسکی به دلیل داشتن دو توپ و یک مسلسل ماکزیم توانستند ۱۲ نفر از میلیون را بکشند و خود یک افسر و دو تاین کشته دهند و تا حدی جلو پیشروی میلیون را بگیرند.

سرداران میلیون، سپهدار و سردار اسعد، پیرامون طرز اشغال تهران با یکدیگر به مشورت نشستند. سپهدار با هر گونه حمله مخالف بود و توصیه می کرد که از راه شهریار دور زده، از دروازه حضرت عبدالعظیم به تهران وارد شوند. سردار اسعد و دیگران می گفتند اگر قوای قزاق را پشت سر قرار دهند ممکن است میان دو نیروی دولتی گرفتار شوند. ولی هر دو سردار معتقد بودند که تصرف کرج با اشغال تهران ارزش یکسان دارد و باید به هر ترتیب شده کرج را به تصرف درآورند. به هر صورت، قرار شد زیده سپاهیان آنها به



۱۲۸ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

فرماندهی بیرم خان به تصرف کرج مبادرت کنند.

گروه در تاریخ، حضور رضاخان در بین قزاقان جبهه کرج نوشته نشده است، ولی قرائن نشان می دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می کرده رضاخان بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود.

این جنگ چند روز بیشتر طول نکشید و با یورش حلیون به پایتخت پایان یافت.

یورش برای تصرف تهران

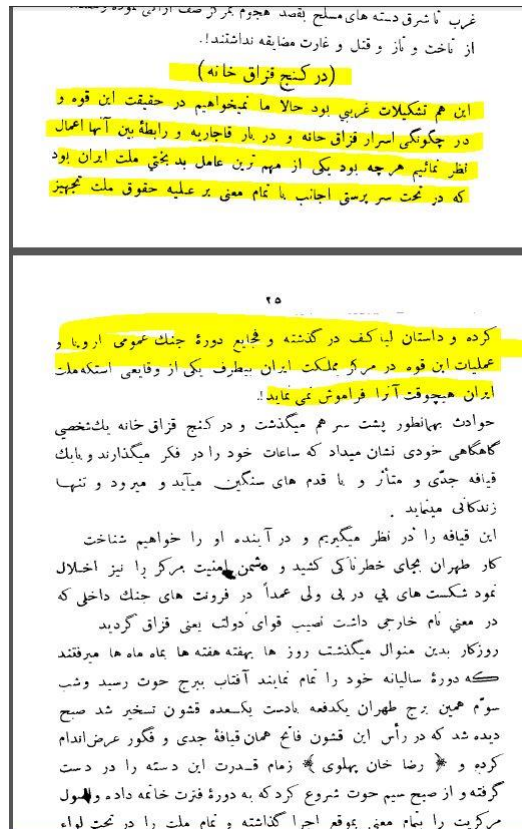
بالاخره یورش شروع شد. بیرم خان یا مردانش از راه کوهستان و موسی خان از طریق جلگه، قزاق‌ها را دور زده از پشت سر آنان را مورد تعرض قرار دادند. اسدالله خان سرتیپ به باغستان کرج و میرزا علی خان سرتیپ پیشاپیش جبهه حمله‌ور شدند. حاج میرزا حسن قزوینی و شیخ الاسلام از طرف راست و عمیدالسلطان به جناح چپ حمله بردند.

سربازان و قزاقان دولتی چندین بار دسته جمعی آتش کردند ولی حمله میلیون شدید بود. قزاقان عقب نشست، به طرف شاه‌آباد رفتند. جنگ از ساعت هفت شب تا هشت روز بعد ادامه داشت. میلیون سه توپ هفت سانتیمتری داشتند که یکی را به گروه موسی خان و یکی را به گروه بیرم خان

یورش برای تصرف تهران

بالاخره یورش شروع شد. پیرم خان با مردانش از راه کوهستان و موسی خان از طریق جلگه، قزاق‌ها را دور زده از پشت سر آنان را مورد تعرض قرار دادند. اسدالله خان سرتیپ به باغستان کرج و میرزا علی خان سرتیپ پیشاپیش جبهه حمله‌ور شدند. حاج میرزا حسن قزوینی و شیخ الاسلام از طرف راست و عمیدالسلطان به جناح چپ حمله بردند. سربازان و قزاقان دولتی چندین بار دسته‌جمعی آتش کردند ولی حمله ملیون شدید بود. قزاقان عقب نشست، به طرف شاه‌آباد رفتند. جنگ از ساعت هفت شب تا هشت روز بعد ادامه داشت. ملیون سه توپ هفت سانتیمتری داشتند که یکی را به گروه موسی خان و یکی را به گروه پیرم خان

قزاق‌ها نیروهای بدنامی بودند که جز جنایت و قتل و غارت هیچ عملکرد دیگری از آن‌ها در تاریخ ثبت نشده است. قزاق‌ها در واقع بازوی استعمار و استبداد برای سرکوب مردم ایران بودند. در روزگاری که مردم ایران با همه هستی خود بپاخاسته بودند تا انقلاب مشروطه را به پیروزی برسانند، کار این جماعت قزاق، چیزی جز تلاش و تقلا برای تداوم استبداد نبود. یعنی درست در همان زمانی که شیرزنانی همچون سردار مریم بختیاری و خانم آستفیک و شمار دیگری از زنان قهرمان مشروطه خواه، ترک خانه و خانمان کرده و در راه رهایی و پیشرفت ایران تفنگ به دست گرفته بودند. به گواهی احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه، رضاخان قزاق با شصت تیر مشغول کشتار فرزندان آزادیخواه مردم ایران بود.



حتی تیمسار عبدالله امیر طهماسبی از امرای ارتش رضاشاه و از سرکردگان نیروی قزاق نتوانسته میزان منفور بودن و
ضد ملی و ضد ایرانی بودن نیروی قزاق را در کتابی که در مدح رضاشاه نوشته پنهان کند. اعتراف های او در مورد
ماهیت استعماری نیروی قزاق که خودش و رضا ما کسیم عضو آن بودند، قابل توجه است.

«در کنج قزاق خانه. این هم تشکیلات غربی بود. حالا ما نمی خواهیم در حقیقت این قوه و در چگونگی اسرار قزاق
خانه و دربار قاجاریه و رابطه بین آنها اعمال نظر نمایم. هر چه بود یکی از مهم ترین عامل بدبختی ملت ایران بود که
در تحت سرپرستی اجانب با تمام معنی بر علیه حقوق ملت تجهیز کرده و داستان لیاخف در گذشته و فجایع دوره
جنگ عمومی اروپا و عملیات این قوه در مرکز مملکت ایران بی طرف، یکی از وقایعی است که ملت ایران
هیچوقت آن را فراموش نمی کند.»

شکست رضاخان در جنگ مصلا

روز ۲۸ آبان ۱۲۹۴ (۱۲ محرم ۱۳۳۴) مازور (یاور) محمدتقی خان پسیان که همراه با تعدادی از افسران ژاندارم داوطلبانه به ارتش کمیته دفاع ملی وابسته به مهاجرین پیوسته بود، با نیروی کوچکی از ژاندارم‌ها و عده‌ای مجاهد داوطلب به محل استقرار نیروی قزاق دولتی در «تپه مصلا» در همدان حمله کرد. محمدتقی خان پسیان افسری برجسته و تربیت شده مدرسه ژاندارمری بود. او در ۱۲۹۱ خورشیدی درجه سلفطانی گرفت و در همدان مشغول خدمت شد و به همین دلیل به اوضاع شهر همدان کاملاً وارد بود و وضع تپه مصلا را که مشرف به شهر و مسلط به اطراف خود بود کاملاً می‌دانست. نقشه محمدتقی خان شبیخون زدن به قزاق‌های مصلا بود. چون در روز به‌خاطر تسلط قزاق‌ها شکست آنها میسر نبود هنگامی که نیمه شب شد و قزاق‌ها خواب بودند محمدتقی خان شبیخون زد و قزاقان که سیصد نفر بودند چنان غافلگیر شدند که ناچار از مصلا پایین آمده عده‌ای به ژاندارم‌ها پیوستند و عده‌ای فرار کردند و بدین ترتیب همدان به دست مبنین (حکومت مهاجرین) افتاد که از طرف آلمان‌ها حمایت می‌شدند. پس از تصرف همدان به دست ملیون، کنسول‌های روس و انگلیس از آنجا هم فرار کرده به قزوین رفتند و بانک انگلیس در همدان به تصرف ملیون درآمد. در این جنگ رضاخان شکست خورد... او شکست مصلا را از بی‌لیاقتی افسران روس می‌دانست.^۵

فصل چهاردهم □ ۲۰۱

عزیمت سرهنگ رضاخان به قزوین و تهران

سرهنگ رضاخان، پس از شکست مصلا، با کوشش فراوان پافیمانده قزاق‌های تحت فرمان خود را جمع کرد و به سوی قزوین رفت تا از رؤسای خود کسب تکلیف کند.

جالب آن که احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه از رضاخان و شصت تیرش یاد کرده و از نقش او در محاصره تبریز و آتش گشودن به ستارخان و مشروطه خواهان هم نوشته است. عین نوشته کسروی از این قرار است: «از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضاخان سواد کوهی می بود که سپس به پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت»

«دشگردانی» نامیده شود توپ کشیدند.

چیرگی‌های پیاپی سمدخان اورا بنام گردانیده، هوا خواهان دولت اورا بعین‌الدوله برتری می‌نهادند و باو امید بیشتری بستند. آزادخواهان نیز اورا بدخواه ترشمرده بیش از همه پروای او می‌کردند.

از روزیکه این پسر درود رسید عین‌الدوله نیز گفتگوی آشنی و نیکخواهی را رها کرده، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد چنانکه گفته‌ایم این زمان سپاه انبوهی پسر او گردآمده و قورخانه و افزار بسیار از تهران رسیده بود. در همان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست.

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد، و این هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می‌بود که از آن راه قند و شکر و نفت، و گاهی نیز تفنگ و فشنگ می‌آمد. در آن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هر مینی هشت عباسی می‌فروختند. ولی چون راه سرد زود و قراملق بسته گردید گندم گران و کمباب گردید و نان در نانواها بسیار کم شد. نیز دیگر خوداها گران و کمباب شد. روی هم رفته از هر یاره سخنی بازگشت.

باید دانست محمد علی‌میرزا چون مجلس را برانداخت کار تبریز را کوچک می‌شمرد، و این بود چاره آنرا از شجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامی می‌خواست. ولی سپس که دانسته شد کار بزرگتر از آن میباشد سبهدار را فرستاد، و بعین‌الدوله فشارها آورد، و با اینحال کاری از پیش نرفت. این بود چشم‌از آن آمادگیها پوشیده این باریک‌آمادگی بزرگتری برخاست. چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پیاپی سواره و سرباز روانه گردانید و بجای سبهدار علیخان ارشدالدوله را بفرماندهی و سرداری برگزید که روانه شود. از سوی دیگر سمدخان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان و آن پیرامونها را گردآورده و نیز از سوی دیگری فشار بشهر آورد. این بود این زمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود. در تبریز شماره سپاهیان دولتی در این یار میانه سی و پنج هزار و چهل هزار گفته میشد.

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و قورخانه در تنگی می‌بودند، این دسته‌ها از پول گسله‌ای نداشته، از قورخانه نیز در بهترین حال می‌بودند، زیرا تفنگها و فشنگهای بی‌شماری که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود بار و بار با کارخانه‌های فرانسه سفارش داده بود، این زمان به تهران می‌رسید و محمدعلی میرزا سپاهیان بختیده بسر تبریز می‌فرستاد. تفنگهای «لویل» که در تبریز بنام «سمتیر» شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه‌های فرانسه می‌بود و تفنگترین تفنگها بشمار میرفت. پیشی دولتیان از این تفنگ، یا پنج تیریسندوش میداشتند، و رندل و تفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد. از آن سوی دسته‌های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میداشتند که آنها را نیز از

فرانسه خریده بودند، و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر بکار میرفت.

از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می‌بود.

که سپس پادشاهی

ایران رسید و خاندان

پهلوی را بنیاد گذاشت.

و خود بیست سال با

توانایی و کاردانی بسیار

فرمانروایی کرد.

اینها آمادگی‌های

دولتیان می‌بود، از

اینسو آزادخواهان

چنانکه گفته‌ایم از آنکه

در آغاز جنگ می‌بودند

بسیار نیرومندتر

گردیده از هر یاره به

استواری افزوده بودند.

بویژه پس از بم زدن

دستگاه اسلامی و تهی

گردانیدن دوجی که

چون دسته‌هایی به بیرون آقا بالاخان سردار فتم (یکی از بزرگان خواهان بنام مشروطه)

فرستادند و سلماس و خوی و مرند را گشادند، باردیگر شماره‌شان افزود. زیرا دسته‌هایی

از روستایان شهر آمده تفنگ گرفته بمجاهدان پیوستند. از آن سوی در همین روزها که

سخن میرانیم یکدسته ارمنی که «کمینه داشناسیون» به پیروی از «کمینه سوسیال

دموکرات» روسی از قفقاز فرستاده بود بسر دستگی کری‌خان به تبریز رسیدند.

در این هنگام خود «شورش» نیرومندتر گردیده، گذشته از جنبش‌هایی که در

تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان پدیدار می‌بود، در قفقاز در میان ایرانیان و هندستانی که

از گرجیان و روسیان می‌داشتند، تکانی پیدا شده و در همین روزها بود که با عزالسلطان

و دیگران گفتگو میکردند و بنیاد شورش گیلان را میکذارند. نیز در همین روزها بود

که در اسپهان جنبش پیدا شده و سمام‌السلطنه و بختیاران بان شهر دست یافته بودند.

پیداست که اینها گذشته از هر چیزی باستواری دل‌های تبریزیان می‌افزود.

درباره تفنگ و افزار جنگ نیز، در آن چندماه پیش‌تر خداده پنج تیر فراوان شده بود.



ب ۲۵۹

یعنی هر جای ایران که صدای آزادیخواهی بلند می‌شده و هر جایی که نقشی از مشروطه خواهی بوده، بلافاصله با چکمه‌های قزاق‌ها لگد کوب می‌شده است. وقتی ایران به دست روسیه تزاری اشغال شد همین رضاخان به جای دفاع از ایران و مقابله با ارتش اشغالگر روس، به عنوان یک قزاق و در صف نیروهای اشغالگر روس به جنگ دولت موقت ملیون ایرانی و فرمانده آن یعنی کلنل پسپان رفت.

با این توصیفات روشن می‌شود که امضاء کننده آن اطلاعیه، قزاق بی‌ریشه‌ای بود که در کارنامه اش جز سرکوب آزادیخواهان و غارت مردم چیز دیگری نیست. بی‌شک چنین موجودی، گزینه خوبی برای به سرانجام رساندن یک

کودتای انگلیسی به نظر می‌رسید. ژنرال آبرون ساید، فرمانده نیروهای شمالی انگلستان در خاورمیانه، سوابق رضا و کارنامه ضد ایرانی این قزاق بدنام را بررسی کرد و او را برای اجرای نقشه استعماری اش برگزید.

دنيس رايت سپس می‌نويسد:

آبرون ساید مجدداً در سی و یکم ماه ژانویه همراه هنری اسمیت با رضاخان ملاقات نمود. او در مورد این ملاقات و مذاکرات انجام شده چیزی یادداشت نکرد و فقط در عبارت کوتاهی نوشت: «رضاخان آرزو می‌کند مصدرکاری شود و از این که در حال حاضر کاره‌ای نیست سخت اظهار دل‌تنگی می‌کند».^۴

در حقیقت آزرده‌گی رضاخان این بود که چرا او را رها نمی‌کنند تا برود و برنامه خود را اجرا کند.

رضاخان هر شب با آبرون ساید ملاقات می‌کند

گرچه دیگر تا ۱۲ فوریه آبرون ساید مطلبی در مورد رضاخان یادداشت نکرده است، ولی ملک الشعراء بهار از قول تلگرافچی اردوی مقیم قزوین می‌نویسد:

فصل سیام □ ۴۲۱

«بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم متجیل سردار استاروسلنکی روسی به مشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...»^۴

در فاصله بین ۳۱ ژانویه تا ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ نقشه کامل کودتا تهیه و به توافق طرفین می‌رسد.

سر دنيس رايت می‌نويسد:

بعد از دست به سر کردن سردار همایون، آبرون ساید رضاخان را در منصب مساعد و فرماندهی گماشت. با ذوب شدن برف‌های سنگین، موقع خروج نیروهای نور پر فورس فرا رسیده بود. آبرون ساید با در نظر گرفتن اوضاع درهم و برهم ایران به آینده قوای قزاق فکر می‌کرد که احتمال داشت در مقابل افسران خود طغیان کرده و به تهران هجوم برده، در آنجا انقلابی برپا کنند. بنابراین انتصاب رضاخان به فرماندهی قزاق‌ها، در حالی که هنوز قوای انگلیسی مصدر کارها بودند اقدامی مناسب از نظر آبرون ساید بود.^۵

آخرین ملاقات آبرون ساید و رضاخان

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (ده روز پیش از کودتای سوم اسفند) در گراند هتل قزوین صورت گرفت. آبرون ساید جریان مذاکرات خود را یادداشت کرده است:

به طور منظم از بریگاد قزوین در آقابابا بازدید می‌کردم. مسئولیت تعیین تاریخی که آنها می‌بایست از حیطه کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یک‌ماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد انجام دهم. از این رو، من دو مسئله را با رضاخان در میان گذاشتم. به او گفتم که چه موقعی او را از حیطه کنترل خود خارج خواهیم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه‌ای علیه ما دست نزند. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و بیرحمانه به سوی او یورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته

کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت

ملک الشعراى بهار از قول تلگرافچى اردوى مقیم قزوین در همین مورد نوشته است: « بنابه روایت تلگرافچى اردوى قزاق مقیم منجیل، سردار استاروسلسکى ESTAROEZELSKY روسى به مشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسى ها بر ضد خودش گفته است که هر شب این صاحب منصب (رضاخان) بعد از صرف شام که اردو استراحت می کنند سوار شده به اردوى انگلیسى ها می رود و تا سحر تا پاسى از شب آنجا می ماند.» بر طبق آنچه که در کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت نوشته شده. آخرین ملاقات بین آیرون ساید و رضاخان در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ یعنی ده روز قبل از کودتای سوم اسفند در گراند هتل قزوین صورت می گیرد. رضا شصت تیر به همراه فوج قزاقان تحت امرش توسط آیرونساید توجیه شد و بعد از دریافت پول، خوراک، امکانات لجستیک و پشتیبانی سیاسى، روانه تهران شد.

در واقع رضاخان و فوج قزاقهای تحت امرش، یک نیروی مزدور رها شده بودند که پس از فروپاشی اربابشان (روسیه تزاری) حتی کفش درست و حسابی نداشتند. حتی لباس درست و حسابی و پول تو جیبی نداشتند. قزاق چنین جماعتی بود که از طرف انگلیس برای راه اندازی یک کودتا و تصرف تهران حمایت شد. می توان حدس زد که رضاخان از این مأموریت چه میزان ذوق زده شده بود. سیروس غنی در کتاب رضاخان و کودتای سوم اسفند از قول سرتیپ قزاق مرتضی یزدان پناه، به واقعه ای اشاره می کند که بیانگر همین ذوق زدگی رضاخان است.

رضاخان و کودتای سوم اسفند از زبان سرتیپ مرتضی یزدان پناه

گفته های یک شاهد ماجرا در نیروی قزاق به اسم مرتضی یزدان پناه در این مورد خواندنی است، وی نوشته است: «رضاخان رئیس فوج من شد که من معاون و سرهنگ بودم و او میرپنج بود. ...بالآخره روزی به تهران آمدم. در ده شش فرسخی قزوین که ملک احمدشاه بود، اطراق کردیم. روزی تلگراف نوشت و داد به یک نفر سرجوخه و گفت برو به قزوین تلگراف را مخابره کن. روزی در بلندی ها بودیم و می آمدم رو به قزوین، کسی از دور می آمد. گفت گویا سرجوخه است. خلاصه او رسید. تلگراف را داد خواند. یک دفعه رضا شاه شروع کردند به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن. و گفت کارها درست شد.»

رضاخان و کودتای سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ / ۱۹۱۱

بزرگتر را داشتند، و فقط سالها بعد اهمیت آن رویداد را فهمیدند. روایتهای زیر موثقترین به نظر می‌رسد:

گفته‌های شاهدان ایرانی

مرتضی یزدان پناه^[۱]

... در ۱۹۱۵ [رضاخان] رئیس فوج من شد که من معاون و سرهنگ بودم و او میرپنج بود. در جنگ با روسها در گیلان بود. از همان اول مرد متین و بافکری بود. در بساط فرمانفرما تا مازوری رسید... مرد رشیدی است، اما بی فکر، آشنایی او با سیاست اصولاً در بساط فرمانفرما [شروع] شد. بعدها با نصرت‌الدوله آشنا شد. در این وقت رضاشاه کلرپه [کلرژه] را از میان برده بود و استراسلسکی رئیس قزاقخانه بود و او در صدد بود که رضاخان را ذلیل کند. رضاخان هم دشمن او بود. میسیون انگلیزی می‌خواست قزاقها را از میان ببرد و قوای مختلفی تشکیل بدهد و مشغول مطالعه بود.

رضاخان در کابینه وثوق‌الدوله ظاهراً به دستکاری نصرت‌الدوله با آن کمسیون آشنا شد و به رئیس میسیون انگلیزی [ژنرال دیکسن] گفت از میان بردن قزاقخانه و روسها کاری ندارد و من حاضریم و امثال آن. او هم مشغول مطالعه شد. رضاخان به گیلان [به لشکرکشی علیه کوچک‌خان] برگشت. بالاخره روزی به طهران آمدم. در ده شش فرسخی قزوین که ملک احمدشاه بود، اطراق کردیم. روزی تلگراف نوشت و داد به یک نفر سرجوخه و گفت برو به قزوین تلگراف را مخابره کن... روزی در بلندی‌ها بودیم و می‌آمدیم رو به قزوین، کسی از دور می‌آمد. گفت گویا سرجوخه است... خلاصه او رسید. تلگراف را داد خواند. یکدفعه رضاشاه شروع کردند به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن و گفت کارها درست شد. معلوم شد تلگراف کرده و تذکر داده مذاکرات خود را که من حاضریم و موقع قرارسیده است... آمدم به قزوین و بتدریج رسیدیم به شاه‌آباد در قزوین. روزی دو نفر نزد او بودند که من نمی‌شناختم، معرفی کرد مسعودخان مازور و کلنل کاظم‌خان سیاح بودند. مرا هم معرفی کرد که مرتضی‌خان است، مثل پسر من است، من از او چیزی پنهان ندارم. در حالیکه این مرد یک رو داشت و صد آستر و آرتیست به تمام معنی کلمه و بسیار ماهر بود. مردی هم بود که قلب و سپاسگزاری نداشت. مواظب نقشه و

رضاخان و کودتای سوم اسفند. سیروس غنی

تلگرافی که یزدان پناه به آن اشاره کرده، در واقع همان اجازه‌ای بوده که انگلیسی‌ها به رضا خان دادند. اجازه صادر شد و رضاخان قزاق سوار بر زورق کودتا، از روی دریای خون شهیدان و قهرمانان انقلاب مشروطه عبور کرد تا

حاکمیت را در دست بگیرد. در ادامه همین خط سیاه خیانت بود که دیکتاتور بعدها و پس از کشتار آخرین سرداران انقلاب مشروطه از قبیل میرزا کوچک خان و کلنل و بسیاری دیگر، با حمایت مستقیم سفارت انگلستان و حمایت آخوندها به پادشاهی ایران رسید. کودتای سوم اسفند در واقع پایان یک دوران و آغاز دورانی جدیدی در تاریخ معاصر ایران بود. کودتای سوم اسفند پاسخ استعمار و استبداد به انقلاب مشروطه بود. کمی به عقب برگردیم:

چند سال پس از آزادسازی تهران توسط انقلابیان مشروطه، نیروهای استعماری و استبدادی برای برقراری سلطه مجدد خود بر مردم ایران، پروژه کودتا را کلید زدند. اشغال مناطق مختلف ایران توسط قدرت‌های بزرگ آن زمان پس از جنگ جهانی اول، با نبرد جنبش‌های آزادی‌خواه شمال و جنوب شکست خورد، قرارداد خائنه ۱۹۱۹ با مقاومت عموم مردم ایران مفتضح شد و فرو ریخت. در نتیجه انگلیس چاره کار را در روی کار آوردن رضاخان یافت. در واقع تهران پس از آزاد شدن دوباره توسط استبداد و استعمار و ارتجاع، اشغال شد. پس از انقلاب مشروطه، قدرتهای استعماری دیدند که دیگر نمیتوانند به سیاق گذشته بر مقدرات مردم ایران مسلط شوند. دیگر استبداد قجری توان اداره دستگاه استعماری حاکم را نداشت به همین خاطر سراغ شیوه پیچیده تری رفتند. اینجا همان جایی هست که با سؤالات جدیدی مواجه می‌شویم. سؤالاتی مانند اینکه؛ آیا رضاشاه ایران را مدرنیزه کرد؟

واقعیت احداث خط آهن شمال - جنوب چه بود؟

رضاشاه با مسأله تمامیت ارضی چه کرد؟

کمیته آهن و کودتا در تاریخ نوین ایران نوشته م.س. ایوانف

«در تهران با شرکت فعال استعمارگران انگلیسی برای اجرای یک کودتا، کمیته‌یی پنهانی به نام کمیته آهن تشکیل شد. سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد و نصرت‌الدوله فیروز که با انگلیسی‌ها ارتباط نزدیک داشت بر رأس این کمیته قرار گرفتند. نصرت‌الدوله فیروز در آن هنگام در لندن بود و نقشه کودتا با شرکت او در لندن طرح گردید. رضاخان میرپنج بریگاد قزاق ایران را نیز به این توطئه جلب کردند... در آستانه اجرای کودتا، رضاخان بر حسب سفارش ژنرال انگلیسی ایرونساید به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب گردید. « این کودتا حدود ۵ سال بعد به مرحله بالاتری ارتقا یافت و به انتقال سلطنت از قاجاریه به رضاخان بالغ شد. وقتی در ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) مجلس پیشنهاد سید محمد تدین را درباره خلع قاجار و دعوت مجلس مؤسسان و انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی تصویب کرد، بنا به «اسناد سیاست خارجی انگلستان (۱۹۱۹ - ۱۹۳۹)

منتشره در لندن، صفحه ۷۷۵ به سفیر انگلیس سر پرسی لرن از طرف دولت ایران گفته شد که دولت مایل است که انگلستان نخستین دولت خارجی باشد که رژیم ایران را به رسمیت بشناسد. سرپرسی لرن در ۲ نوامبر از چمبرلن نخست وزیر انگلستان تلگرافی دریافت می‌دارد که طی آن چمبرلن از انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی ابراز رضایت می‌کند و تصریح می‌کند که این کار بدون زیان برای منافع انگلستان انجام گرفته و در صورتی که دولت ایران اجرای تعهدات خود را در مورد انگلستان متقبل شود، دولت انگلستان رژیم جدید را به رسمیت خواهد شناخت. سوم نوامبر لرن سفیر انگلیس مطالب را به وزیر خارجه اطلاع می‌دهد و در مورد مذاکرات خود با رضا خان به وزارت خارجه می‌نویسد: «او به من اختیار داد به اطلاع شما برسانم که ایران شرط مراعات قراردادهای موجود بین دو کشور را می‌پذیرد. رفتار رضاخان با من فوق‌العاده صمیمانه بود. و اقدام شما چنان تأثیری در او داشته که به نظر من این تأثیر نمی‌تواند به آسانی از میان برود.»^۳

و به این ترتیب، آزاد شدن تهران به دست مجاهدان آذربایجان و شمال و اصفهان و لرستان، کمی پس از افول انقلاب مشروطه به اشغال مجدد تهران به دست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹ ختم شد.

اما چرا اشغال مجدد؟ برای پاسخ به این سؤال باید اسناد تاریخی را بررسی کرد و عملکردهای رضاخان در زمینه‌های مختلف را بررسی نمود. از جمله اینکه؛ رضاخان با ثروتهای ملی چه کرد؟ با ملیتها چه کرد؟ با زنان چه کرد؟ و با آزادی‌ها چه کرد؟

ملک الشعراى بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسى ایران نوشته است: «قزاق که در قزوین لباس دربرداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابى حرکت کرد. بین راه پول هم بین آنها قسمت شد.»^۴ به رضا شصت تیری که هنگام ورود به تهران آه در بساط نداشت و حتى پول توجیبی و کفشش را هم انگلیسى ها داده بودند، ۲۳ سال بعد هنگامیکه انگلیسى ها او را از ایران اخراج کردند یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود.

^۳ کتاب تاریخ نوین ایران نوشته م.س. ایوانف صفحات ۷۷۶-۷۷۷

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تاشزاده و از عالم تا عالمی همه دریافته بودند که باین وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشاندن لباس ملی را اغراض فرماید شخصی نمیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت «لسان الغیب» رطب - اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عقا نه بخود پردم راه طلی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین بك سفر بقزوين رفت و باز گشت.

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ايام عادى در جنبش و کار است.

لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه وفکری داربد که مربوط باوضاح باشد، من با شما موافقت خواهم کرد....

بقزوين گفته شد که بانصدنفر قزاق حرکت کند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم نشد دوهزار نفرم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قیلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرنهاید و کلنل اسمایس و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از ینگى امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنبه و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوين باز گردد. ولی عده بقزوين باز نگشت و بسر کردگی، رضاخان میرنجه، تهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بکجا میآیند بگویند برای رفتن بخانسا و دیدن زن

و بجه میرویم و اگر لازم شد باز بفرونت بر میگرددیم و علاوه بگویند مدنی است مواجب بها نداده اند و مواجب میخواهیم....

باروسای ژاندارم، قبلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوای یابخت دست در نیارند و با فواتها برادر وار رفتار کنند. احد شیرپور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی در قبال قزاق دست در نیارند. اما من اینمعنی را بلور نمیکشم و حق آنست که شاه از حرکت دوهزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاق که در قزوين لباس در بر نداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نظنها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سر دست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمرند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.

راپورت تهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق پرسد کجا میآیند. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید نوهین شده باز گشت و استفسار داد دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب پاسانهای شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تفنگ نداشتند داده شده بود. رؤسای سربندی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شك بآنکه بشهر میتواند قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت.

روزنامه آذیر شماره ۱۸۸ مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ می نویسد^۴: «سپرده رضاخان در بانکهای خارج، مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار حدس زده می شود!».

در مورد دزدی ها و ثروتهای نامشروع رضاشاه اسناد تاریخی فراوانی هست. به عنوان نمونه «موید احمدی» نماینده مجلس، در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی به برداشتهای غیرقانونی رضاشاه از عایدات نفتی کشور اشاره کرده و گفت: «ما الآن مقابل ۳۱ میلیون لیره مخارجی هستیم که اصلاً نمی دانیم چطور خرج شده؟!»

منوچهر فرمانفرمایان، سفیر شاه در ونزوئلا از قول عبدالحسین هژیر، وزیر دربار و نخست وزیر شاه در سال ۱۳۲۷ گفته است: «هژیر در اوایل دهه ۲۰ برای بازپس گیری دارایی رضاشاه (که مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند بوده و دولت انگلیس تا پس از جنگ آن را توقیف کرده بود) سفری به انگلستان داشته است» این مطلب را پژوهشگر معروف مسائل ایران، استفانی کرونین در کتابش به اسم «رضاشاه و شکل گیری ایران نوین» به طور مفصل توضیح داده است.

حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله جلد ۸ صفحه ۹۱ از وزیر دارایی وقت، دکتر سجادی نقل کرده است: «رضا شاه هنگام ترک ایران، ۶۸ میلیون تومان در حساب شخصی خود در بانک ملی داشت».

نسل امروز می تواند با مراجعه به نمایشگاه تهران، خودروی مخصوص رضاشاه را ببیند که گرانتترین خودروی آن روزگار بوده و قیمتش معادل تقریباً یک سال بودجه سالانه وزارت راه و شهرسازی همان زمان یعنی وزارت طرق و شوارع بوده است.

البته میزان دقیق ثروت رضاشاه هرگز مشخص نشد. اما از روی ثروتهای افسانه ای فرزندانش بعد از سقوط سلطنت پهلوی می توان حدس زد که رضاشاه، پسرش و سایر اعضای خانواده اش چقدر از اموال مردم ایران را به سرقت بردند.

^۴ کتاب گذشته چراغ راه آینده صفحه ۱۱۲

واشنگتن پست در تاریخ اول اکتبر ۱۹۴۱ پس از اخراج رضا شاه از ایران در گزارشی به قلم دانیل دلوس خبرنگار آسوشیتدپرس و برنده جایزه ادبی پولیتزر می نویسد: ثروت نهفته در حساب های بانکی رضاشاه بین ۲۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار تخمین زده می شود!

Abdicated Shah Believed Wealthiest of Royal Refugees
By Daniel DeLuce Associated Press Staff Writer
The Washington Post (1923-1954); Oct 1, 1941;
The Washington Post (1877-1996)
Pg. 9

Abdicated Shah Believed Wealthiest of Royal Refugees

By Daniel DeLuce
Associated Press Staff Writer

Teheran, Iran.—When the rusty little British mail steamer Bandera departed from the desolate Iranian coast, her No. 1 passenger was the former Shah of Iran.

He could look back upon his modernistic empire broken overnight by one wrong guess, but could look forward to an exile in the New World with millions of dollars to satisfy his whims—almost everything except another land to rule.

Among the royal refugees of the twentieth century, the wily Reza probably got away with the biggest personal fortune.

Estimates of his accounts in United States, English, continental European, and South American banks run from 20 to 300 million dollars.

Reza, under psychological duress, signed a letter giving his possessions to the new Shah, his son who promised to donate all to the state. But the ink was scarcely dry on his scrawled signature before deputies in the Iranian Parliament declared the document was worthless if the government tried to use his hoardings abroad.

While parliamentary motions were demanding further investigation into allegations that he had abused his power to gain wealth and that he had taken priceless crown jewels, Reza fled in limousine from Ispahan to the muggy gulf port of Bandarabbas where the steamer was impatiently called.

As far as Bandarabbas the Shah is known to have been accompanied by one woman who was married four times and a mother of the new Shah (who is behind), Prince Ali Reza, who was next in line for the throne, and one of his half-brothers, two of whom were with their husbands, and 13 valets.

He was reported to have boarded the cramped British packet.

The British Legation, one of the chief factors in deposing the former Shah, kindly arranged most of the details of his exit from the country.

The United States Legation was consulted by courtiers regarding places in North and South America the former Shah might visit. New York, Mexico City, Rio De Janeiro, Buenos Aires and Chile were among the ultimate destinations named by rumors.

The former Shah is a racehorse

fancier, stock market expert, a host and mildly addicted to gambling and his former intimates expect him to develop new hobbies as he occurs the time once jam-packed with running affairs of his gigantic empire trust—the empire of Iran.

The commonest accusation from the former Shah's enemies has been that he had an insatiable greed, but at the start of his reign, Reza, under temporary religious influence, proclaimed himself that it was better to be poor than rich, better to be a peasant than to retain the throne.

These advanced principles have been given up by the new Shah at the suggestion of the government. Courtiers say the former Shah sent his son a commendation for his announced good deeds.

The new Shah thus far has given approximately six million dollars to public charities and welfare services. According to statements in Parliament, he got 32 million dollars from his father's Teheran bank accounts alone.

The former Shah, proud, sensitive, intolerant of criticism, lost his job primarily because he misjudged the British.

Twice he had beaten the British in squeeze plays over oil royalties, upping the ante last year from one to four million pounds sterling annually. When the British and Russians both put on pressure for expulsion of Germans from Iran, the former Shah let his ministers haggle, apparently believing he could play one ally against the other, as has been traditional in this buffer state between India and the Russian steppes.

Too late, Reza pleaded with neutral diplomats to tell the British "I'll do anything they ask"—the Allied armies already had their command to advance into Teheran and thus precipitated his abdication.

Hundreds of enemies of the former Shah had sworn vengeance, but he drove like a Sunday picnicker to the gulf through desert strongholds of tribes whose chiefs he had jailed or executed for brigandage. No serious attempt was made to waylay him, although occasional shots are reported to have whistled overhead.

واشنگتن پست اول اکتبر ۱۹۴۱

قزاق بدنامی که صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد تهران شد، شبها در پادگان می خوابید و اجاره نشین بود، اما رضاشاه در زمان اخراج از ایران، هزاران هزار قباله زمین های غصبی از خود به جای گذاشت.

حسین مکی در تاریخ ۲۰ ساله ج ۶ ص ۱۳۵ درباره میزان املاک رضاشاه نوشته است: «رضا خان پس از نشستن به تخت سلطنت، حدود ۴۴ هزار سند از دست مردم گرفت و املاک و زمینهای روستاییان گیلان و مازندران، تنکابن و نور و بسیاری جاهای دیگر را مالک شد.»

در کتاب «گذشته چراغ راه آینده» به سندی اشاره شده که در واقع گزارش شهرداری تهران بعد از اخراج رضاشاه از ایران است. در آن گزارش از جمله نوشته شده است: «سالی ۷۰ میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود» یک سند دیگر از روزنامه کوشش است که در شماره ۴۷۷۲ آن روزنامه در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۲۰ در مورد املاک غصبی رضاخان اینطور نوشته است: «اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شده اند املاک و مزارع خود را در مقابل چند شاهی و اخیانا بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار کنند... زارع بدبخت و دهقان بیچاره مازندرانی را به روزی انداخته اند که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسانهای ماقبل تاریخ به واسطه نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت، در تاریکی نشسته و می خوابد».

فجایع زیاد مانند گزارش‌های نامساعد برای آزار آنها بمحاکم مربوطه در این زمینه بعمل آمد. از جمله یکی از آنها پس از چند سال بلاتکلیفی در اثر چنین گزارش‌های کذب با وجود اقرار صریح داد‌رئی ارتش به بی‌تقصیری ' متهم به ده سال حبس محکوم شد. مجازات کردن و دست بند زدن بی‌مفرد از طرف زندان در نتیجه نظریات شخصی بسیار معمول است. من خود پس از قطع رابطه با محکمه، قطعاً بواسطه اظهار حقایق که لازمه فعالیت و وظیفه و جفائی من است دچار همین اشکالات خواهم شد. ولی چه باک! (۱)

(۵) دیگر از انواع شکنجه تهدید بقتل است و بمن گفتند... «لرمودند آفتاب شکنجه بدهید که هر چه شما میخواهید اقرار کند. شکنجه بقصد کشت باشد اگر هم مرد بترک...». این تهدیدات شهربانی تهران معمولاً مؤثر است ' زیرا قتل امثال حجازی در زندان که زیر شکنجه مرده زیاد است. خبر قتل شخص «زبور» را در اغلب جرائد اروپا خواندم که دنیائی را نسبت باین وضع غمناک کرده بود. با اینهمه نسبت ها البته بدیهی است که تهدید بقتل در بعضی مؤثر واقع میشود.

(و) - تهدید به بلاتکلیفی یکی از وسائل مهم شهربانی میباشد. چنانکه عدوزادی را تا ۸-۹ سال بلاتکلیف نگاه داشته اند. این عده را همواره به رخ میکشند. این بلا تکلیف ها که شهربانی به آنها از ترس محکمه فعلی ما وعده رسیدگی به امر داده است ' زندان تهران را پر کرده اند. دسته هلی هم آنها بقرار ذیل است: اولاً دسته ای از تبریز با تهم طرقلاری از رنجیر. ثانیاً دسته ای از آبادان با تهم اینکه بر علیه کمپانی انگلیس برای مزدوران ایرانی مزد بیشتر خواسته اند. ثالثاً دسته ای از آستارا. رابعاً متفرقه مانند آزادیخواهان و روزنامه نویسان و غیره. خامساً عده ای که حیثشان تمام شده بدون مجوز قانونی محبوسند. سادساً عده ای از رشت که نوان هم جزو آنها هستند. معنی این بلا تکلیفی را شاید درست نفهمید. باید بزرجمت مجسم کنید تا صحنه هلی فجیع آن در شما مؤثر واقع شود. چند نفر از آنها پس از سالیانی فراز در زندان مردند و هر قدر تناظر کردند که خانواده خود را از پشت پنجره هلی آهنین ببینند ممکن نشد. چون دافع ملاقات تحت اختیار زندان و مانند کارهای دیگر تابع قانون نبوده بلکه مخالف با آنست ' الآن هم آن محبوسین بلاتکلیف چند سال است از ملاقات خانواده محرومند. مادر ها و بچه هلی عذمانی از آنها در این مدت مردند. میگفتند مادر یکی از آنها وقتی که در زیر زمین مرطوب جن سبرد ' آخرین مالکیت یعنی اجاف پاره خود را بیاسیانی که همسایه اش بود وعده داد که او را در حال احتضار پشت پنجره آهنین زندان برساند تا بلکه برای آخرین بار پسرش

(۱) واقعات نشان داد که دکتر ارانی در این پیش بینی خود چقدر ذیق بوده است. این جمله سند روشنی است بر آنکه وی راه شهادت هر راه خلق را با چشمان پلر برگزید. نو بند ۵۰ این مطلب بشکل مشخص تری ذکر شده است.

دفاعیات دکتر ارانی ص ۲۸

سرکوب زنان، یکی از ننگین ترین صفحات کارنامه رضاشاه است. تا سال ۱۳۰۵ تقریباً تمامی آزادیخواهان باقی مانده از انقلاب مشروطه به فرمان رضاخان کشته شدند. رضاخان جنبش زنان را به طور کامل تار و مار کرد. شماری از فعالان جمعیت «پیک سعادت نسوان» را به عنوان اولین زنان سیاسی ایران به زندان انداخت که زنده یاد دکتر تقی ارانی هم در دفاعیات خود بدون ذکر نامشان به آنها اشاره کرده و گفته بود: «الآن هم آن محبوسین بلاتکلیف چند سال است از ملاقات خانواده محرومند. مادرها و بچه های عده ای از آنها در این مدت مردند. می گفتند مادر یکی از

آنها وقتی که در زیر زمین مرطوب جان سپرد، آخرین مالکیت یعنی لحاف پاره خود را به پاسبانی که همسایه اش بود وعده داد.»

رضاخان تمام روزنامه ها و انجمنهای زنان را بست. تمام فعالیت سیاسی و اجتماعی زنانی که از راهگشایان انقلاب مشروطه بودند را ممنوع کرد. بعد هم صرفا در چشم و هم چشمی با آتاتورک به کشف حجاب اجباری روی آورد که با این کارش آب به آسیاب آخوندها ریخت و برای آخوندها انرژی ذخیره کرد.

رضاشاه در مسیر رسیدن از نقطه کودتا به نقطه سلطنت، تقریبا از تمامی خلقهای ساکن ایران کشتار کرد، رضاخان قزاق، کرد و لر و ترک و عرب و فارس و بلوچ همه را به دم تیغ داد. نه به تودهها رحم کرد و نه به هنرمندان و روشنفکران.

رضاشاه بعد از رسیدن به سلطنت که با اجازه و تأیید تلگراف سفارت انگستان بود، تا توانست برای استعمار پیر خوشرقصی کرد.

وقتی رضاخان به قدرت رسید، قرارداد استعماری داری رو به پایان بود. رضاخان آن قرارداد را در آتش بخاری سوزاند و محتوای آن را برای دههها بعد در قرارداد شوم ۱۹۳۳ تمدید کرد و برای یک دوره چندده ساله دیگر نفت ایران را به تیول انگلستان درآورد تا سرانجام دکتر مصدق پیشوای ضداستعماری ایران ۱۲ سال بعد از سقوط رضاشاه، نفت را ملی کرد.

رضاشاه اولین کسی بود که دستگاه شکنجه و سرکوب سیستماتیک را در ایران به اصطلاح نوین! بنیاد گذاشت. زندان قصر و اتاقهای تمشیت!!! - به معنی به راه آوردن - (یعنی اتاق شکنجه) را به شکل بسیار منظم و نوینی به وجود آورد.

رضاشاه با همون بیسوادی معروفش، در هنگامه جنگ دوم جهانی با اشتباه سمت باد را به طرف نازیهای هیتلری تشخیص داد و به نفع آنها موضعگیری کرد و با همین موضعگیری فاشیسم پسندانه و احمقانه، باعث اشغال ایران و سقوط پایتخت به دست نیروهای متفقین شد. در حالی که به شهادت سرکردگان همان دیکتاتوری، دستکم اشغال تهران اجتناب پذیر بود، واقعیتی که در تلگرامها و اولتیماتومهای کتبی دولت های روس و انگلیس هم به روشنی

مشهود است، روس و انگلیس اساساً به دنبال اخراج کارشناس‌های آلمانی و محدود کردن روابط سیاسی رضاشاه با آلمان، و حتی بازنگهداشتن محدود سفارت آلمان در تهران بودند، یعنی می‌شد دست کم از سقوط تهران و ورود سربازان بیگانه به پایتخت جلوگیری کرد.

این روزها شاهدیم که نوه نتیجه‌های بی سواد و دروغگوی رضاشاه، دم از حفظ تمامیت ارضی ایران توسط رضاشاه می‌زنند این در حالی است که بر خلاف این لاف و گزاف‌ها، رضاشاه باعث جدایی بخش‌هایی از اراضی ایران از جمله نقاطی در شمال غرب و شمال شرق کشور و نقاطی هم در مرز با عراق و البته بحرین از ایران شد.

خلاصه کلام آن که رضاشاه با تلگراف انگلیس‌ها به قدرت رسید و در پایان عمرش با تلگراف کوتاهی از همان اربابش، از ایران به جزیره موریس پرتاب شد.

آنچه که از رضاشاه باقی ماند یک برهوت سیاسی و یک کشور اشغال شده و قحطی زده بود. دیکتاتور، میراث شومش را به پسرش داد و او هم شیوه پدرش را در پیش گرفت و با نابودی انقلابیون ایرانی جاده را برای به قدرت رسیدن ارتجاع مذهبی در ایران هموار کرد.

با این همه این روزها، شیخ و شاه به شدت به جنازه پوسیده رضاخان احساس نیاز می‌کنند و برای تداوم وضع موجود تلاش می‌کنند تا رضاخان را بانی ایران نوین جا بزنند. این در حالی است که تاریخ، روایتگر واقعی متفاوت از کتابهای شیخ و شاه است؛

دادگستری یا عدلیه در سال ۱۲۳۸ یعنی در زمان قاجار تأسیس شد.

بانی آموزش نوین امیرکبیر بود که مدرسه دارالفنون را در سال ۱۲۳۰ تأسیس کرد.

ثبت حوال یا سجل احوال در سال ۱۲۹۷ تأسیس شد.

اولین روزنامه ایران یعنی وقایع الاتفاقیه در زمان امیرکبیر منتشر شد.

نخستین موزه ایران، کاخ موزه ناصرالدین شاه در کاخ گلستان زمان قاجار برپا شد.

تدوین قانون اساسی در زمان قاجار صورت گرفت.

ژاندارمری نوین ایران را امیرکبیر تأسیس کرد.

-تاسیس اولین انجمن‌های سیاسی و اجتماعی زنان در جریان انقلاب مشروطه و پیش از کودتا صورت گرفت.
-اولین راه‌آهن‌های ایران هم بسیار پیش تراز به قدرت رسیدن رضاشاه ساخته شدند.
این گزارش مستند نگاهی است گذرا، به قامت یک دیکتاتور در نمای باز. قزاق بدنامی که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به قدرت رسید و نزدیک به بیست و یک سال بعد به شکلی خفت بار از ایران اخراج شد. آنچه گذشت مقدمه‌ای برای بررسی‌های دقیق‌تر در قسمت‌های بعدی این گزارش بود. در بخش‌های بعدی با بررسی اسناد معتبر تاریخی، نگاهی عمیق‌تر به جنایات و خیانت‌های رضاشاه خواهد شد.
از جمله:

غارت و چپاول رضاشاهی

قسمت سوم: دشمنی با ملیت‌ها

قسمت چهارم: خیانت به منافع ملی (نفت)

قسمت پنجم: رضاشاه در دو جنگ جهانی اول و دوم

قسمت ششم: یک گفتگو

جنایات «رضا شاه» به روایت تاریخ

قسمت دوم

غارت و چپاول رضاشاهی

رضاخان و نیروهای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که در قزوین لباس در بر نداشت، با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد. بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. «بهار. تاریخ احزاب سیاسی ایران»

در سناریو انگلیس برای تغییر اوضاع در ایران یک دولت

به‌نخست وزیر سید ضیاءالدین طباطبایی

مهره سر سپرده انگلیس روی کار می‌آمد که ستون اصلی آن رضا خان بود.

اما نخست وزیر سید ضیاء سه ماه بیشتر طول نکشید

و نقش رضا خان در کنترل اوضاع پیوسته برجسته‌تر می‌شد

رضاخان قزاق به گواهی شناسنامه‌اش تا ۴۴ سالگی اجاره نشین بود اما هنگام اخراج از ایران توسط انگلیس‌ها و به نوشته روزنامه آژیر مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ حجم پس‌اندازهایش در بانک‌های خارج ۳۶۰ میلیون دلار برآورد شده بود!

پس از اخراج رضاخان قزاق از ایران توسط سفارت انگلستان، از کسی که هنگام روی کار آمدن آه در بساط نداشت، ۴۴ هزار سند و قبالة زمین به جا ماند که از مردم غصب کرده بود!

وزارت مالیه رضاشاه املاک روستای کلارستاق در شمال را تصرف کرد، خانواده‌های آن روستا را به تبریز و کرمان و جیرف و شیراز به آوارگی برد ده خانوارشان تلف شد و اموال و احشام هم هرچه بود نظمیه و شاه برد!

و اکنون ادامه‌دهندگان جنایات و غارتگریهای رضا شاه

در حاکمیت رژیم خمینی ولیعهد واقعی شاه

دنیای اقتصاد: قالیباف می گوید من رضا خان حزب‌اللهی‌ها هستم

انصاف نیوز: قالیباف می‌گفت رضا خان حزب‌اللهی‌ها هستم

بالاترین، قالیباف: من رضا خان حزب‌اللهی‌ها هستم (از مترو پر از آب معلوم بود)

تنها نامی که می‌توان به رضاخان در مقطع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اتلاق کرد، رضا ماکسیم یا همان رضاشصت‌تیر است (ماکسیم اسم تجارتي مسلسلی بود که رضا مسئول آن بود). او در آن زمان نه شاه بود، نه خان و نه سردار. قزاقی آدمکش بود که به جز رخت قزاقی، چیز دیگری از مال دنیا نداشت. افسری از فوج اوباش قزاق که حرص قدرت و جاه طلبی، تنها دارایی اش بود.

در سناریوی انگلیس برای تغییر اوضاع در ایران یک دولت به‌نخست وزیری سید ضیاءالدین طباطبایی مهره سرسپرده انگلیس روی کار می‌آمد که ستون اصلی آن رضا خان بود. اما نخست وزیری سیدضیاء سه ماه بیشتر طول نکشید و نقش رضا خان در کنترل اوضاع پیوسته برجسته‌تر می‌شد.

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که باین وضع شرب الیهود و اصول دیاکاری و پوشاندن لباس ملی بر اغراض فرمایش شخصی نمیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت «لسان القبط، رطب- اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عثقا نه بخود پردم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

° ° °

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك سفر بقزوین رفت و بازگشت.

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام عادی در جنبش و کار است.

لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور سرچ و قطعی گفتم که اگر نقشه فکری دارید که مربوط باوضاح باشد، من با شما موافقت خواهم کرد....

° ° °

بقزوین گفته شد که بانصدر قزاق حرکت کند، واین امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم شد دوهزار نفر هم بدستور دولت برده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیر نماینده و کنزل اسماعیل و غیره ویا بدستور شاه. وچنانکه خواهیم دید این عده از بنگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنب و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی رضاخان میر پنجه، بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بکیا میآیند بگویند برای رفتن بخانهها و دیدن زن

۶۶

و بچه میرویم و اگر لازم شد باز بفروشم بر میگرددیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب بها نداده اند و مواجب میخواهیم....

پاروسای «ژاندارم» قیلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوای پایتخت دست در نیاورند و با قواها برادر وار رفتار کنند. احمد شهریور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم ویرنگاد مرکزی در قبال قوای دست در نیاورند. اما من اینمعنی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت با لباس و کفش و ساز و برگ حساب حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق خطها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهران حمله کردند و بار دیگر سردار تاز خود را که در همان روزها سرتیپ سوم شده بود سر دست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود. راپورت بتهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق پرسد کیجا میآیند، مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید تنهین شده بازگشت و استعفا داد! دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ضمانت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاء گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب یاسابانهای شهرانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاء و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی آنها تشنگی و تشنگی داده شده بود. رؤسای سوزنی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شک بانک بهر میتواند قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت.

تاریخ احزاب سیاسی ایران (بهار) ص ۶۷

ملک الشعراى بهار خود یکی از فعالان سیاسى آن روزگار بوده و با بسیاری از بازیگران عرصه سیاست، تماس نزدیک داشته است. بهار به طور مشخص با سیدضیاء و باندش رابطه دوستانه داشته. بهار در کتاب معروفش یعنی تاریخ احزاب سیاسى ایران این چنین گواهی داده است: «نیروی قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت، با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد. بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد» البته آیرو نساید علاوه بر پول و لباس، هدیه دیگری هم به رضا ما کسیم داد: درجه سرتیپ سومى! به این ترتیب رضا که دیگر از اینجا به بعد او را با مسامحه «رضاشاه» مى نامیم، با کفش و لباس و پول توجیبی ای که انگلیسی ها به او و نفراتش داده بودند، وارد تهران شد.

این «شاه یک شبه»، بیست و یک سال بعد و در زمان اخراج از ایران توسط انگلیسی ها، یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود. راستی رضاشاه این ثروت را از کجا آورد؟

روزنامه آذیر شماره ۱۸۸ مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ حجم پس انداز رضاخان در بانکهای خارج را ۳۶۰ میلیون دلار برآورد کرده بود.^۵

دکتر سجادی وزیر دارایی وقت، سپرده های رضاشاه در بانک ملی را ۶۸ میلیون تومان اعلام کرده بود.^۶

عبدالحسین هژیر، وزیر دربار از مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند پرده برداشته بود که به گفته او، دارایی توقیف شده رضاشاه توسط انگلستان بود.^۷

دانیل دلوس خبرنگار آسوشیتد پرس و برنده جایزه ادبی پولیتزر در اول اکتبر سال ۱۹۴۱ در واشنگتن پست نوشت: ثروت رضاشاه در حسابهای بانکی او بین ۲۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار بوده است!



^۵ کتاب گذشته چراغ راه آینده. ص ۱۱۲

^۶ کتاب تاریخ ۲۰ ساله نوشته حسین مکی جلد ۸ صفحه ۹۱

^۷ کتاب رضاشاه و شکل گیری ایران نوین نوشته استفانی کرونی

دیکتاتور و زمین خواری



سرود (نمبر ۵۹۳۳)

در تاریخ (۱۱) منی ۱۳۰۳ قمری

(انظار ثانی ولادت)

اسم - نه رمضان
 اسم خانوادہ - حسن
 سن - ۱۳۰۳
 شغل - کمر فروش
 منزل - کوہ پور
 درجہ نسبت (پدر یا بزرگ پدری)

انظار کندی ذیل (۶) درجہ بنویسند

۱۳۰۳

۱۳۰۴

۱۳۰۵

۱۳۰۶

۱۳۰۷

۱۳۰۸

۱۳۰۹

۱۳۱۰

۱۳۱۱

۱۳۱۲

۱۳۱۳

۱۳۱۴

۱۳۱۵

۱۳۱۶

۱۳۱۷

۱۳۱۸

۱۳۱۹

۱۳۲۰

۱۳۲۱

۱۳۲۲

۱۳۲۳

۱۳۲۴

۱۳۲۵

۱۳۲۶

۱۳۲۷

۱۳۲۸

۱۳۲۹

۱۳۳۰

۱۳۳۱

۱۳۳۲

۱۳۳۳

۱۳۳۴

۱۳۳۵

۱۳۳۶

۱۳۳۷

۱۳۳۸

۱۳۳۹

۱۳۴۰

۱۳۴۱

۱۳۴۲

۱۳۴۳

۱۳۴۴

۱۳۴۵

۱۳۴۶

۱۳۴۷

۱۳۴۸

۱۳۴۹

۱۳۵۰

۱۳۵۱

۱۳۵۲

۱۳۵۳

۱۳۵۴

۱۳۵۵

۱۳۵۶

۱۳۵۷

۱۳۵۸

۱۳۵۹

۱۳۶۰

۱۳۶۱

۱۳۶۲

۱۳۶۳

۱۳۶۴

۱۳۶۵

۱۳۶۶

۱۳۶۷

۱۳۶۸

۱۳۶۹

۱۳۷۰

۱۳۷۱

۱۳۷۲

۱۳۷۳

۱۳۷۴

۱۳۷۵

۱۳۷۶

۱۳۷۷

۱۳۷۸

۱۳۷۹

۱۳۸۰

۱۳۸۱

۱۳۸۲

۱۳۸۳

۱۳۸۴

۱۳۸۵

۱۳۸۶

۱۳۸۷

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

۱۳۹۹

۱۴۰۰

۱۴۰۱

۱۴۰۲

۱۴۰۳

۱۴۰۴

۱۴۰۵

۱۴۰۶

۱۴۰۷

۱۴۰۸

۱۴۰۹

۱۴۱۰

۱۴۱۱

۱۴۱۲

۱۴۱۳

۱۴۱۴

۱۴۱۵

۱۴۱۶

۱۴۱۷

۱۴۱۸

۱۴۱۹

۱۴۲۰

۱۴۲۱

۱۴۲۲

۱۴۲۳

۱۴۲۴

۱۴۲۵

۱۴۲۶

۱۴۲۷

۱۴۲۸

۱۴۲۹

۱۴۳۰

۱۴۳۱

۱۴۳۲

۱۴۳۳

۱۴۳۴

۱۴۳۵

۱۴۳۶

۱۴۳۷

۱۴۳۸

۱۴۳۹

۱۴۴۰

۱۴۴۱

۱۴۴۲

۱۴۴۳

۱۴۴۴

۱۴۴۵

۱۴۴۶

۱۴۴۷

۱۴۴۸

۱۴۴۹

۱۴۵۰

۱۴۵۱

۱۴۵۲

۱۴۵۳

۱۴۵۴

۱۴۵۵

۱۴۵۶

۱۴۵۷

۱۴۵۸

۱۴۵۹

۱۴۶۰

۱۴۶۱

۱۴۶۲

۱۴۶۳

۱۴۶۴

۱۴۶۵

۱۴۶۶

۱۴۶۷

۱۴۶۸

۱۴۶۹

۱۴۷۰

۱۴۷۱

۱۴۷۲

۱۴۷۳

۱۴۷۴

۱۴۷۵

۱۴۷۶

۱۴۷۷

۱۴۷۸

۱۴۷۹

۱۴۸۰

۱۴۸۱

۱۴۸۲

۱۴۸۳

۱۴۸۴

۱۴۸۵

۱۴۸۶

۱۴۸۷

۱۴۸۸

۱۴۸۹

۱۴۹۰

۱۴۹۱

۱۴۹۲

۱۴۹۳

۱۴۹۴

۱۴۹۵

۱۴۹۶

۱۴۹۷

۱۴۹۸

۱۴۹۹

۱۵۰۰

۱۵۰۱

۱۵۰۲

۱۵۰۳

۱۵۰۴

۱۵۰۵

۱۵۰۶

۱۵۰۷

۱۵۰۸

۱۵۰۹

۱۵۱۰

۱۵۱۱

۱۵۱۲

۱۵۱۳

۱۵۱۴

۱۵۱۵

۱۵۱۶

۱۵۱۷

۱۵۱۸

۱۵۱۹

۱۵۲۰

۱۵۲۱

۱۵۲۲

۱۵۲۳

۱۵۲۴

۱۵۲۵

۱۵۲۶

۱۵۲۷

۱۵۲۸

۱۵۲۹

۱۵۳۰

۱۵۳۱

۱۵۳۲

۱۵۳۳

۱۵۳۴

۱۵۳۵

۱۵۳۶

۱۵۳۷

۱۵۳۸

۱۵۳۹

۱۵۴۰

۱۵۴۱

۱۵۴۲

۱۵۴۳

۱۵۴۴

۱۵۴۵

۱۵۴۶

۱۵۴۷

۱۵۴۸

۱۵۴۹

۱۵۵۰

۱۵۵۱

۱۵۵۲

۱۵۵۳

۱۵۵۴

۱۵۵۵

۱۵۵۶

۱۵۵۷

۱۵۵۸

۱۵۵۹

۱۵۶۰

۱۵۶۱

۱۵۶۲

۱۵۶۳

۱۵۶۴

۱۵۶۵

۱۵۶۶

۱۵۶۷

۱۵۶۸

۱۵۶۹

۱۵۷۰

۱۵۷۱

۱۵۷۲

۱۵۷۳

۱۵۷۴

۱۵۷

شناسنامه رضاشاه. رضاشاه دست کم تا درجه سرتیپی قزاق‌ها (۴۴ سالگی) اجاره نشین بوده

بازماندگان رضاشاه بدون اینکه حرفی از چگونگی غصب املاک بگویند مدعی می‌شوند که رضاشاه قبل از اخراج از ایران تمامی املاکش را به پسرش یعنی محمدرضاشاه بخشیده و شاه هم آن‌ها را بین دهقانها تقسیم کرده است! اما جالب اینجاست که خود شاه در کتاب معروفش «مأموریت برای وطن» این موضوع را از بنیان تکذیب کرده و نوشته است من زمین مجانی به کسی نمیدهم. از نظر روانشناسی این کار درست نیست!!

شاه در همان کتاب: «مأموریت برای وطن» صفحه ۴۰۰ نوشت سرانجام املاک (منظور همان املاک غصبی مردم است) به مردم فروخته شد!

شاه نوشته: املاک سلطنتی دیه‌ها و قرائی است که پدرم خریداری کرده و به شخص من تعلق دارد و اینک بوسیله بنیاد پهلوی اداره می‌شود. (سند دوم) فروش این اراضی نیز مانند اراضی سلطنتی با شرایط بسیار ساده صورت می‌گیرد و بهای آن در بیست و پنج قسط سالانه پرداخت می‌شود. (از سند سوم) منظور من از این برنامه آن نیست که املاک خود را به رایگان به اشخاص واگذار کنم زیرا از نظر روانشناسی و رابطه علت و معلول یک چنین اقدامی به عقیده من نتیجه مطلوب نخواهد داشت.

(۱۰۴)	
(۱۰۷)	سهم مالکانه دولت که بوسیله مباشرین خود وصول می‌کند با سهم ملاکین خصوصی تفاوتی ندارد. در بعضی موارد نیز دولت املاک خالصه را به اشخاص اجاره می‌دهد و این مستاجرین سهم دولت را از کشاورزان وصول می‌نمایند.
(۱۰۸)	
(۱۰۹)	
(۱۱۰)	این رویه برای کشاورزان بسیار زیان‌آور است زیرا مستاجرین دولت هیچ‌گونه علاقه‌ای به آبادانی ملک ندارند و یگانه توجه آنها به نفع شخصی خودشان است. بهترین طریق حفظ منافع حقیقی دولت و کشاورزان آن است که این املاک بین خرده مالکین تقسیم شود.
(۱۱۱)	
(۱۱۲)	
(۱۱۳)	املاک سلطنتی دبه‌ها و قرانی است که پدرم خریداری کرده و به شخص من تعلق دارد. و اینک بوسیله بنیاد بهلوگ اداره می‌شود. بطوریکه در فصل پیش اشاره کرده‌ام عایدات این املاک صرفاً در امور خیریه و عام‌المنفعه صرف می‌گردد و نسبت به آنها برنامه وسیعی در شرف اجرا است که به آن اشاره خواهد رفت.
(۱۱۴)	بقیه املاک مزروعی ایران که در حدود بیست درصد از مجموع اراضی قابل زرع کشور است به کشاورزان خرده مالک تعلق دارد. در بعضی موارد قطعانی از اراضی اطراف یک قریه و در برخی دیگر تمام اراضی یک یا چند قریه به کشاورزان تعلق دارد و همان‌طور که برنامه تقسیم املاک توسعه پیدا می‌کند اتصالاً بر تعداد این کشاورزان خرده مالک افزوده می‌گردد.
(۱۱۵)	
(۱۱۶)	
(۱۱۷)	
(۱۱۸)	
(۱۱۹)	

سند اول (کتاب ماموریت برای وطنم)

17 (252) ▼

5 (252) ▼

8 ◀

(100)

9 ▼

(100)

(۱۰۱)

(۱۰۲)

(۱۰۳)

(۱۰۴)

(۱۰۵)

(۱۰۶)

(۱۰۷)

(۱۰۸)

(۱۰۹)

(۱۱۰)

(۱۱۱)

(۱۱۲)

(۱۱۳)

(۱۱۴)

(۱۱۵)

اجرای این برنامه ثابت می‌کند، که می‌توان در کشور
ایران برای کشاورزان یک مرز و بوم زندگی نوینی به وجود
آورد که هم برای خود و خانواده روستائیان موجب رضایت
و خرسندی باشد و هم ملتی در این کشور زندگی کند که
به آینده ایمان داشته و بر فعالیت خویش متکی باشد.

دومین قدم مثبت در اصلاح وضع کشاورزی ایران تقسیم
اراضی خالصه دولت تهیه وسائل کار و مساعدت مالی به
کشاورزانی است که از طریق تقسیم آن اراضی در عداد
خرده مالکین قرار خواهند گرفت. قانون تقسیم این
اراضی در سال ۱۳۳۴ به تصویب مجلس شورای ملی و
توشیح من رسید ولی چون اراضی مزبور بطور دقیق و
صحیح مستاحی نشده بود اجرای این قانون به تأخیر افتاد.
برای تسریع در ایجاد وسایل تقسیم املاک در سال ۱۳۳۷
به ارتش دستور دادم که در کار مستاحی اراضی مزبور با
مسئولین امر کمک کنند و در نتیجه از اواخر همان سال
کار تقسیم اراضی به جریان افتاد. طبق همان روشی که
در تقسیم املاک شخصی من مقرر شده بود مالکین و
سفته بازار حق خرید و تصرف اراضی مزبور را ندارند و
این حق منحصر به کشاورزانی است که درقسمت
کوچکی اراضی به امر زراعت مشغول بوده‌اند.

فروش این اراضی نیز مانند اراضی سلطنتی با شرایط
بسیار ساده صورت می‌گیرد و بهای آن در بیست و پنج
قسط سالانه پرداخت می‌شود. بانک کشاورزی نیز با
اعطای وام به روستائیان و تشکیل شرکت‌های تعاونی
روستائی سهم عمده‌ای در حسن اجرای این برنامه به
عهده دارد. انتظار می‌رود که در نتیجه اجرای این قانون
اراضی خالصه دولت بین یک‌صد هزار خانوار کشاورز
تقسیم گردد.

بطوریکه قبلا اشاره کرده‌ام چون در حدود نصف اراضی
مرروعی کشور متعلق به مالکان خصوصی است اصلاح
وضع کشاورزی و استفاده از فرصت‌های موجود بیشتر
منوجه آنها است و سومین مرحله اصلاح مالکیت ارضی
ایران همین امر است. تا چند سال پیش اگر با مالکین
خصوصی سخن از تقسیم املاک وسیع به میان می‌آمد
بسیار خشمگین می‌شدند ولی اخیرا عده کثیری از آنها به
این نکته توجه پیدا کرده‌اند که با اصول مسلم عدالت
اجتماعی، وضع آنها فانی، تحملاً و دواه نیست، بعلاوه در

سند دوم (کتاب ماموریت برای وطنم)

	(۱۰۸) اندیشه غلط افیاده‌اند که شاید غرض اصلی از ایجاد بانک عمران تحصیل منافع بوده است. عده‌ای از مردم تنگ‌نظر هم که به اعمال و کردار انسانی جز با بدبینی نمی‌نگرند، پدایشه‌اند که در این کار علنی نهانی بوده است که برای آنها نامعلوم است.
	(۱۰۹)
	(۱۱۰)
	(۱۱۱) چون فکر من در تقسیم املاک در ایران تازگی دارد لازم است طرز اجرای آن بطور کامل و دقیق آشکار گردد: مرحله اول اجرای این برنامه آن است که اراضی به قطعانی که از لحاظ اقتصاد کشاورزی قابل بهره‌برداری باشند یعنی به مساحتی که محصول را برای معاش یک کشاورز و خانواده‌اش کفایت کند تقسیم می‌شود. قیمت هر قطعه بوسیله مقومین متخصص و خبره معین می‌شود و معمولاً قیمتی که تعیین می‌گردد از قیمت روز کمتر است. سپس قطعات مزبور فقط به کشاورزانی که عملاً در آن اراضی به کشت و زرع مشغولند فروخته می‌شود و فروش اراضی به ملاکین و سفته‌بازان شدیداً ممنوع است.
	(۱۱۲)
	(۱۱۳)
	(۱۱۴)
	(۱۱۵)
	(۱۱۶)
	(۱۱۷)
	(۱۱۸) باید در این نکته تأکید شود که منظور من از این برنامه آن نیست که املاک خود را به رایگان به اشخاص واگذار کنم زیرا از نظر روانشناسی و رابطه علت و معلول یک چنین اقدامی به عقیده من نتیجه مطلوب نخواهد داشت.
	(۱۱۹)
	(۱۲۰)
	(۱۲۱) بجای یک چنین اقدامی، اراضی مزروع با بیست درصد تخفیف از قیمت تعیین شده به فروش می‌رسد و کشاورزان تازه مالک، بهای زمین را در بیست و پنج قسط سالیانه به بانک عمران می‌پردازند و بانک برای تأمین مخارج اداری در بازده سال اول سالیانه معادل یک درصد بعنوان حق العمل دریافت می‌کند. بانک عمران به شکل یک مؤسسه غیرانتفاعی تأسیس شده و سرمایه آن ۹۷,۵۰۰,۰۰۰ ریال است که نصف آن پرداخت گردیده است. باوجود آن‌که من قسمتی از سرمایه این بانک را شخصاً پرداخته‌ام ولی نه من و نه کسان دیگری که در این بانک سرمایه‌گذاری کرده‌اند هیچگونه سود یا منفعت یا بهره‌ای از بانک دریافت نمی‌کنیم.
	(۱۲۲)
	(۱۲۳)
	(۱۲۴)
	(۱۲۵)
	(۱۲۶)

سند سوم (کتاب ماموریت برای وطنم)

محمدرضا شاه در کتاب «ماموریت برای وطنم» مدعی شده که این زمینها را پدرش یعنی رضاشاه خریداری کرده است! اکنون باید دید که آیا واقعا این زمینها خریداری شده بودند؟ یعنی رضاشاه ۴۴ هزار سند و قباله ای که از خود به جا گذاشته را تماماً به صورت قانونی و عادلانه از مالکان آنها خریداری کرده بود؟ اسناد تاریخی در این رابطه حرف دیگری دارند.

در اسناد تاریخی با نامه‌های متعددی مواجه می شویم که برای نمونه، تنها یک نامه اداری از وزارت مالیه رضا شاه را

بررسی می‌کنیم. متن نامه به این شرح است:

«وزارت مالیه نمره ۱۳۶۰

آقای لطفعلی خان (سالار) ملک مرزبان

«چون مقرر است که هرچه زودتر شما به کلی قطع علاقه از نقطه مسکونی اولیه خودتان بنمایید، لذا اکیداً به شما اخطار می‌شود که تا اول مهر ۱۳۱۴ باید به کلی اموال خودتان را هم از آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا تاریخ مذکور به طور کلی قطع علاقه ننمایید آنچه از اموال شما باقی مانده باشد بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید.

وزیر مالیه»^۹

نامه وزارت مالیه در ظاهر یک نامه اداری است که از طرف یک وزارتخانه به یک مالک خاطی نوشته شده اما مفهوم دقیق آن وقتی روشن می‌شود که نامه سالار ملک مرزبان به مدیر روزنامه مرد امروز را بخوانیم. این نامه سه سال بعد از اخراج رضاشاه از ایران در روزنامه مرد امروز درج شده:

«آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز، اگرچه تعدیات مأموران شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست، ولی یک پرده از غارتگری را که خیلی‌ها اطلاع ندارند، در ۱۳۱۰ املاک کلارستاق را وزارت مالیه تصرف کرد. عده‌ای از طایفه‌های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند. بعد از چند ماه زن و بچه آن‌ها را در کامیون‌ها ریختند. با هر خانواده پنج من تبریز بار بردند رشت. تمام با زور سرهنگ سهیلی آن را دور گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمد. مردها را به آن‌ها ملحق کردند کرمان، بعد جیرفت، بعد شیراز. ده خانوار تلف شدند. اموال را هم با احشام هرچه بود نظمی و شاه بردند. به هر جا که می‌بایست برسد رسیده بود. در سال ۱۳۱۳ مالیه، آن املاک را به شاه فروخت!»

ملاحظه می‌شود که مالیه رضاشاهی به همین سادگی و با قتل چند نفر، اول در سال ۱۳۱۰ ملک و املاک یک نفر را از چنگ صاحب ملک خارج کرده و بعد هم در سال ۱۳۱۳ آن را به رضاشاه می‌فروشد. روشن است که منظور از به کار بردن کلماتی همچون خریدن و فروختن، چیزی جز مصادره و غصب زوری املاک نیست. آن‌هم هم با قتل و آواره کردن و کشتار صاحب ملک و خاندان و عشیره اش!!

^۹ کتاب گذشته چراغ راه آینده.

نمونه دیگر، نامه ای از یک شهروند نگونبخت است که زمین و خانه و زندگی اش را مصادره کرده اند. این املاک معادل یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان آن روزگار قیمت داشته و رضاشاه آن را با ۶ هزار تومان به صورت قسطی از چنگ مالکش بیرون می آورد. ضمن آنکه روشن نیست همان شش هزار تومان هم سرانجام به صاحب ملک پرداخت شده یا نه؟ دیدن آن نامه، ما را با ابعاد غارتگری رضاشاه بیشتر آشنا می کند:

«در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای مجدالسلطان لطیفی و چهار نفر مأمور یقه سرخ درباری - که سمت آن ها را نمی دانم - بنده را از دربار به محضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقای شیخ عبدالحسین نجم آبادی و فعلاً شماره ۳ است به امر سرلشکر بوذرجمه‌وری بردند. دم درب محضر آقای مجدالسلطان به بنده گفت شما را برای امضای قبالة فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است آورده ایم. در نظر داشته باشید که بی سر و صدا و بدون کلمه‌یی اعتراض باید قبالة را امضا کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شما را به جایی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را نبینید. پس از آن مرا وارد محضر نجم آبادی نموده و بدین نحو وادار به امضای قبالة که به هیچ وجه از مضمون آن جزیی اطلاعی نداشتیم، نمودند. پس از ختم امضای سند و دفاتر محضر آقای مجدالسلطان به بنده اظهار نمودند که چون شش هزار تومان بابت وجه این قبالة باید به شما داده شود فعلاً هزار تومان وجه را در این جا دست گردان می کنیم ولی پول را در دربار به شما خواهیم پرداخت. ده قطعه اسکناس یک هزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دوباره روی میز بگذارم. پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناس های مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه تومان آن را به آقا شیخ عبدالحسین صاحب محضر به عنوان حق تحریر دادند. و از آن جا بنده را به منزل آقای سرلشکر بوذرجمه‌ری به عنوان اخذ مبلغ مزبور بردند. آن جا که رفتم آقای سرلشکر بوذرجمه‌ری پس از مطالعه و اخذ بنچاق های موجوده املاکم، مبلغ پانصد تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه شش هزار تومان چنین اظهار داشتند: اولاً، مبلغ چهار هزار و چهارصد تومان بابت مالیات دو ساله ملک شما (که محصول آن را قبل از قبالة گرفتن از بنده به قسمی که فوقاً عرض شد در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کارپردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب است به مالیه باید پردازیم. ثانیاً هزار تومان بابت تتمه دو هزار تومان که قرار بود به من داده باشید محسوب می شود. گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیدم. چنان چه این شش هزار تومان را برای شما دست و پا کردم. ثالثاً پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جواباً عرض کردم اولاً قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه شش هزار تومان مهر ایران شماره ۳ به تاریخ ۲۰/۱۰/۴ نوشته مرتضی کشوری»

«لمپتون» LAMPTON محقق و استاد دانشگاه لندن در کتاب خود معروف به نام «اصلاحات ارضی ایران» نوشته است:

«رضاخان در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه خالصه جات بود، چهارصد ده خالصه خریداری کرد.»

اکنون می‌توان درک کرد که آن ۴۰۰ منطقه خالصه جات چگونه خریداری شده است. ضمن اینکه باید به یاد داشت یکی از مناطقی که رضاشاه سرکوب کرد، همین منطقه ترکمن صحرا بود که او به پاس آن سرکوب یک درجه نایی (معادل سروانی قزاق) هم گرفته بود.

روزنامه ایران ما، شماره ۵۴۷، از قول مستر فوت نماینده مجلس انگلستان با کنایه نوشته بود: «...رضاخان دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که از این پس در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد»

روزنامه «داد» تحت عنوان «راجع به املاک واگذاری» می‌نویسد:

«دولت در شهرستان گرگان یک صد و بیست و پنج پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قرای شش دانگی بوده داشته. وزیر دارایی وقت مثل این که از کیسه پرفتوت خود بخشش می‌کند، تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنج هزار تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از ۲ و نیم میلیون ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده است ارزش داشته.»

یکی دیگر از اسناد تاریخی در این زمینه، اظهارات مؤید احمدی، نماینده دوره سیزدهم مجلس شورای ملی است که درباره تعداد دهاتی که به تصرف رضاخان در آمده، می‌گوید: «در دوره ۱۷ ساله سلطنت رضاخان بالغ بر ۴۴ هزار سند مالکیت به نام او صادر شده است.»^{۱۰}

روزنامه «اقدام»، شماره ۱۸، مورخه ۱۳/۷/۱۳۲۰ از مذاکرات مجلس در جلسه مورخه ۲۰/۱۰/۱۲ مطلبی نقل کرده و نوشته است:

«تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاخان از املاک و مستغلات و کارخانه‌ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست. ولی بنا به نوشته مطبوعات «در سال‌های آخر، سالی ۷۰ میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود. ساختمان‌ها و قصرها و ویلاها نیز با مخارج شهرداری ساخته می‌شد. ... در همان سال‌ها سالیانه ۶۰ میلیون تومان معادل ۲۵ میلیون دلار به خارج ارسال می‌شد.»

^{۱۰} کتاب گذشته چراغ آینده صفحه ۱۰۰ تا ۱۱۲ - روزنامه اقدام

نمی‌توان درباره ثروتهای رضاشاه صحبت کرد و از روشهای او و حکومتش برای غارت و چپاول مردم چیزی نگفت. یعنی سؤال اصلی این است که این شاه مستبد، چگونه و با چه شیوه‌هایی به مردم حکومت می‌کرد؟ ثروتش را چگونه و از چه راهی به دست می‌آورده است؟ در این رابطه اسناد زیادی وجود دارد که حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله، تعدادی از آنها را مستند کرده است. یکی از این نمونه‌ها کشتار در شهر بابل است که بسیار تکانه‌دهنده است. داستان از این قرار بوده است که هرگاه رضاشاه برای بازدید به شهری می‌رفته و به اصطلاح سفر استانی داشته! از قبل اعلام می‌کرده که در آن شهر نباید گدایی دیده شود. یعنی شیوه‌هایش دقیقاً مانند همین آخوندها بوده است. به جای اینکه زمینه اجتماعی تولید گدا و فقیر و بیکار را از بین ببرد. فقرا را از بین می‌برده!!!

کشتار در بابل در قدوم رضاشاه^{۱۱}

«در یکی از زمستان‌ها که رضاشاه به مازندران مسافرت کرده بود، قرار بود یک روز در بابل توقف نموده سپس به مسافرت ادامه دهد. بسیاری از مردم که املاک آنها به وسیله اداره املاک تصرف شده بود، دیگر ممر معاشی نداشتند ناچار به تکیه در شهر ویلان و سرگردان می‌گشتند. به طوری که در هر نقطه از شهر تعدادی زیاد گدا با لباس مندرس مشغول تکیه بودند. شهردار و حاکم شهر از نظر این که هنگام ورود رضاشاه به شهر مواجه با این همه سائل نشود دستور دادند که تمام آنها را جمع‌آوری و در حمام‌های عمومی نگاهداری نمایند تا رضاشاه از شهر خارج شود. شهرداری به کمک شهربانی تمام متکدیان را جمع‌آوری و در حمام‌های عمومی محبوس نمودند و در حمام‌ها را از بیرون قفل نمودند.

قبلاً طبق برنامه تنظیمی قرار بود که رضاشاه بیش از یک روز و یک شب در شهر توقف نکند. اتفاقاً بارندگی شدید شد و شاه تصمیم گرفت تا بارندگی ادامه دارد در آنجا بماند. شاه سه روز و سه شب در قصر سلطنتی توقف نمود. پس از رفتن شاه در هر حمامی را که باز کردند تعدادی به وسیله نرسیدن غذا و نبودن هوا از گرسنگی مرده یا خفه شده بودند که مجموعاً تلفات به شصت هفتاد نفر رسیده بود».

حسین مکی در همان کتاب تاریخ بیست ساله به روش شاه برای ساختن کاخ‌های سلطنتی هم اشاره کرده که بسیار هولناک و تکانه‌دهنده است. وی از جمله نوشته است^{۱۲}: «برای ساختمان یکی از قصور سلطنتی یا هتل‌های شمال، رئیس اداره املاک از فخارها (یعنی آجر پزها) تعهد گرفته بود که تا فلان روز، فلان تعداد آجر تحویل دهند. اتفاقاً

^{۱۱} کتاب تاریخ ۲۰ ساله نوشته حسین مکی - جلد ۶ صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۲

^{۱۲} کتاب تاریخ ۲۰ ساله نوشته حسین مکی - جلد ۶ صفحه ۱۰۴

بارندگی‌های پی در پی مانع شده بود که خشت‌ها خشک شده تا بتوان به کوره‌ها منتقل نمود... فقط کوره‌پزها توانسته بودند مقداری آجر را تحویل دهند. رئیس املاک، کوره‌پزها را احضار نموده از آنان مؤاخذه نمود که چرا به تعهدات خود عمل نکرده و آجر تحویل نداده‌اید؟ در جواب گفتند: بارندگی‌های پی در پی مانع شده که بتوان تعداد تعهد شده تحویل گردد. رئیس املاک در خشم شد و دستور داد که مجازات بدقولی شما این است که یک شب شما را در یکی از کوره‌هایی که آجر آن تازه خالی شده محبوس نمایند و همگی آنان را در یک کوره‌ای که دو ساعت قبل آجر آن را خالی کرده بودند، محبوس نموده، در کوره را آجر چین نمودند. صبح که رفتند در کوره را باز کردند همگی سوخته بودند. با این کیفیت، قصور سلطنتی یا هتل‌های مجلل شمال ساخته شده است.»

این نمونه‌های تکاندهنده، فقط مثنی از خروارها جنایت رضاشاه علیه مردم ایران است. بسیاری از مورخین مثل احمد کسروی و ملک الشعرای بهار، نمونه‌هایی از این دست را در کتابهای خود ثبت کرده‌اند. اینها اسناد انکار ناپذیر تاریخی‌ای هستند که بقایای شاه تلاش می‌کنند تا به نفع خود و شیخ‌ان‌ها را پوشانده و وارونه جلوه دهند اما ظلمی که شیخ و شاه بر مردم ایران روا داشتند در تار و پود تاریخ ایران تنیده شده و هیچ دستی نمیتواند آن‌ها را از لوح و ضمیر مردم ایران و کتاب‌های تاریخ پاک کند. آنچه گذشت نگاهی گذرا به بخشی از غارتگری‌ها و چپاولگری‌های رضاشاه بود. در قسمت بعدی این نوشته به دشمنی دیکتاتور با ملیت‌های ایرانی خواهیم پرداخت.

.....

جنایات «رضا شاه» به روایت تاریخ

قسمت سوم

رضاشاه و ملیت‌های ایران

رضاشاه عشایر لر را کشتار کرد، باقی‌ماندگان قتل‌عام لرستان را در سرمای زمستان پای پیاده و با زنجیری به دست هر دوفرد، به خراسان کوچ داد که بسیاری در میانه راه جان باخته و در طول مسیر دفن شدند.

رضاشاه زمین‌های حاصل‌خیز قشقای‌ها را غصب کرد و در خاش یک ریگزار برهوت به آنها داد و سرانشان را به تبعید فرستاد

رضاشاه با هموطنان بلوچ که در برابر ژنرال گلداسمیت انگلیسی از مرزهای ایران دفاع کردند به جنگ برخاست و از آنان کشتار کرد

رضاشاه درجه «نایی» خود را

پس از کشتار هموطنان ترکمن که مدافع مرزهای ایران در برابر تجاوز ۱۹۱۶ روسیه تزاری در شرق دریای مازندران بودند، گرفت

رضاشاه خون بسیاری از هنرمندان و روشنفکران آزادیخواه هم‌چون فرخی‌زادی، میرزاده عشقی، نسیم شمال و مدرس و دکتر ارانی را بر زمین ریخت

کشتار ملیت‌های ایرانی

ایران زخم‌گین ما، سرزمینی است با جغرافیای رنگارنگ و تنوعات قومی و زبانی. قرن‌هاست که این مرز پرگهر، زیستگاه ملیت‌های مختلف است، و کرد و لر و ترک و بلوچ و عرب و ترکمن، با هویت ایرانی و با عشق به این آب و خاک در کنار هم زندگی کرده و از آن نگاه‌بانی می‌کنند. با این همه رد خونچکانی از یک زخم تاریخی بر این پیکر یکپارچه به چشم می‌خورد. ردی که از ستمی مضاعف سرچشمه گرفته و منشئی جز استبداد و استعمار ندارد. در این میان، سؤال این است که رضاشاه چه رابطه‌ای با ملت‌های مختلف ایران داشت؟ آیا حقوق آنها را به رسمیت می‌شناخت؟ آیا حافظ و مدافع یک ایران متحد بود؟ در این برنامه خواهیم کوشید تا به این سؤالات به یاری اسناد تاریخی پاسخ دهیم.

کشتار مردم لرستان

یک قاضی دیوان عالی آمریکا بنام ویلیام داگلاس در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری جنوب بازدید کرد. او گزارش مستندی منتشر کرد که در آن زمان مورد توجه پژوهشگران بین‌المللی قرار گرفت. تاریخ، از سرکوب و اعدام و کشتار فجیع لر‌ها در بین سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ بسیار نوشته است. اما سرتیپ شاه بختی و تیمسار

امیراحمدی به فرمان رضاشاه حتی از اسیران لر هم نگذشتند و سر بسیاری از آنها را با شمشیر قطع کردند. کشتار عشایر لر، پایان جنایت رضاشاه نبود. باقی ماندگان قتل عام باید به منطقه ای دیگر در آنسوی ایران کوچ داده می شدند. رضاشاه در بهمن و سپس اواخر اسفند سال ۱۳۰۸، عشایر لر را از پیر و جوان و زن و مرد و کودک با پای پیاده و با زنجیری به دست هر دو نفر، کوچ داد.

آنچه که رضاشاه در رابطه با لرها و عشایر لر انجام داد یک نسل کشی تمام عیار بود. بسیاری از مردمی که کوچ داده شده بودند بر اثر پیاده روی طولانی و سرما و فشار جان باختند و در میانه راه دفن شدند. بسیاری از احشام عشایر هم در این مسیر نابود شد. بر اثر این سرکوب، مردمی با کرامت و صاحب مکنت، به گروهی اسیر و فقیر تبدیل شدند.

«هارت» HART از اعضای سفارت آمریکا در گزارش فوریه ۱۹۳۱ خود (بهمن ۱۳۰۹) نوشته است^{۱۳}:

«هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودک، صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا خراسان با پای پیاده طی می کنند.

مجاهد صدیق، زنده یاد نورمراد کله جویی در گفتگویی با سیمای آزادی تلویزیون ملی ایران، مورد جنایت نسل کشی لرها توسط رضا شاه نکاتی گفته بود که بخش هایی از آن را اینجا می خوانید:

گواهی مجاهد صدیق نورمراد کله جویی - متولد ۱۳۱۴

«اصلاً رحم نمی کردند، نه به پیر و نه به جوان. اصلاً قتل عام می کردند. با شمشیر و تفنگ و هرچی دستشان می رسید. حتی پدرم قسم می خورد یکی از فامیلهایمان، شاه مراد اسمش بود. گفت می خواستند دستش را از پشت ببندند او نمی گذاشت و گفت نمی خواهم ببندید... مگر چکار کردم؟ اما او رو با سنگ کشتند».

تمام این جنایتها به اسم برقراری امنیت صورت می گرفت. سرتیپ شاه بختی و بعد از او امیراحمدی به اسم اینکه میخواهند آرامش را در لرستان برقرار کنند به پیر و جوان رحم نمی کردند. خاطرات آن جنایتها هنوز هم در ترانه ها و اذهان مردم لرستان باقی است.

گواهی مجاهد صدیق نورمراد کله جویی - متولد ۱۳۱۴

^{۱۳} کتاب از قاجار به پهلوی نوشته محمدقلی مجد - بر اساس اسناد وزارت خارجه - صفحه ۸۲ و ۸۳

«پدرم یک چیزهایی با گریه می گفت. می گفت طرف شمشیر را از حمایلش در می آورد، توی چشم نفرات می چرخاند، هر کدامشان که در چشمش برجسته بود، میزد. گردنش را می زد. بیرحمانه... خود شاه بختی مسئول اعدام بود، نفراتی که می برد بدون محاکمه اعدام می کرد».

تیمسار شاه بختی از دوستان نزدیک رضاخان بود که در آن روزگار بادرجه سرتیپی برای سرکوب و اسکان لرها به لرستان رفته بود.

گواهی مجاهد صدیق نورمراد کله جویی - متولد ۱۳۱۴

«پدرم گفت موقعی که دیگر تسلیم شدیم به اصطلاح قرآن آوردند و امضا کردند و گفت تسلیم شدیم و سلاح ها را تحویل دادیم حدود دو ماه در محل هنگ ژندارمری بودیم بعد از دو ماه یک روز بلند شدند و محاصره و تیراندازی و کوچ مان دادند هر دو نفر یک زنجیر به دستمان، پابرنه، زن و بچه ها را هم آوردند، سواره نظام ژندارمری در عقب و جلو بود بیشتر طایفه بیرانوند را به همین حالت به خاک مالانند و تا بجنورد و شیروان و قوچان کشاندند پای پیاده به مدت ۶-۷ ماه توی راه منزل به منزل زیر گرما و سرما، ظلمی که رضاشاه به لرستان کرد، باور کن چنگیز خان مغول هم نکرد».

تیمسار امیر احمدی را در سالهای سرکوب در لرستان، قصاب لر می خواندند، او خود در سال ۱۳۰۳، در جریان یک سخنرانی در بروجرد از برانداختن نام لر از صفحه لرستان سخن گفته بود.

«این مرتبه به طوری قوای الوار را درهم خواهم شکست که بعدها قدرت جزئی حرکت نماند»^{۱۴}

ماجرای دردناک گوشواره قمر الملوک

خاطره قمر الملوک وزیری از هدیه امیر احمدی قصاب لرستان به وی، بیانگر گوشه ای از جنایات سرداران ارتش رضاشاه در حق مردم لرستان است.

قمر الملوک این خاطره را برای ملوک ضرابی که خود از خوانندگان معاصر وی بوده تعریف می کند. این خاطره در کتاب آوای مهر یادواره قمر الملوک وزیری نیز به ثبت رسیده است.

ملوک ضرابی می گوید:

^{۱۴} روزنامه ایران ۱۲ جوزا ۱۳۰۳ - سخنرانی بروجرد به نقل از عملیات لرستان - اسناد سرتیپ محمد شاه بختی - صفحه ۱۸

”قمر برایم تعریف می کرد: امیراحمدی امیرلشگر غرب که از افسران رضاخان بود موقعی که لرستان را فتح کرد، من و مرتضی خان را به خانه اش دعوت کرد و تمام درباریان و بزرگان وقت را. پس از آن که خواندم و گل به سرم ریختند امیرلشگر مرا خواند، دستم را بوسید و پیش خود نشاند و رو کرد به پیشخدمت ها و گفت بروید خرجینی را که از لرستان آورده ام بیاورید. خرجین را که آوردند دست کرد و یک جفت گوشواره از آن در آورد و اولی را گوش من کرد و دومی را نتوانست و آن را در دست من گذاشت. موقعی که آمدم نشستیم دیدم تکه ای سیاه و نرم به انتهای گوشواره آویزان است و فهمیدم آن را از غارت آورده اند و قسمتی از نرمه گوش به آن آویزان است. فوراً آن یکی را هم در آوردم و همان شبانه آن را بردم پیش حاج ابوالحسن لاله، جواهرفروش، چهارراه استانبول، و قیمت آن را بخشیدم... مدتی گذشت یک شب منزل تیمورتاش مرا دعوت کردند که تمام رجال ایران بودند هرکسی چشم روشنی آورده بود. پس از این که شام خوردند و من خواندم و خوشی ها گذشت، خواستار شدند که هدیه ها را باز کنند و نشان دهند، و گفتند بزرگترین هدیه ای که امشب آورده اند یک جفت گوشواره زمرد آنتیک است که قیمتش چهل هزار تومان است. من دیدم از نظر خیلی شبیه آن گوشواره است با وجودی که حالت انزجار به من دست داده بود کنجکاو شدم پس از پرس و جو فهمیدم که این هدیه از طرف یکی از بستگان تیمورتاش اهدا شده است. پرسیدم، گفت این را از ابوالحسن لاله به مبلغ چهل هزار تومان خریده ام»

وقتی به اسناد جنایات رضاخان در حق اقوام و ملیت های ایرانی و بخصوص لرها نگاه می کنیم، اولین سؤالی که خودنمایی می کند این است که:

علت چنین کشتاری چیست؟

سبب این دشمنی جنون آسای رضاشاه با یک قوم ایرانی چه می تواند باشد؟

پاسخ البته روشن است. اقوام ایرانی خواهان حقوق خود بودند. خواهان حفاظت از هویت و فرهنگ و زبان مادری خود بودند. خواهان مشارکت در رهبری سیاسی و حاکمیت ملی بودند. کما اینکه اکنون هم همین خواسته ها را دارند. ضمن اینکه لرها فاتح تهران در انقلاب مشروطه بودند در حالی که رضاشاه مدافع استبداد محمدعلیشاهی بود! اینها در دو جبهه مخالف بودند. بی بی مریم بختیاری به مخالفان قرارداد استعماری ۱۹۱۹ مثل دکتر مصدق پناه می داد و خود نیز مخالف آن قرارداد استعماری بود، طبیعی است که این سابقه ها و مطالبات با خواسته ها و

اهداف یک حاکمیت مستبد، وابسته و توتالتر در تعارض باشد. یعنی حاکمیت کشوری همچون ایران با این میزان تنوع قومی دو راه بیشتر ندارد، یا باید برای حفظ تمامیت ارضی ایران، حقوق اقوام و ملیت‌ها را به رسمیت شناخته و به خواسته‌هایشان پاسخ بدهد یا باید سرکوبشان کند. شیخ و شاه همیشه راه دوم را انتخاب کردند. رضاشاه حتی قانون تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی که متضمن تمامیت ارضی ایران و از دستاوردهای انقلاب مشروطه بود را هم ملغی کرد.

علیمردان خان بختیاری یکی از برجسته‌ترین چهره ملی مردم لرستان و ایران و از فاتحان تهران در انقلاب مشروطه بود. علیمردان خان به فرمان رضاشاه اعدام شد.

سردار مریم بختیاری هم زنی از خیل سرداران مشروطه خواه است که نامش با فتح تهران گره خورده است. در مقدمه کتاب سردار مریم بختیاری درباره حضور این شیرزن در عملیات فتح تهران اینطور آمده است.

۱۴ خاطرات سردار مریم بختیاری

دست می‌گیرد و از حقش دفاع می‌کند. او عین وقایع را برای آیندگان می‌نویسد.

سرهنک ابوالفتح اوژن بختیاری^(۱) در کتاب تاریخ بختیاری صفحه ۲۱۹ می‌نویسد:
(موضوع دیگری که از آقای حسین ثقفی «اعزاز» شنیدم این است که در همان مرقع یعنی قبل از ورود سردار اسعد به طهران بی‌بی مریم خواهر او هم با عده‌ای تفنگ‌چی بختیاری در طهران بوده است و در یکی از خانه‌های پدری حسین ثقفی منزل نموده است و به مجردیکه می‌شنود سردار اسعد رو بطهران می‌آید آن زن مرد صفت هم پشت بام خانه را سنگربندی می‌کند و با عده‌ای سوار بختیاری که در اختیار داشته است با فزاق‌ها مشغول جنگ می‌شود و شخصاً هم تیراندازی می‌کرده است)

حال او نه فقط جنگجویی شجاع بود بلکه در بیان حقیقت و در عرصه ملی ایران شیرزنی بی‌مانند بود و تاریخ معاصر ایران نمونه او را کم دیده است.

سرهنك ابوالفتح اوژن بختیاری در كتاب تاریخ بختیاری صفحه ۲۱۹ نوشته است: «موضوع دیگری که از آقای «حسین ثقفی اعزاز» شنیدم این است که در همان موقع یعنی قبل از ورود سردار اسعد به طهران، بی بی مریم خواهر او هم با عده ای تفنگچی بختیاری در طهران بوده است و در یکی از خانه های پدری حسین ثقفی منزل نموده است و به مجردی که می شنود سردار اسعد را به طهران می آید آن زن هم پشت بام خانه را سنگربندی می کند و با عده ای سوار بختیاری که در اختیار داشته است. با قزاق ها مشغول جنگ می شود و شخصا هم تیراندازی می کرده است»

بعدها نیروهای انگلیسی و مزدوران رضاخان به منزل سردار مریم بختیاری حمله کردند و این بزرگ زن بختیاری را مورد اذیت و آزار و اهانت قرار دادند.

روز ۱۹ تیرماه ۱۲۸۸ دو سپاه ملیون با یکدیگر تماس گرفتند. در جبهه قم ۱۲۰۰ پیاده و ۳۰۰ سوار دولتی از بختیاری‌ها شکست خورده، فرار کردند. در جبهه کرج ابتدا قزاقان با فرماندهی زاپولسکی به دلیل داشتن دو توپ و یک مسلسل ماکزیم توانستند ۱۲ نفر از ملیون را بکشند و خود یک افسر و دو تابین کشته دهند و تا حدی جلو پیشروی ملیون را بگیرند.

سرداران ملیون، سپهدار و سردار اسعد، پیرامون طرز اشغال تهران با یکدیگر به مشورت نشستند. سپهدار با هر گونه حمله مخالف بود و توصیه می‌کرد که از راه شهریار دور زده، از دروازه حضرت عبدالعظیم به تهران وارد شوند. سردار اسعد و دیگران می‌گفتند اگر قوای قزاق را پشت سر قرار دهند ممکن است میان دو نیروی دولتی گرفتار شوند. ولی هر دو سردار معتقد بودند که تصرف کرج با اشغال تهران ارزش یکسان دارد و باید به هر ترتیب شده کرج را به تصرف درآورند. به هر صورت، قرار شد زبده سپاهیان آنها به

۱۴۸ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

فرماندهی بیرم خان به تصرف کرج مبادرت کنند.

گروه در تواریخ، حضور رضاخان در بین قزاقان جبهه کرج نوشته نشده است، ولی قرائن نشان می‌دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می‌کرده رضاخان بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود.

این جنگ، چند روز بیشتر طول نکشید و با یورش ملیون به پایتخت پایان یافت.

یورش برای تصرف تهران

بالاخره یورش شروع شد. بیرم خان با مردانش از راه کوهستان و موسی خان از طریق جلگه، قزاق‌ها را دور زده از پشت سر آنان را مورد تعرض قرار دادند. اسدالله خان سرتیپ به باغستان کرج و میرزا علی خان سرتیپ پیشاپیش جبهه حمله‌ور شدند. حاج میرزا حسن قزوینی و شیخ الاسلام از طرف راست و عمیدالسلطان به جناح چپ حمله بردند.

سربازان و قزاقان دولتی چندین بار دسته‌جمعی آتش کردند ولی حمله ملیون شدید بود. قزاقان عقب نشست، به طرف شاه‌آباد رفتند. جنگ از ساعت هفت شب تا هشت روز بعد ادامه داشت. ملیون سه توپ هفت سانتیمتری داشتند که یکی را به گروه موسی خان و یکی را به گروه بیرم خان

اعدام و سرکوب سرداران مشروطه خواه لرستان توسط رضاشاه، در برخی موارد یک سابقه تاریخی دارد. رضاشاه در زمانی که قزاق بود در واقع به عنوان مزدور محمدعلی شاه یکی از عوامل سرکوب جنبش مشروطه و از مدافعان استبداد بود. وقتی لره‌ای مشروطه خواه دوشادوش مجاهدان آذربایجان و گیلان با استبداد مبارزه می‌کردند و در پی آزاد سازی تهران بودند، همین رضاشاه در هیئت یک قزاق مسلسل به دست، مشغول کشتار مشروطه خواهان بود. در

کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت هم به این موضوع اشاره شده و نویسنده نوشته است: «قرائن نشان می دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می کرده، رضاخان بوده است که از تبریز مراجعت کرده بود». وقتی انقلاب مشروطه پیروز شد طبیعی بود رضاخان قزاق که از سرداران مشروطه و فاتحان تهران کینه به دل داشت، بعدها که به سلطنت رسید، با اعدام و سرکوب آن قهرمانان، از آنها انتقام بگیرد. از شون انتقام می گیره.

کشتار قشقایی ها

سال ۱۳۰۸ خورشیدی سالی بدشگون برای عشایر ایرانی بود. رضاشاه زمین های قشقایی ها را در فارس گرفت و در خاش، یک ریگزار برهوت به آنها داد. سرکوب و کشتار رضاشاهی شامل عشایر قشقایی و تبعید سران قشقایی هم شد.

کشتار مردم بلوچستان

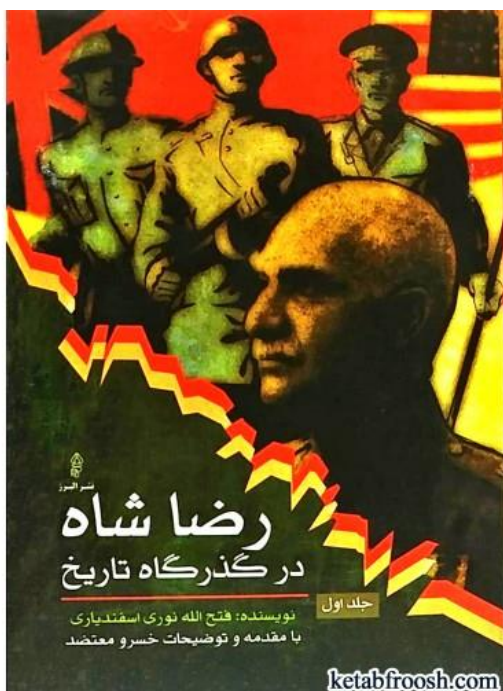
مرزنشینان محروم استان سیستان و بلوچستان نیز خاطرات خونینی از رضاشاه در حافظه دارند. چرا که حافظان غیور مرزهای شرقی این آب و خاک هم از سرکوب و تعدی رضاشاه در امان نماندند.

در اواخر دوره قاجاریه و اوایل سلطنت رضاشاه، حکومت هیچ قدرتی در منطقه سیستان و بلوچستان نداشت. این وضعیت باعث شده بود تا قدرتهای استعماری به این بخش از ایران چشم طمع بدوزند. انگلستان با اشراف به همین ضعف مفرط دولت مرکزی، تلاش می کرد تا جایی که میتواند در زمان تعیین خطوط مرزی، نواحی راهبردی شرق بلوچستان را از ایران جدا کند.

گلد اسمیت، یک ژنرال معروف انگلیسی بود که برای ترسیم خطوط مرزی استعماری و جدایی استان سیستان و بلوچستان از ایران، اقدامات فراوانی انجام داد. تنها مانعی که در برابر تلاشهای ویرانگر گلد اسمیت نسبت به اراضی شرقی ایران وجود داشت، حضور قدرتمند عشایر بلوچ بود که به هیچ وجه حاضر به پذیرش خطوط مرزی گلد اسمیت نبودند. شرح برخی از این واقعات در پوشه ۱۷ مستندات مرکز اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه که

در سال ۱۲۸۷ هجری قمری ثبت شده، نشان می‌دهد اگر شجاعت و میهن دوستی عشایر بلوچ نبود، بخش‌های بسیار بیشتری از خاک بلوچستان از ایران جدا می‌شد.

هنگامی که رضاشاه قدرت را قبضه کرد، در یک رویکرد ضد مردمی و خائنانه و در فاصله سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ دست اندرکار جنگ و کشتار در بلوچستان شد و حافظان مرزهای شرقی ایران و عشایر بلوچ را سرکوب کرد. یکی از جنایت‌های رضاشاه که در کتاب‌های مربوطه ثبت شده، مسموم کردن چاه‌های آب بلوچستان در جنگ‌های قوای رضاشاه با همین حافظان دلیر مرزهای شرقی ایران است.



کتاب رضاشاه در گذرگاه تاریخ

فتح الله نوری اسفندیاری، وزیر مختار ایران در لهستان و واشنگتن، در کتاب «رضاشاه در گذرگاه تاریخ» به نقل از روزنامه دلیلی میل انگلستان نوشته است:

«رضاخان برای سرکوب عشایر بلوچستان که مخالف او بودند بسیاری از چاه‌های آب بلوچستان را مسموم کرد.» یکی دیگر از شیوه‌های رضاشاه برای سرکوب مردم بلوچستان، گروگان‌گیری سران عشایر و یا فرزندان و اعضاء خانواده آنها و تبعیدشان به مناطق دوردست بود. اگر گروگان، فرد مهمی بود او را مشخصاً به تهران آورده و به حالت تبعید نگه می‌داشت.

داشت، به عنوان نمونه شماری از سران بلوچ را به عنوان گروگان به تهران و اصفهان آورده بودند»

تعدادی از بلوچهای به گروگان گرفته شده بعد از اخراج رضاشاه از ایران آزاد شدند اما گروگانهای بلوچی که رضاشاه در تهران و اصفهان و در بازداشت خانگی نگه داشته بود، جزو آخرین گروههای تبعیدیای بودند که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اخراج رضاشاه از ایران، آزاد شدند. علت تاخیر در آزادی این تبعیدیها هم، مخالفت «امیرحسین خزیمه علم» فرماندار کل سیستان و بلوچستان بود که با این کار میخواست به محمدرضاشاه که تازه شاه شده بود، خوش خدمتی کند.



نام قزاقی که در این عکس، کنار یک اسب ایستاده، رضا معروف به رضا ماکسیم است. این عکس در سال ۱۲۸۵ هجری خورشیدی در سفارتخانه بلژیک در تهران برداشته شده و اسبی هم که در عکس می بینید متعلق به سفیر بلژیک است. رضا ماکسیم که پیش از این «معین نایب» یا همان ستوان یک بود در فاصله بین سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۴، ارتقاء درجه پیدا کرد و درجه نایبی یا همان سروانی گرفت. سروان که شد پایش به سفارتخانه ها باز شد و افتخار عکس گرفتن با اسب های سفرای اروپایی نصیبش شد. اما راستی دلیل ارتقاء درجه آن قزاق معین نایب چه بود؟ قزاقی که در مقام پادشاهی! به راحتی دست در خون ایرانیان از هر قوم و ملیتی کرد.

رضاشاه و کشتار مردم خراسان و ترکمن صحرا

رضاخان در فاصله بین سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۴ یک معین نایب بیست و چند ساله بود که به مأموریتی در خراسان اعزام شد. مأموریتش سرکوب شورش ترکمن ها بود. بخاطر انجام همین مأموریت هم بود که ارتقاء درجه پیدا کرد و نایب یا همان سروان شد. رضاخان بدون اغراق یکی از عوامل سرکوب شورشهای مردمی و پس لرزه های انقلاب مشروطه بود و اساسا به همین خاطر هم بود که در بین نیروهای استعماری محبوب شد.

ارتقاء درجه بعدی رضاخان به علت رضایت سفارت آلمان از او بود. درجه بعدی را هم از عین الدوله به پاس درنده خوئی اش در محاصره تبریز و تیراندازی به سوی ستارخان و مجاهدان تبریز گرفت.

رضاخان در زمانی که در حال تدارک انتقال سلطنت به خاندان خویش بود، نیازمند پیروزی های بیشتری بود. ترکمن صحرا، سوژه مناسبی برای برآوردن کردن مطامع قزاق از راه سیده به حساب می آمد. به همین خاطر، اسم سرکوب مردم ترکمن را مهار غائله ترکمن ها گذاشت و کشتار ترکمن ها را در بوق و کرنا به اسم مهار غائله ترکمن ها دمیّد.. رضاشاه تا بمباران ترکمن ها به کمک هواپیماهای «یونکرز» آلمانی هم پیش رفت. کتاب جنبش رهاییبخش ترکمنستان نوشته «آتایف» در این زمینه گفتنی های بسیار دارد.^{۱۵}

مردم ترکمن صحرا، همان مردم دلاوری هستند که در سال ۱۹۱۶ میلادی به قیمت خون خود از اشغال ترکمن صحرا به دست نیروهای تزاری جلوگیری کردند. اگر دفاع قهرمانانه ترکمن ها نبود، هیچ نیروی دولتی ای وجود نداشت که از اشغال و ضمیمه کردن کامل ترکمن صحرا به خاک روسیه تزاری جلوگیری کند. اما آنچه که برای

^{۱۵} کتاب جنبش رهاییبخش ترکمنستان ایران

رضاشاه کوچکترین اهمیتی نداشت همین تمامیت ارضی و همین رنج و خون اقوام ایرانی برای حفظ همین آب و خاک بود. رضاشاه فقط و فقط به یک چیز فکر می کرد و آن هم در دست گرفتن قدرت و بر سر گذاشتن تاج پادشاهی به هر قیمت بود.

کشتار بیرجند، یک وحشی گری عجیب

وحشی گری عجیب!

اینجاست آن جایی که خواننده شاید باور نکند و مردی غریبه شاید اغراق فرض کند، که چگونه یک نفر سرتیپ نه، بلکه یک انسان عادی، تا این حد بی بند و بار بوده، نسبت به حیات نوع خود تا این پایه بیعلاقه و یا تا این درجه به خون بشر تشنه باشد!

۲۳۸

تاریخ مختصر احزاب سیاسی

جان محمدخان از شهر با عده ای قوای نظامی حرکت می کند. رعایای دهات و قوای بین راه که خبر عزیمت رئیس و بزرگی را می شنوند، از قدیم عادت دارند که بیرون قصبه گرد آمده، قربانی کنند و صف می کشند و مسافر را به فرود آمدن و استراحت دعوت می نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت می کنند.

این عمل در قریه موسوم به «قصر فجر» واقع شد.

مردان ده با سلام و قربانی به استقبال فرمانده لشکر شرق شتافتند؛ همینکه فرمانده به محاذات اهالی می رسد، یکی از صاحب منصبان همراه او به جان محمدخان نزدیک شده، از روی واقع یا از روی بدجنسی یا اشتباه هر چه بود، بد او می گوید که مردم این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند!

جان محمدخان پس از آنکه این سخن را می شنود امر می دهد که پیران را از جوانان جدا سازند!

بفور سربازان او پیران را به سویی و جوانان را به طرفی در جلو دیوار قلعه می رانند. در این حین یکی از جوانها جست زده، خود را بطرف صف پیران می اندازد. جان محمدخان تپانچه را از کمر کشیده، چند گلوله بطرف آن جوان خالی می کند و او را از پای می اندازد و می کشد!

بعد از آن به افسری که همراه او بوده و صفرعلیخان سرهنگ نام داشته است، امر

دها که با عده سرتیپان و سربازان باقی مانده می کشند دست و هشت نفر در آنجا

محمد تقی بهار در جلد اول کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران - صفحه ۲۳۸ یک نمونه از جنایت های نیروهای رضاشاه نسبت به اهالی بیرجند را با عنوان «وحشی گری عجیب» ثبت کرده است. یکی از سرکردگان نیروهای

رضاخان به نام «جان محمدخان» در ادامه سرکوب ترکمن‌ها و خراسانیان، در روستاهای بجنورد دست به قتل عامی دیر هنگام زد که فقط در یک مورد ۶۰ نفر را کشتار کرد. بهار نوشته است: «پس از آرام ساختن شهر بجنورد، فرمانده لشکر خراسان به آن ولایت رفت و مردم کشی‌های مشهور به نام ترکمان و طاغی که قلم از ذکر طریقه و طرز آن‌ها شرم دارد، رخ داد.

در اخباری که نوشته شده بود ۶۰ نفر را در محل اعدام کردند، غیر از این واقعه است. و نظیر این کشتار باز هم در آن ولایت تیره بخت اتفاق افتاد».

سرکوب کردستان

کشتار هموطنان کردی که قرن‌ها حافظان مرزهای غربی ایران بودند، یکی دیگر از سیاه‌ترین برگ‌های تاریخ دیکتاتوری رضاشاه و پسرش محمدرضاست، جنایتی که البته خمینی هم آن را تکرار کرد. پس از اشغال ایران توسط نیروهای تزاری روس در جریان جنگ جهانی اول، رضاشاه در همراهی با ژنرال «نیکلای باراتف» ژنرال قزاق روس، به همدان تاخت و بعد از همدان به کرمانشاه رفت و ردی از خون پشت سر خود بجای گذاشت. پیامدهای خونین این جنایت تا سنج هم امتداد یافت. کرمانشاه و سنج از مناطق فعال در جنبش مشروطه بودند و شماری از رزمندگان این مناطق پیش‌تر به تبریز رفته و به ستارخان پیوسته بودند. رضاشاه بعد از شکست انقلاب مشروطه، از مردم آن دیار هم مانند دیگر ایرانیان مشروطه خواه، انتقام گرفت.

رضاشاه و آذربایجان

یکی از ننگین‌ترین صفحات تاریخ زندگی رضاشاه، دست کردن او در خون مجاهدان مشروطه بویژه مجاهدان قهرمان تبریز است. در آن دوران، رضاشاه به رضا ماکسیم معروف بود و تنها یک مسلسل چی در لشکر بدنام عین‌الدوله بود.

مأموریت رضاخان و همقطاران، محاصره تبریز قهرمان و سردار نامدار انقلاب مشروطه ستارخان بود و رضاخان با همان مسلسل ماکسیم معروفش خون بسیاری از مجاهدان پاکباز آذربایجانی را بر زمین ریخت و به همین خاطر ارتقاء درجه هم گرفت.^{۱۶}

^{۱۶} تاریخ مشروطه نوشته احمد کسروی صفحه ۸۲۴-۸۲۵

فرانسه خریده بودند، و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر بکار میرفت. از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می‌بود.

که سپس پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت.



ب ۲۵۹

و خود بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد.

اینها آمادگی‌های دولتیان می‌بود، از اینسو آزادخواهان چنانکه گفته‌ایم از آنکه در آغاز جنگ می‌بودند

بسیار نیرومندتر گردیده از هر باره به استواری افزوده بودند. بویژه پس از هم‌زدن دستگاه اسلامیه و نهی گردانیدن دوجی که

چون دسته‌هایی به بیرون آقا بالاخان سردار افخم (یکی از بزرگان خواهان بنام مشروطه) فرستادند و سلباس و خوی و مرند را گشادند، بار دیگر پشماره‌شان افزود. زیرا دسته‌هایی از روستاییان بشهر آمده تفنگ گرفته بمجاهدان پیوستند. از آنسوی در همین روزها که سخن میرانیم یک‌دسته ارمنی که «کمیته دانشانیون» به پیروی از «کمیته سوسیال دموکرات» روسی از قفقاز فرستاده بود به سردستگی کری‌خان به تبریز رسیدند. در این هنگام خود «شورش» نیرومندتر گردیده، گذشته از جنبش‌هایی که در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان پدیدار می‌بود، در قفقاز در میان ایرانیان و هندستانی که از گرجیا و روسیا می‌داشتند، تکانی پیدا شده و در همین روزها بود که با معزالسلطان و دیگران گفتگو میکردند و بنیاد شورش گیلان را می‌گذاشتند. نیز در همین روزها بود که در اسپهان جنبش پیدا شده و معصام‌السلطنه و بختیاران بان شهر دست یافته بودند. پیداست که اینها گذشته از هر چیزی با استواری دل‌های تبریزیان می‌افزود. درباره تفنگ و افزار جنگ نیز، در آن چندماه پیش‌رفت‌رخ داده پنج تیر فراوان شده بود.

«دشگردانی» نامیده شود توپ کشیدند.

چیرگی‌های پیاپی صمدخان او را بنام گردانیده، هوا خواهان دولت او را بین‌الدوله برتری می‌نهادند و با و امید بیشتری بستند. آزادخواهان نیز او را بد خواه ترشمرده بیش از همه پروای او می‌کردند.

از روزیکه این پسر درود رسید عین‌الدوله نیز گفتگوی آشنی و نیکخواهی را رها کرده، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد چنانکه گفته‌ایم این زمان سپاه انبوهی بر او گرد آمده و قورخانه و افزار بسیار از تهران رسیده بود. در همان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست.

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد، و این هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می‌بود که از آن راه قند و شکر و نفت، و گاهی نیرتفنگ و فشنگ می‌آمد. در آن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباسی می‌فروختند. ولی چون راه سرد زود و قراملک بسته گردید گندم گران و کمیاب گردید و نان در نانواپیها بسیار کم شد. نیز دیگر خوراکیها گران و کمیاب شد. روی هم رفته از هر باره سختی باز گشت.

باید دانست محمد علی‌میرزا چون مجلس را بر انداخت کار تبریز را کوچک می‌شمرد، و این بود چاره آنرا از شجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامیه میخواست. ولی سپس که داشته شد کار بزرگتر از آن میباشد سهدار را فرستاد، و بین‌الدوله فشارها آورد، و با اینحال کاری از پیش نرفت. این بود چشم‌از آن آمادگیها پوشیده این باریک‌آمادگی بزرگتری برخاست. چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پیاپی سواره و سرباز روانه گردانید و بجای سهدار علیخان ارشادالدوله را بفرماندهی و سرداری برگزید که روانه شود. از سوی دیگر صمدخان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان و آن پیراهونها را گرد آورده و او نیز از سوی دیگری فشار بشهر آورد. این بود این زمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود. در تبریز شماره سپاهیان دولتی در این بار میانه سی و پنج هزار و چهل هزار گفته میشد.

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و قورخانه در تنگی می‌بودند، این دسته‌ها از پول گلهای نداشته، از قورخانه نیز در بهترین حال می‌بودند، زیرا تفنگها و فشنگ‌هایی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود با اروپا بکارخانه‌های فرانسه سفارش داده بود، این زمان به تهران میرسید و محمدعلی میرزا سپاهیان بخشیده بسر تبریز میفرستاد. تفنگهای «لول» که در تبریز بنام «سه تیر» شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه‌های فرانسه می‌بود و قشنگترین تفنگها بشمار میرفت. بیشتر دولتیان از این تفنگ، یا پنج تیر بسدوش میداشتند، و رندل و تفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد. از آنسوی دسته‌های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میداشتند که آنها را نیز از

کسروی صحنه‌ای از جنایت‌های آن مسلسلچی را اینگونه ثبت کرده است: «از آنسوی، دسته‌های قزاق چند

شصت تیر «مسلسل» می‌داشتند که آنها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر

بکار می‌رفت. از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت تیرها، رضاخان سواد کوهی می‌بود که سپس به پادشاهی

ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت.»

سنگین آنهم بفرماندهی «رضاخان سوادکوهی» (شاهنشاه فقید) تهیه و به تبریز گسیل می‌دارد.

محرکین و مشاورین مغرض شاه مانند سعدالدوله و امیر بهادر آبی او را راحت نمی‌گذارند و پیوسته با این تبلیغ که پدر، تاجدار آن شاهنشاه، چون بسیار سلیم‌النفس و رقیب‌القلب بوده، «ماجرای جوان مشروطه طلب توانستند بمقصود برسند. ولی حال که بحمداله آن پادشاه جوانبخت منبع قدرت و مظهر هوش و شجاعت است پس باید خاک ممالک محروسه ایران از لوث وجود ناپاکان مشروطه طلب پاک و مصفا بشود، مرتباً او را تحریک می‌کردند.

پس از تکمیل عده و تجهیزات که تعداد نفرات دولتی به چهل هزار نفر می‌رسد، «حاجی صمدخان شجاع‌الدوله» یکی از آن هنگامه طلبان بیگانه پرست که حضرت والا از او انتظارات بسیار داشته و پیوسته او را تقویت می‌کرده، بنا بمستور حضرت والا در ۱۳ محرم ۱۳۲۷ - ۱۶ بهمن ۱۲۸۷ با عده خود بحمله می‌پردازد و جنگ سختی با مجاهدین درمی‌گیرد.

در این جنگ هم مجاهدین فاتح می‌شوند و از مهاجمین ۱۴۰ نفر کشته بجا می‌ماند، درحالی‌که از مشروطه خواهان پنجاه تن شهید می‌گردد.

حضرت والا با همه امیدی که باین جنگ داشت، بار دیگر طمع تلخ مغلوبیت را می‌چشد و از شدت خشم، «رحیمخان» یکی از سران ایل را روانه «الوار» می‌نماید تا راه جلفا یعنی تنها راهیکه از آن خواربار شهر وارد می‌شده آنرا نیز سد کند.

بدیهیست از آن پس فشار و عسرت بر مردم شهر دو چندان می‌شود و اهالی سخت در مضیقه قرار می‌گیرند.

در سوم اسفند جنگ سخت دیگری با پیشدستی مجاهدین در «الوار» برای گشودن راه درمی‌گیرد. ولی مقصود حاصل نمی‌شود و راه ورود خواربار شهر همچنان مسدود می‌ماند...

بعد از رفتن نصرالسلطنه، محمدعلیشاه شوهر عمه خود «ارشد الدوله» را فرمانده نیروی تبریز می‌کند، و او بالقب «سردار ارشد» در

یکی دیگر از مورخان انقلاب مشروطه در کتاب خود به همین واقعیت اشاره کرده و می‌نویسد:^{۱۷}

«محمدعلیشاه هم که تنها هدفش برانداختن مشروطه بود، باز تلاش می‌کند با همه ضیق مالی و وضع نامساعدی که داشت، نیرویی مرکب از پیاده و سوار و قزاق و توپخانه، حتی چند دستگاه مسلسل سنگین آن‌هم به فرماندهی «رضاخان سوادکوهی» (شاهنشاه فقید) تهیه و به تبریز گسیل دارد»

^{۱۷} کتاب عین الدوله و رژیم مشروطه نوشته مهدی داودی صفحه ۱۸۷-۱۸۸

بین این اسلحه‌ها مقداری تفنگ‌های «لویبل» فرانسوی بود که در تبریز به نام سه‌تیر مشهور بود و آخرین اسلحه ساخت فرانسه محسوب می‌شد. قسمتی هم نوعی دیگر تفنگ به نام پنج‌تیر بود که جانشین «ورندل» و تفنگ‌های قدیم شده بود. علاوه بر آن تفنگ‌ها، تعدادی هم شصت‌تیر (مسلسل) خریده و به قزاقخانه داده بودند. احمد کسروی می‌نویسد: «از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت‌تیرها رضاخان سوادکوهی بود.»^۹ شب شانزدهم آذر ۱۲۸۷ مجاهدین به سپاهی که عین الدوله در باسمنج - در دو فرسخی تبریز - گردآورده بود شبیخون زدند و جنگ سختی در گرفت و میربنجه کاظم آقا در اثنای زد و خوردها هدف تیر قرار گرفت و کشته شد.

چگونگی کشته شدن کاظم آقا

اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگ‌های تبریز همیشه همراه ستارخان بوده است، در کتاب خود می‌نویسد: «رشیدالملک به خود بنده می‌گفت که شب ۱۳ ذیقعد من در اردوی عین الدوله در باسمنج بودم. چون صدای تفنگ از هر جا بلند شد و جنگ شدت گرفت، من به اتفاق کاظم آقا بیرون آمدم و دست به هم داده بودیم؛ ناگاه تیری به سرش خورد و در همان لحظه بمرد و باز می‌گفت که اگر مجاهدین تبریز یک ساعت بیشتر مقاومت می‌کردند، رشته انتظام اردو به کلی از هم گسیخته می‌شد.»

یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز شدت کار مسلسل قزاقخانه بود که فرماندهی آن را نایب اول رضاخان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان رضاخان به دستور عین الدوله به درجه سلطان دومی ارتقا یافت.

گرچه رضاخان فرزند کاظم آقا نبود، ولی کاظم آقا بیشتر از یک پدر به گردن رضاخان حق داشت. رضا مانند فرزندی خوب و کارمندی باوفا رئیس خود کاظم آقا را از جبهه بیرون برد، بر مرگ او گریه کرد و با اجازه عین الدوله مرخصی گرفت و جنازه میربنج را به قم برد و به خاک سپرد.^{۱۰}

اضافه بر اسناد قبلی، در کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت^{۱۸} هم به نقش رضاخان در سرکوب جنبش تبریز اشاره شده و از جمله نوشته شده است: «اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگهای تبریز همیشه همراه ستارخان بوده در کتابش نوشته شب ۱۳ ذیقعه من در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هر جا بلند شد و جنگ شدت گرفت... یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز، شدت کار مسلسل قزاق‌خانه بود که فرماندهی آن را نایب اول، [ستوان] رضاخان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان، رضاخان به دستور عین‌الدوله به درجه سلطان دومی [سروان] ارتقاء یافت». بله! رضاشاه با امثال این جنایت‌ها سلسله مراتب مورد نیاز و طی کرد تا رضاشاه شد،

شاهی که بیگانه آوردش و بیگانه بردش!

سرکوب خوزستان و مردمان جنوب

در کنار سرکوب لرها، مردم خوزستان و هموطنان عربمان هم از شر جنایات رضاشاه در امان نماندند. سرکوب عشایر لر ساکن خوزستان هم از جمله دیگر اقدامات رضاشاه بود. نبردهای شیرزن قهرمان لر بنام «قدم خیر» پس از گذر دهه‌ها هم‌چنان سوژه ترانه سراهای نواحی جنوبی کشور است، بدون اغراق باید گفت تمامی استان‌های جنوبی ایران از رضاشاه زخمی شدند.

بوشهر، برازجان، بندرعباس و کازرون هم از جمله شهرهای جنوبی ایران هستند که پیکرهایشان از تیغ سرکوب رضاشاه، خونین است. رضاشاه بسیاری از فرزندان مردم این شهرها را به شهادت رساند و بسیاری از آنها را در تنگنا و سختی محصور کرد و شماری از آنان ناگزیر در تبعید چشم از جهان فرو بستند.

میرزا محمد برازجانی و ناصر دیوان کازرونی از جمله قهرمانان نواحی جنوب کشور بودند. مرزبانانی شجاع و میهن‌پرستی که گسترده‌ترین مرزهای آبی ایران را در برابر نیروهای استعماری انگلستان حفظ کردند، قهرمانانی که هر کدام تیغ و تیری از رضاشاه خورده‌اند.

تبعید مخالفان در زمان رضاشاه

طبق جدولی که فصل نامه پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان در ۶ شهریور ۱۳۹۸ منتشر کرده، رضاشاه از سال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۲۰ دست‌اندر کار تبعید ایرانیان از هر قوم و ملیتی در سراسر ایران بوده است.

^{۱۸} کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت نوشته رضا نیازمند صفحه ۱۲۸

شد با از بین رفتن سیاست فشار دوره رضاشاه که با پرونده ما به سازمان اسناد، صحت و کامل بودن نسبی برکناری او همراه بود آنها به زادگاه خود بازنگردند. اطلاعات ارائه شده در جدول شماره ۲ را تأیید می کند.

جدول ۲. تبعیدیان ایلات و هشایر در دوره پهلوی اول

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	حالت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۳	چهلین	فوس، ترکمن	ناسی	مارندران	کرگان
۱۳۰۴	۱	خان	عدم جلاصیت اقامت در سرحد	استرآباد	تهران
۱۳۰۵	چهلین	فوس، کره	ناسی	ترکیه	آذربایجان غربی
۱۳۰۸	چهلین	خان لر	استان آجاری	لرستان	تهران
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	خراسان
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	قم
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	ورامین
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	سلوه
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	زرنه
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	کاشان

۹۸. زیرمشمایان تاریخ، سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم، شماره دوم (تابستان ۱۳۸۱)، پاییز ۱۳۸۱

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	حالت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۸	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	فروین
۱۳۰۸	۱	خان بلوچ	شوروش	بلوچستان	تهران
۱۳۰۸	چهلین	فوس، بلوچ	استان آجاری	بلوچستان	مشهد
۱۳۰۸	۱	خان	ناسی	بخشاری	قم
۱۳۰۹	چند	فوس، لر	استان آجاری	لرستان	مارندران
۱۳۰۹	۱	خان	استان آجاری	لرستان	خوزستان
۱۳۰۹	۱	خان، لر	استان آجاری	پوراحمد	تهران
۱۳۰۹	چند	فوس، کره	ناسی	کردستان	آذربایجان غربی
۱۳۰۹	۱	عاقبه بیرلوند	ناسی	خرم آباد	یرد
۱۳۱۰	۱	خان قشقلی	شوروش	فارس	ارویا
۱۳۱۰	۲	خان بلوچ	شوروش	بلوچستان	شیراز
۱۳۱۱	چهلین	فوس، لر	استان آجاری	پوراحمد	تلخسرو
۱۳۱۱	۳۸	فوس، بلوچ	استان آجاری	بلوچستان	تهران
۱۳۱۱	۱	خان، کره	ناسی	کردستان	تهران
۱۳۱۲	۱	خان	نیرداسین بهره مالکانه	ایران	کشور عراق
۱۳۱۲	چهلین	سران ایل	ناسی	فارس	
۱۳۱۳	چهلین	هشایر	استان آجاری	دشت مغان	آستارا
۱۳۱۳	چهلین	تاکرگر	ناسی	زنجان	میله
۱۳۱۳	۱	خان	نیرداسین بهره مالکانه	اصفهان	انارک
۱۳۱۴	چهلین	عاقبه بربری	تبعیل علیه اتمام لایحه	مشهد	خارج از مشهد
۱۳۱۴	چهلین	روستای ایل	عدم جلاصیت اقامت در سرحد	سائق سرحدی	مشهد
۱۳۱۴	۲	فوس، بلوچ	ناسی	بلوچستان	مشهد
۱۳۱۴	چهلین	طاعمران	ناسی		
۱۳۱۴	چهلین	رئیت	ناسی	زنجان	میوندوه
۱۳۱۵	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	همدان
۱۳۱۵	۱	ناسی	ناسی	چهرم	
۱۳۱۶	چهلین	فوس، ترکمن	عدم جلاصیت اقامت در سرحد	کرگان	ورامین
۱۳۱۷	۱	فوس، قشقلی	استان آجاری		
۱۳۱۷	چند	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	تائین
۱۳۱۷	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	کاشان
۱۳۱۷	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	یرد
۱۳۱۷	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	اصفهان
۱۳۱۷	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	تائین
۱۳۱۷	چهلین	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	سیروان
۱۳۱۷	چهلین	هشایر	شوروش	ممسنی	خارج از ممسنی
۱۳۱۷	۳	ناستخمس	ناسی	یرد	زنجان
۱۳۱۸	۱	فوس، کره گلخانی	استان آجاری	کردستان	کاشان

تبعید ایلات و هشایر در دوره رضاشاه / سید محمود سادات پیدگل / ۹۹

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	حالت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۱۸	۱	رئیس ایل	استان آجاری	فارس	تهران
۱۳۱۸	چند	خوئین (پهلوق)	ناسی	فارس	خراسان
۱۳۱۹	چهلین	فوس، کره	استان آجاری	کردستان	فارس

روشنفکران، هنرمندان و آزادیخواهان در روزگار حاکمیت رضاشاه

رضاشاه بسیاری از روشنفکران، هنرمندان و چهره های آزادیخواه ایران را کشت. یاد هزاران قهرمان گمنامی که در تبعید و اتاقهای شکنجه رضاشاهی به شهادت رسیدند برای همیشه بر سینه تاریخ ایران ثبت شده. از این میان باید از بزرگانی همچون

فرخی یزدی

میرزاده عشقی

مدرس

نسیم شمال

و دکتر ارانی

نام برد که پیشاپیش هزاران شهروند گمنام، در برابر دیکتاتور ایستادند و به بهای جان خویش از ایران و ایرانی دفاع کردند.

تاریخ با زبان اسناد و شواهد با ما سخن می گوید. این مستندات تاریخی، اجزاء پازلی هستند که چهره واقعی رضاشاه را در برابر ما قرار میدهند. چهره ای که نه با تمجیدهای مشمثر کننده بلندگوهای استعماری قابل بزرگ شدن است و نه با پروپاگانداي ارتجاع حاکم بر ایران.

بقایای شاه در همدستی با شیخ، رضاشاه را بانی ایران متحد توصیف می کنند. آنها می گویند اگر رضا شاه نبود ایران تجزیه شده بود. این یک دروغ بیشرمانه تاریخی است، اقوام و ملیت های مختلف ایرانی با زبانها و رنگها و نژادها و مذاهب مختلف قرنهایست که کنار هم زندگی می کنند. همین اقوام بودند که با رشادت و جانفشانی از تمامیت مرزی ایران قرن ها دفاع کردند؛

ترکها بودند که در برابر تهاجم نیروهای روسیه و عثمانی بارها ایستادگی کردند.

کردها بودن که از مرزهای غربی ایران حفاظت کردند.

بلوچها و ترکمنها و عربها بودند که پای این آب و خاک ایستادند، و برای این ایستادگی، منتظر فرمان هیچ شاه خائنی نماندند.

همین اقوام بودن که برای انقلاب مشروطه و جنبش ترقیخواهی ایران خون دادند. همین ها بودند که برای برپایی عدالتخانه بپا خاستند. و البته همین ها بودند که تمامیت خواهی رضاشاه را تاب نیاورده و با او به مبارزه برخاستند و رضاشاه هم همچون خمینی به آنها انگ تجزیه طلبی زد. بنابراین مستندات با قطعیت می توان گفت رضاشاه نه تنها بانی ایران متحد نبود بلکه دشمن اقوام و ملیتهای ایرانی بود.

تا اینجا شد

جنايات «رضا شاه» به روايت تاريخ قسمت چهارم نفت و قرارداد داری

مخبر السلطنه:

رضاشاه متغیرانه فرمودند: دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است.
زمستان است. بخاری می سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری!
پیامدهای این اقدام، تمدید قرارداد داری در شرایطی بسا ظالمانه تر شد.

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم:

تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت، به وطن خود در یک معامله، ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد.
شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!!

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم:

اگر امتیاز داری تمدید نشده بود،
در سال ۱۹۶۱ به بعد، دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت،
بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود

پس از اخراج رضاشاه از ایران،
«موید احمدی» نماینده مجلس در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی با اشاره به برداشت‌های غیرقانونی رضاشاه از
عایدات نفتی کشور گفت:
«ما الان مقابل ۳۱ میلیون لیره مخارجی هستیم که اصلا نمی‌دانیم چطور خرج شده؟!»

خاک تبار ایران زمین، ذخائر بسیاری در سینه دارد. نفت اما، بی‌شک مهمترین آن گنجهاست. دریای نفت، عبارت
آشنایی است که ما ایرانیان از کودکی بارها و بارها آن را شنیده ایم و در باره خاک نفت خیز سرزمینمان خوانده ایم
و نوشته ایم و سخن گفته ایم. با این همه، درد مشترکی هست که مردم ایران را به هم پیوند می‌دهد. درد نشستن بر
روی دریای نفت و بی‌نصیب بودن از آن.

چنگ اندازی شاه و شیخ بر منابع نفتی، دردناکترین واقعیت تاریخ میهن ماست. واقعیتی که با بزرگترین تحولات
سیاسی و اجتماعی این آب و خاک گره خورده است.

ترنیزشن

وقتی تاریخ ایران را ورق می‌زنیم و اسناد تاریخی را مرور می‌کنیم با وقایع تکاندهنده‌ای مواجه میشویم که هم
دردناک است و هم اینکه بیانگر ریشه‌های تاریخی بسیاری از ناکامی‌های ملت ماست. منابع طبیعی ایران و
بخصوص نفت، همواره کانون دزدی‌ها و چپاولهای شاه و شیخ بوده است. دقیقا به همین علت هم بوده که قدرتهای
استعماری به ایران به عنوان یک طعمه مهم نگاه می‌کردند. برای پی بردن به حقیقت ماجرا باید به سرچشمه. رفت تا
به اولین چاه نفتی که در ایران به نفت رسید، برسیم تا پس از آن برسیم به نحوه برخورد شاهان و حاکمان مستبد با این
پدیده حیاتی. یعنی باید از آنچه که شاهان قاجار با نفت کردند شروع کنیم و گام به گام جلو آمده تا برسیم به آنچه
که رضاشاه با نفت ایران کرد. طبعا این میتواند شاخص خوبی برای سنجش مشروعیت یک حکومت باشد.

رضاشاه با منابع طبیعی ایران چه کرد؟

با نفت ایران چه کرد؟

از آن منابع حفاظت کرد یا آنها را بر باد داد؟

با نگاهی به تاریخ میتوانیم پاسخ همه این سئوالات را بیابیم.

رضاشاه و منابع طبیعی ایران

در سال ۱۲۵۱ خورشیدی مطابق با ۱۸۷۲ میلادی، ناصرالدین شاه با یک تاجر انگلیسی آلمانی تبار بنام بارون ژولیوس دو رویتر، قراردادی امضاء کرد که محتوای آن واگذاری امتیاز استخراج نفت ایران به آن تاجر بود. آن قرار داد با مخالفت مردم منتفی شد و البته روسیه تزاری هم به شدت با آن مخالف بود چرا که آن را در تعارض با منافع خود می دید.

۲۹ سال بعد در روز ۵ خرداد سال ۱۲۸۷ خورشیدی، اولین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان به نفت رسید. نفتی که مردم ایران از آن بی نصیب بودند چرا که هفت سال قبل از آن یعنی در سال ۱۲۸۰ خورشیدی توسط مظفرالدین شاه قاجار امتیاز نفت ایران به یک انگلیسی به نام ویلیام ناکس دارسی برای مدت شصت سال، پیش فروش شده بود. دارسی متعهد شد سالانه مبلغ ۲۰ هزار لیره وجه نقد و معادل همین مبلغ از سهام شرکت و همینطور ۱۶ درصد از منافع خالص حاصله از نفت را به دولت ایران بپردازد.

در سال ۱۹۱۴ میلادی دولت انگلستان به جای دارسی طرف حساب ایران شد. قرارداد دارسی هم ادامه داشت تا سال ۱۳۱۱ که طرف انگلیسی حتی به همان تعهدات ناچیز خود مبنی بر پرداخت سهمیه ایران هم عمل نکرد و قرارداد را در عمل نقض کرد. به این ترتیب با یک بزنگاه تاریخی مواجهیم که طرف قرارداد ایران نقض عهد کرده و به قراردادش پایبند نمانده بود. اکنون در مواجهه با این اتفاق، حکومت ایران چه باید می کرد؟ برخورد درست چه بود؟

طبعاً یک حکومت مردمی از این موقعیت بهترین استفاده را می توانست بکند و این دعوا را به محاکم بین المللی بکشانند. یعنی این بهترین فرصت بود تا ایران اقامه دعوا کرده و قرارداد خائنانه و ظالمانه دارسی را از بیخ و بن لغو کند. اما رضاشاه چه کرد؟

رضاشاه و قرارداد دارسی

رضاشاه با به آتش کشیدن قرار داد دارسی عملاً امکان اقامه دعوا را از طرف ایران غیرممکن کرد همچنان که عملاً امکان دریافت حق السهم ایران را هم از بین برد و بعد هم در ادامه، آن قرارداد ننگین را برای یک دوره ۳۲ ساله دیگر تجدید کرد. به این ترتیب قراردادی که می توانست لغو شود، نه تنها تمدید شد، بلکه به مدت آن هم اضافه شد.

در واقع رضاشاه با به آتش کشیدن قرارداد قبلی داری هر گونه سندی را که می توانست در محاکم بین المللی ارائه شود، از بین برد. این اقدام مشکوک دقیقا در راستای منافع انگلستان بود. بعد هم که آمد و همان قرارداد را با کمی تغییر دوباره تمدید کرد. این کار هیچ معنایی جز خیانت و اقدام علیه منافع ملی مردم ایران نداشت. این سند وابستگی رضاشاه به استعمار است و بادکنک ملی بودن و مردمی بودن رضاشاه را می ترکاند.. این چه حاکم ملی و مردمی است که چنین خیانتی در حق مردم ایران می کند؟

مهدی قلی هدایت، (مخبر السلطنه) نخست وزیر وقت، در کتاب خود، «خاطرات و خطرات» داستان آتش زدن پرونده نفت و قرارداد داری توسط رضاشاه را این گونه تصویر کرده است:

«شب ششم آذر (۱۳۱۱) تیمور تاش پرونده نفت را به هیات وزیران آورد. رضاشاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است.

زمستان است. بخاری می سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری! مصطفی فاتح، معاون شرکت نفت ایران و انگلیس و نویسنده کتاب «۵۰ سال نفت ایران» درباره محتویات آن پرونده که رضاشاه به آتش انداخت توضیحات بیشتری برایمان دارد او نوشته:

در پرونده مزبور، همه نامه های متبادله بین وزیر دربار و شرکت نفت (موجود) بود. موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه های شرکت را برای تایید اظهارات خود در شورای جامعه ملل ارائه دهند، هیات ایرانی ملاحظه کردند که اسناد مهمی را از دست داده اند.»

«لرد کدمن Kadman»، رئیس انگلیسی هیات مدیره شرکت نفت هم در شرح خاطرات خود نکات بیشتری گفته که ما را به نکات مهم تری نسبت به اقدام خائنانه رضاشاه آگاه می کند، لرد کدمن شرحی مختصری از رفتن خود و هیات انگلیسی نزد رضاشاه برای حل اختلاف ایران و شرکت نفت نوشته که بخشی از آن به این شرح است^{۱۹}:

^{۱۹} لرد کدمن. کتاب اقتصاد سیاسی نفت و مسائل نفت ایران

«رضا شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و ... پس از استماع طرفین، حد وسط را گرفت و دستور داد که حق الامتیاز را به ۴ شلینگ در هر تن کاهش دهند و تمدید امتیاز قرارداد را نیز پذیرفت».

گواهی لرد کدمن Kadman دربرگیرنده نکات جالبی است. طرف انگلیسی تعهداتش را زیرپا گذاشته و حق مردم ایران را ضایع کرده است، وی سپس می گوید رضاشاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت. واضح است که این «نهایت مهربانی» در واقع بیان دیپلماتیک چاکرمآبی و نوکر صفتی رضاشاه برای استعمار است. شاهی که چون به مردم ایران می رسیده با باتوم و گلوله و چکمه جوابشان را می داده اما به انگلیسی ها که می رسیده به ناگهان مهربان میشده است. سپس «کدمن» می گوید حق الامتیاز را به «۴ شلینگ در هر تن» کاهش داد که در واقع ۲ شلینگ کمتر از پیشنهاد دولت ایران بوده است! اسم این اقدام را چه می توان گذاشت؟ بویژه وقتی که رضاشاه حتی از قیمتی که دولت خودش روی نفت گذاشته بود هم کوتاه آمده و به نفعی فراتر از مطالبات زیاده خواهانه طرف انگلیسی، به انگلیسی ها می بخشد!! !

تقی زاده به عنوان امضا کننده همان قرارداد خائنانه از جانب رضاشاه، در مجلس پانزدهم در مورد قرار داد ۱۹۳۳ گفته است:

«جالب اینجاست برای همین قرارداد که... موجب لعن آیندگان بود با تبلیغات فراوان جشن ها گرفتند و به عنوان پیروزی بزرگ، به خورد ملت از همه جایی خبر دادند!

البته که تقی زاده درست می گوید. با نگاهی به عکس های باقیمانده از کارناوالهای آن زمان، بهتر و بیشتر به ابعاد فریبکاری رضاشاه می توان پی برد:



بدون شک، صادق ترین و دردمندترین افشاگر قرارداد خائنانه رضاشاه، دکتر محمد مصدق بود. دکتر مصدق در سال ۱۳۲۳ و در حالیکه نماینده اول تهران در مجلس چهاردهم شورای ملی بود، نطق‌هایی آتشین و روشنگر ایراد کرد و به افشای ابعاد خیانت رضاشاه در مورد قرارداد نفت پرداخت^{۲۰}:

«اگر امتیاز داریسی تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ به بعد دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود... بنابراین، صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می‌شود، بر طبق قرارداد جدید، کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می‌برد. صد و بیست و شش میلیون لیره انگلیسی از قرار (لیره‌ای) ۱۲۸ ریال، ۱۶۰/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌شود و تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت، به وطن خود در یک معامله،

^{۲۰} بخشی از نطق مصدق در ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم: منبع: کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۴۲

۱۶ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد. و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!!

از تمدید مدت، نه تنها دولت از این مبلغ محیرالعقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد، بعد از سال ۱۹۶۱ بابت تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند...»

اما ننگین تر از آن افتضاح، رویدادی است که چند دهه بعد در دوره دیکتاتوری آخوندها رسانه‌ای می‌شود، آنجا که آخوندها به فکر نبش قبر رضاشاه افتادند و با شعار دست ساز وزارت اطلاعات، دنبال این رفتند که با روح شاد گفتن به رضا شاه، از جسم رو به اضمحلال همان شاهی حفاظت کنند که آن توافق ننگین را امضا کرد!

بی سبب نیست که ۷-۸ دهه پیش مصدق کیمر در جریان نطق های آتشینش در مجلس چهاردهم به نسل های آتیه یعنی به جوانهای این روزگار سفارشی این چنین کرده است:

«آن روزی که سیاست یک طرفی بود ۳۲ سال امتیاز نفت جنوب تمدید شد و از روی حداقلی که خود کمپانی برای عایدات دولت معین نمود، متجاوز از ۱۶ بلیون ریال از کیسه ملت رفت و نسل های آتیه را از چنین عایدات هنگفتی محروم کرد. نسل های آتیه هر قدر نفرین کنند کم کرده اند»

اینها البته حرف های دکتر مصدق بود، در واقع اینجاست که پیشوای نهضت ملی مردم ایران، رضاشاه را شایسته نفرین ابدی میداند و این یک قضاوت تاریخی است.

مصدق^{۲۱}: «هر قدر هم که در امتیازنامه از عایدات شرکت برای خودمان سهم معین کنیم وقتی که دولت نتواند به حساب شرکت رسیدگی کند نقش بر آب است». «در امتیاز آن چیزی که بیش از همه امتیاز دهنده را تشویق می کند آن است که بعد از یک مدتی قائم مقام، صاحب امتیاز می شود و ما دیدیم که در امتیاز داری این حق به چه نیرنگی از دست ما رفت.»

^{۲۱} بخشی از نطق مصدق در ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم: منبع: کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۴۲

تمدید خائنانه قرار داد داری درواقع واگذاری مستقیم ثروت ملی مردم ایران به انگلیسی‌ها بود. اما حتی پول آن بخشی از نفت که عاید ایران می‌شد هم، باز در واقع هزینه نیازهای استراتژیک انگلستان در ایران شد! این دیگر چیزی ماورای سرسپردگی و وابستگی است. این عین وطن‌فروشی است. یعنی رضاشاه نه تنها نفت مردم ایران را به بهای بسیار ناچیزی به انگلیسی‌ها واگذار کرد بلکه همان پول ناچیزی که طرف برای خالی نبودن عریضه به ایران می‌داده را هم، خرج پیشبرد خط و خطوط استعماری انگلستان در ایران کرد. دکتر مصدق بعداً در این مورد گفت:^{۲۲}

هرگاه به محاسبه عواید نفت جنوب رجوع کنند معلوم خواهد شد که عواید مزبور منحصرراً در راه سیاسی خرج شده است. عواید مزبور به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتاپای ضرر است رسید که قبل از احداث آن، بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفته‌های مرا تایید کرد و هم چنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید، زیرا ما با دول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج به آن قدر مهمات شویم و اگر آن مهمات برای ما بود، پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت.

بلافاصله پس از اخراج رضاشاه از ایران که سایه سیاه دیکتاتور از روی سر ایران و مردم ایران کم شد «موید احمدی» نماینده مجلس در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی با اشاره به برداشت‌های غیرقانونی رضاشاه از عایدات نفتی کشور گفت: «ما الان مقابل ۳۱ میلیون لیتره مخارجی هستیم که اصلاً نمی‌دانیم چطور خرج شده؟!» این مورد البته فقط یک نمونه است. نمونه‌ای که قابل توجه است و ماهیت رضاشاه را به خوبی برملا می‌کند. مستقل از هر تحلیل و تفسیری، اسناد محکم تاریخی در مقابل ما قرار دارند. ما با شاهی روبرو هستیم که هم منافع ملی ایران را میلیارد میلیارد به استعمار واگذار می‌کرده است و هم کرور کرور در جیب خود و خاندانش می‌ریخته است. شاهی که اموال

^{۲۲} بخشی از نطق مصدق در ۱۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم: منبع: کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۴۲

مردم را غصب می کرده و از سرکوب ملیتها و کشتن آزادی و شکستن قلمها هم هیچ ابایی نداشته است. در کارنامه این دیکتاتور، کوچکترین صبغه ای از مردم دوستی و ملی گرایی به چشم نمی خورد. البته تلاش بقایای پهلوی برای تبدیل چنین موجودی به یک شخصیت ملی کاملاً قابل فهم است. جنایتهای آخوندها و نفرت مردم از دیکتاتوری ولایت فقیه، بقایای شاه را به طمع انداخته تا از تاج زنگ زده رضاشاه برای خود کلاهی دست و پا کنند. البته آخوندها هم از این موضوع نهایت استفاده را می کنند و تا بتوانند در بادکنک پهلوی می دمند. چرا که این تقلاها دقیقاً به معنی مقابله با آلترناتیو دموکراتیک رژیم و بقای وضع موجود است.

پس از نگاهی گذرا به آنچه که رضاشاه با اموال و منابع طبیعی و اقوام ایرانی کرد، اکنون قصد داریم تا به نقش رضاشاه در اشغال ایران بپردازیم، از جمله اینکه؛ راستی چه شد که در جریان جنگ جهانی دوم، ایران به اشغال متفقین درآمد؟ رضاشاه در این رابطه چه نقشی داشت؟ یا اصلاً نقشی داشت یا نداشت؟ در قسمت بعدی این گزارش، به این سئوالات پاسخ داده خواهد شد.

در جنگ جهانی اول که قوای تحت امر کلنل محمدتقی خان پسیان، در دفاع از وطن، با قوای اشغالگر روس در نبردی نابرابر می جنگید، رضاخان قزاق، سرکرده یک واحد نیروی قزاق ارتش اشغالگر روس بود!

در جنگ جهانی دوم، پس از اشغال تهران توسط قوای متفقین و برکناری خفت بار رضاشاه توسط سفارت انگلیس؛ یک سرباز هم به حمایت از او برخاست و ارتش رضاشاه که فقط توان سرکوب مردم ایران را داشت، مثل یک تکه یخ آب شد

جنايات «رضا شاه» به روايت تاريخ

در بخش های پیشین این گزارش، چهره رضاشاه را در آینه اسناد تاریخی به تماشا نشستیم و دیدیم که بنیانگذار سلسله پهلوی با ثروتها و منابع طبیعی و اقوام ایران چه کرد. اکنون قصد داریم به عملکرد رضاشاه در جریان جنگهای جهانی اول و دوم بپردازیم. میخواهیم ببینیم رضاشاه؛ در اثنای این جنگهای خانمانسوز کجا بود و چه می کرد؟ آیا آنگونه که بقایای شاه ادعا می کنند، در طرف مردم ایران ایستاده بود و حافظ استقلال و منافع مردم ایران بود یا سودای دیگری در سر داشت؟ آیا ایران را از گزند شعله های آتش جنگهای جهانی اول و دوم در امان نگه داشت؟ یا از مسببین اشغال ایران بود؟

رضاشاه در جنگ جهانی اول^{۳۳}

در جریان جنگ جهانی اول، رضاشاه، شاه نبود. او افسر قزاقی بود که تحت امر قوای روسیه تزاری به سرکردگی ژنرال نیکلای باراتف خدمت می کرد. یعنی عملاً یکی از سربازان قوای اشغالگر به حساب می آمد. بعد از سقوط تزاریسم در روسیه هم، رضاخان با فوج قزاقان تحت فرماندهی اش به نیروهای انگلیسی به سرکردگی ژنرال آیرونساید پیوست و در اساس کاری جز سرکوب ایرانیان آزاده و وطن دوست نداشت. در مقطع جنگ جهانی اول، ایران در معرض اشغال بود. آن زمان دغدغه هر ایرانی وطن دوستی این بود که از میهنش در برابر اشغالگران دفاع کند. در همان زمان اگر میرزا کوچک خان و مجاهدان جنگل نبودند. ژنرال باراتف به راحتی از راه شمال، تهران را اشغال می کرد. رزم حماسی مجاهدان جنگل بود که باعث شد باراتف و قوای اشغالگرش، تغییر مسیر داده و به سمت غرب کشور بروند. با این مقدمات باید مجدد پرسید: در آن مقطع رضاخان کجا بود؟ چه هویتی داشت؟

^{۳۳} کتاب تاریخ احزاب سیاسی محمدتقی بهار (ملک الشعراى بهار) دوجلدی ص ۷۳

کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص ۲۰۱

کتاب عین الدوله و رژیم مشروطه مهدی داودی صص ۱۸۷ و ۱۸۸

و البته پاسخی یافته نمی شود مگر اینکه؛ رضا یک افسر قزاق بود که برای فرمانده ارتش اشغالگر روس ژنرال نیکلای باراتف مزدوری می کرد. بعد هم عامل سرکوب میرزا کوچک خان و جنبش جنگل شد.

به همین علت با قطعیت می توان گفت: مدالی که بقایای شاه به رضاشاه داده و او را حافظ استقلال ایران معرفی می کنند. چیزی بیش از یک یک تکه حلبی زنگ زده نیست، یک جعل و تحریف است، یک دروغ تاریخی است. چرا که اولین پرسش ها این است که؛

این چه حافظ استقلالی بوده که شغل رسمی اش، آن هم در هنگامه اشغال ایران، مزدوری برای روسهای اشغالگر بوده است؟

این چه حافظ استقلالی بوده که بعدها پول تو جیبی خودش و فوج قزاقش برای کودتای ۱۲۹۹ را از ژنرال آبرونساید انگلیسی گرفت؟

تازه این کارنامه رضاخان در زمان جنگ جهانی اول است! عملکرد رضاشاه در جنگ جهانی دوم بسا فاجعه بار تر از این بوده است.

رضاشاه در جنگ جهانی دوم

برای بررسی عملکرد رضاشاه در جریان جنگ جهانی دوم، نخست باید نگاهی داشته باشیم به تحولات بین جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم.

جهان در جنگ جهانی دوم

از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۰ میلادی، جهان دستخوش دگرگونی های گسترده و عمیقی شده بود. جامعه ملل که یکی از دستاوردهای جنگ اول جهانی بود ضعیف و بی خاصیت شده بود، بحران اقتصادی ۱۹۲۹ تقریباً تمامی جهان را تحت تاثیر قرار داده بود، آمریکا و کشورهای مهم اروپایی درگیر مشکلات داخلی و اقتصادی خود بودند، آمریکا اساساً نسبت به بحران در اروپا بی تفاوتی اتخاذ کرده و خواهان استرداد پولهایی بود که در جریان جنگ به اروپا کمک کرده بود، اروپایی ها هم توان پرداخت بدهیشان به آمریکا را نداشتند.

بحرانهایی که در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم در جهان ایجاد شده بود، باعث شده بود که در کشورهای اروپایی، دیکتاتورهای جدیدی سر بلند کنند.

انگلیس و فرانسه درگیر مشکلات داخلی و اختلافات تاریخی خود بودند.

با شکست آلمان در جریان جنگ جهانی اول، امپراتوری هنگری یعنی اتریش و مجارستان دچار فروپاشی شده بود، امپراطوری عثمانی دستخوش شکست و تجزیه بود،

جهان شاهد ظهور کشورهای جدیدی بود و کلاً جبهه بندی های جدیدی در عرصه بین المللی شکل گرفته بود.

و درست در چنان وضعیت آشفته ای است که هیتلر هم در آلمان به قدرت رسیده بود.

آلمان با روی کار آمدن هیتلر از پرداخت غرامت جنگ اول شانه خالی کرد و دوباره به بازسازی ماشین جنگی خود پرداخت تا زمین های از دست رفته اش را پس بگیرد.

هیتلر که از سال ۱۹۳۴ صدراعظم آلمان شده بود، نیروی نازی را به عنوان اولین ارتش خصوصی جهان تشکیل داد و سرکوبی بی سابقه و سراسری در آلمان برقرار کرد.

هیتلر، اقتصاد آلمان را براساس تولید ادوات جنگی و ساخت اتوبان های مواصلاتی بزرگ سامان داد و علاوه بر ایجاد اشتغال در ابعاد میلیونی، نظام وظیفه اجباری را هم برقرار کرد. این کار هیتلر بر خلاف تعهدات آلمان در پیمان ورسای بود اما همین اقدامات به عبور آلمان از بحران اقتصادی منجر شد. هیتلر تمامی این کارها را بدون تصمیم گیری پارلمانی و با سرعت بالا انجام داد و با همین شیوه، سلاح های جدیدش را در جنگ داخلی اسپانیا آزمایش کرد و از تمامی کشورهای رقیب پیش افتاد. در ایتالیا هم موسولینی پایه پای هیتلر در حال بحران آفرینی در اروپا و آفریقا بود. از سوی دیگر شوروی که در جریان جنگ جهانی اول زمین های بسیاری را از دست داده بود (لتونی، لیتوانی و

استونی از جمله مناطقی بودند که شوروی آنها را از دست داده بود) مجدداً مدعی مالکیتشان شده بود. این موضوع باعث شده بود که شوروی از طرف انگلستان و آمریکا و فرانسه به طور مداوم تحت فشار باشد. وقتی هیتلر در آلمان قدرت را در دست گرفت، شوروی به آلمان نزدیک شد. آلمان و شوروی قراردادی تحت عنوان قرار داد «مولوتف -

ریبنتروپ» امضا کردند و روی تقسیم لهستان و بسیاری از مناطق دیگر به توافق رسیدند. و البته اروپا هم کاری جز تماشای سیاست مماشات با فاشیسم هیتلری نداشت.

حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله می نویسد^{۲۴}:

^{۲۴} تصویر: کتاب تاریخ ۲۹ ساله - جلد ۶ صفحه ۴۵۰

گشت و حمل نُهت با کشتی بسیار محدود و مشکل شد. غرق کشتیهای نفتکش
 مسبب شد که حمل نفت ایران بانگلستان در سال ۱۹۴۱ بکلی متوقف گردد و
 بحریه انگلیس که قبلاً نفتش تقریباً مجانی بود از این لحاظ سخت در
 مضیقه قرار گرفت. هر کشوری سعی میکرد احتیاجات نفتی خود را از نزدیکترین
 نقطه ممکنه که مسافتش کوتاه تر و خطر غرق شدن کشتیها هم کمتر باشد بدست
 آورد. در نتیجه بروز این اشکالات میزان استخراج نفت ایران رو بتقلیل رفت و در
 سال ۱۹۴۱ تقریباً به شش میلیون و نیم تن رسید.

از همان اوایل جنگ، رضاشاه که فریفته فتوحات برق آسای آلمان شده
 بود و تعادل قوا را در اروپا بهم خورده دید خواست در مقابل انگلیسها اظهار

«از همان اوایل جنگ، رضاشاه فریفته فتوحات برق آسای آلمان شده بود و تعادل قوا را در اروپا بهم خورده دید»
 و اینجاست که فاجعه باردیگر رخ می نماید چرا که وقتی مقدرات یک مملکت در دست یک قزاق بیسواد مزدور می
 افتد نتیجه اش همین می شود. راستی که بلاهت رضاشاه چقدر بوده که حتی وقتی شوروی تغییر جبهه داده و متوجه
 اشتباه یا تغییر سمت منافع خود شده و از آلمان دور می شود، باز هم رضاشاه نمی فهمد و همچنان بر موضع قبلی خود
 در وحدت با فاشیسم هیتلری باقی میماند و از هیتلر حمایت می کند و ایران را دم برق متفکین می دهد. ایرانی که از
 صدقه سر همین دیکتاتور نه ارتش درست و حسابی داشته و نه تجهیزاتی! ارتش رضاشاه فقط توان سرکوب مردم
 ایران را داشت به همین خاطر به محض اینکه در برابر نیروهای اشغالگر قرار گرفت، همچون یه تکه یخ آب شد.
 مقاومت های پراکنده چند واحد میهن پرست ارتش هم به سرعت توسط نیروهای اشغالگر درهم شکست و فاجعه ای
 پیش آمد که البته اجتناب پذیر بود.

مانور ارتش در اطراف همدان

مانور سالیانه ارتش در سال ۱۳۱۹ و روز ۱۸ شهریور در حدود آبگرم خرقان واقع در ۸۵ کیلومتری همدان انجام گردید. رضاشاه با اتفاق ولیعهد و وزیر ۱۷ شهریور با قطار از تهران بایستگاه تاکستان عزیمت نمودند و از آنجا بمنطقه مانور رهسپار شدند. بطوریکه شایع بود این مانور بزرگترین مانورهای نظامی ارتش بوده که تا آنوقت همه ساله انجام می گرفته است.

درباره مانورهای ارتش سپهبد کمال در خاطرات خود چنین نوشته است:

«... من در دانشگاه جنگ مشغول تحصیل بودم که مانوری در شرق تهران در ورامین انجام شد و شاگردان دانشگاه جنگ بعنوان بازرس در این مانور شرکت

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۴۵۵

پیمان بازرگانی ایران و آلمان

داشتند پس از خاتمه مانور شرکت کنندگان در مانور یعنی لشکر ۱ و ۲ و بازرسین و کلیه امرا در کنار رودخانه جاجرود برای سان فرمانده کل قوا صف کشیده بودند و در رأس صف امرای ارتش ایستاده بودند که فرمانده کل قوا برای سان آمد بمحض رسیدن به سرصف که امرا بودند و عبور از جلو آنها در مقابل ژنرال فرانسوی که از افسران برجسته فرانسه و در جنگ اول شرکت کرده بود و در ایران سمت ریاست دانشگاه جنگ را داشته توقف و سوالی بشرح زیر نمود:

«ارتش ایران در مقابل ارتش بیگانه چقدر مقاومت خواهد کرد؟»

ژنرال ژاندار چند ثانیه در فکر فرو رفت و بعد جواب داد: «دو ساعت» که فرمانده کل قوا از این سخن خوشش نیامد و رد شد. به محض عبور فرمانده کل قوا امرای ارتش به ژنرال ژاندار گفتند این چه جوابی بود که دادی؟ ولی ژنرال ژاندار با کمال خونسردی در پاسخ گفت این دو ساعت هم برای دلخوشی طرف بود ولی جواب حقیقی اش هیچ بود زیرا تفنگ و مسلسل در مقابل تانک و زره پوش چه مقاومتی دارد.

tarikhema.org

tarikhema.org

یک سال قبل از اشغال ایران، ارتش رضاشاه یک مانور سالیانه داشت و این مانور در حضور یک ژنرال فرانسوی که استاد دانشگاه جنگ بود برگزار شد. در جریان آن مانور، رضاشاه از ژنرال فرانسوی پرسید ارتش ایران در مقابل ارتش های بیگانه چقدر مقاومت خواهد کرد؟ ژنرال فرانسوی که خود در جنگ جهانی اول شرکت داشت و برآورد خوبی از ارتش های اروپایی داشت پاسخ داد: دو ساعت! هنگامی که اطرافیان به او تذکر دادند که این چه پاسخی بود که به اعلیحضرت دادی؟ ژنرال فرانسوی با خونسردی پاسخ داد: این دو ساعت را هم برای دلخوشی شاهتان گفتم. واگر نه پاسخ درست هیچ است! زیرا تفنگ و مسلسل در برابر تانک و زره پوش هیچ مقاومتی ندارد.^{۲۵}

^{۲۵} کتاب تاریخ ۲۰ ساله نوشته حسین مکی - جلد ۶ - ص ۴۲۴ و ۴۵۵

سوم شهریور و حوادث آن

ساعت چهار صبح روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ سفیران انگلیس و شوروی طی یادداشت‌هایی که هریک جداگانه تسلیم نمودند اعلام داشتند که: "چون دولت ایران در انجام درخواستهای فوری و مهم دوگشور همسایه که در یادداشت‌های مورخه ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۰ بطور مبسوط و واضح به آنها اشاره شده بود سهل‌انگاری کرده و سیاست مبهمی در این موقع باریک و خطرناک پیش گرفت و اظهارات و تذکرات دوستانه ما را نخواست با حسن‌نیت تلقی کند و در بیرون کردن عمال آلمانی هیچگونه اقدامی ننمود به این جهت دولت‌های شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند که از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف به آقای نخست‌وزیر اطلاع می‌دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستادهای مربوطه وارد خاک ایران شده مشغول پیشروی هستند^۱.

اطلاع از ورود قوای متفقین به ایران رضاخان را دچار اضطراب و پریشانی نمود. زیرا کاخ فرمانروایی و زورگویی و رژیم ظلم و بیداد او در حال فرو ریختن بود. مذاکرات طولانی با کسانی که خود آلات و ادوات حکومت زور و قلدری بودند نظیر علی منصور نخست‌وزیر، سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی، عامری معاون وزارت خارجه مفید فایده نبود.

این بار رضاخان خود را مجبور دید که ملت را از حقیقت امر آگاه سازد. لذا از کاخ سعدآباد به مجلس شورای ملی که رضاخان آن را "طویلله"^۲ خطاب می‌کرد تلفن نموده از حسن اسفندیاری رئیس مجلس خواستند که جلسه مجلس شورای اجتهاد استماع گزارش بسیار مهمی به ساعت دو و نیم بعد از ظهر دعوت نماید. روزنامه‌نگاران پایتخت نیز به آن جلسه خوانند شدند.

در آن جلسه علی منصور نخست‌وزیر با حالتی آشفتگی پشت تریبون قرار گرفت و چنین اظهار داشت: "مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش

۱: کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، نوشته امینی، صفحه ۷.

۲: "رضا خان مجلس شورای ملی را طویلله خطاب می‌نمود و هرکس را که می‌خواست مورد تغذ و عنایت خود قرار دهد دستور می‌داد که او را هم وارد طویلله نمایند گنایه از این که آن شخص باید به نمایندگی انتخاب شود." نقل از مقاله "زندگی یک دیوانه" به قلم مهجور، شماره ۲۶، سال دوم، روزنامه مردم امروز مورخه ۲۴/۵/۲۷.

گذشته چراغ راه آینده صفحه ۲۸۶

رضاشاه حتی در آخرین لحظاتی که ارتش‌های متفقین وارد خاک ایران شده بودند، باز هم می‌توانست با کمی هوشیاری از اشغال پایتخت جلوگیری کند. متفقین بارها به او گوش زد کرده و گفته بودند که عوامل آلمان را از ایران اخراج کن. متفقین گفته بودند نیازی نیست سفارت آلمان را ببندی، یعنی ارتباطات دیپلماتیک را با آلمان داشته باش! فقط عوامل هیتلر را اخراج کن. یعنی حتی به رضاشاه این امتیاز را دادند که ظاهر آبرویش حفظ گردد. اما رضاشاه با بلاهت تمام این کار را نکرد و نهایتاً نیروهای انگلیس و شوروی وارد پایتخت شده و تهران را اشغال کردند.

^{۳۶} کتاب گذشته چراغ راه آینده صفحه ۹۵.

چون انتشار این مقاله تاثیر بسیار سوئی در سفارتخانه‌های متفقین در تهران بخشید لذا دولت فروغی خود را در انتشار آن دخیل ندانسته روزنامه^۱ اطلاعات را توقیف نمود ولی شهربانی بلافاصله امریه‌ای به اداره^۲ روزنامه فرستاد که " شما می‌توانید پس از سه‌روز روزنامه را منتشر کنید ."^۳

متفقین مایل بودند که قدرت مرکزی از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قوای خود را در جبهه‌های جنگ مصروف دارند . همانطور که در یادداشت‌های آنها ذکر شده اشغال تهران نیز مورد نظر نبود ولی رفتار جانبدارانه^۴ شخص رضاخان و دولت فروغی با اعمال نازی موجب شد که متفقین وارد تهران شده خود در کار تصفیه نازیها دخالت نمایند .

روز بیست و پنجم شهریورماه قبل از آن که نیروهای متفقین وارد تهران شوند، رضاخان بنابه توصیه^۵ سفارت انگلیس از سلطنت کناره‌گیری کرد و استعفا نامه^۶ خود را تقدیم مجلس شورای ملی نمود . استعفا و کناره‌گیری از سلطنت برای او ضرورتی بود اجتناب ناپذیر . زیرا ظلم و ستمی که در دوره^۷ بیست ساله^۸ حکومت خود به مردم ایران روا داشته بود از طرفی و سیاست نادرست او در برابر متفقین از طرف دیگر ، امکان ادامه^۹ فرمانروایی برای او باقی نگذاشته بود .
بعلاوه همان قدرتی که رضاخان میرپنج را به سلطنت رسانیده بود ، چون دیگری را مفید فایده نمی‌دید از صحنه^{۱۰} سیاست کنارش گذاشت .

رضاخان در استعفا نامه^{۱۱} خویش چنین می‌نویسد : " نظر به این که من همه^{۱۲} قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه^{۱۳} جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دایم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد . بنا بر این امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کنار نمودم و از امروز که روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشگری ، ولیعهد و جانشین مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌گردند نسبت به ایشان بکنند .

امضاء^{۱۴}

۱ : روزنامه اطلاعات به تاریخ ۲۰/۶/۱۹

۲ : کتاب " سوم تا بیست و پنجم شهریور " صفحه ۲۱۱ .

۳ : روز ۲۰/۶/۲۶ نیروهای متفقین وارد تهران شدند .

۴ : اطلاعات هفتگی ، شماره ۲۲ - ۲۰/۶/۲۸ .

نویسندگان کتاب گذشته چراغ راه آینده اینطور نوشته‌اند:

«متفقین مایل بودند که قدرت مرکزی (یعنی دیکتاتوری رضاشاه) از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قوای خود را در جبهه‌های اصلی جنگ به کار بگیرند. همانطور که در یادداشت‌های آنها ذکر شده اشغال تهران نیز مورد نظر نبود ولی رفتار جانبدارانه شخص رضاشاه و دولت فروغی با اعمال نازی موجب شد که متفقین وارد تهران شده، خود در کار تصفیه نازیها دخالت کنند.

روز بیست و پنجم شهریور ماه قبل از آن که نیروهای متفقین وارد تهران شوند، رضاخان بنابه توصیه سفارت انگلیس از سلطنت کناره گیری کرد»^{۲۷}

تصادم و زد و خوردی هم رخ داده است.

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات بغیریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده و منتظر نتیجه می باشد که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسید. چون فعلاً "منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد به موقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

دولت لازم می داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع با کمال خونسردی ثبات را رعایت نموده و با نهایت آرامش رفتار نمایند.^۱

و بدین ترتیب ملت ایران از صحت اخبار مربوط به پادداشت های متفقین و کوشش آنها برای پیدا کردن راه حل دوستانه ای جهت اجرای درخواستهای خود که از اول مرداد ماه شایع بود و خبرگزاری پارس آنی از تکذیب آنها غفلت نمی ورزید، هنگامی آگاه شد که کار از کار گذشته بود و اینک ملت ما بود که می بایست تاوان خطا کارها، کج رویها و غفلت "قائد عظیم الشأن" و دستگاه فرعونیی او را با جان و مال خود بپردازد.

رضاخان در عین حال که عجولانه و برای حفظ ظاهر، ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران را تشکیل داد ضمناً از دولت آمریکا و شخص پریزیدنت روزولت رسماً درخواست نمود که جهت قطع مخاصمات پیش دو دولت انگلیس و شوروی وساطت نماید. حتی وزیر خارجه او به وزیر مختار آمریکا در تهران اعلام داشت که: "دولت ایران نه فقط مایل است آلمانها را اخراج نماید بلکه (حاضر است) با هر نوع تقاضای معقول انگلیس ها مثلاً "تغییر گابینه موافقت کند".^۲

وزیر مختار آمریکا می نویسد: "من در عین حال که از اضطراب و پریشانی حال وزیر خارجه متألم شدم و به حال او دلم سوخت چیزی جز این نمی توانستم بگویم که ایرانها به این روزگار افتادند برای این که نتوانستند حقایق را بشناسند و با آن روبرو شوند..."^۳

و وزیر خارجه آمریکا به وزیر مختار ایران در واشنگتن اظهار داشت که دولت های روس و انگلیس به منظور این که نگذارند حریف بر کشورهای بی طرف و صلحدوست استیلا پیدا کند قبل از هر نوع امکان اشغال نظامی با دولت ایران وارد مذاکره شدند تا بهترین راه حل ممکن را پیدا کنند ولی دولت ایران حقایق را نشناخت و به وسعت و عمق آن چه که در اروپا می گذرد بی نبرد.

روز چهارم شهریور ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران اولین و آخرین اعلامیه جنگی خود را، که طبق معمول مطو از دروغ پردازی بود منتشر ساخت. در این اعلامیه گفته می شد که:

۱: از کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، صفحات ۱۲ و ۱۳.
۲ و ۳: استاد وزارت خارجه آمریکا، بیت و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۲.

ابعاد فاجعه ای که رضاشاه برای ایران رقم زد بسا بیشتر از آن چیزی است که گفته می‌شود. تمام رفت و برگشت مذاکرات رضاشاه با انگلستان و شوروی برای جمع کردن بساط نازی‌ها در تهران به دور از چشم مردم صورت گرفت. دیکتاتور حتی مجلس دست ساز خودش را هم در جریان این مذاکرات قرار نداد. مجلسی که خود اسمش را گذاشته بود طویله! آن مجلس به طور کامل از این جریانات بی‌خبر بود و فقط هنگامی قضیه اشغال را دریافت که متفقین در حال ورود به تهران بودند، و رضاشاه تازه آن هنگام مجلس یا به قول خودش طویله را مطلع کرد. یعنی مردم وقتی از آغاز اشغال با خبر شدند که تهران در آستانه سقوط بود.

بود نه: روحیه مردم بسیار خوب است و عموماً تعاضای دحول در صفوف ارتش و حریت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند. " حال آن‌که بین مردم ستم‌دیده و رضاخان که به‌قول مجید موقر مدیر روزنامه ایران، " شاه مستبد مطلق العنانی که بر جان و مال و عرض و ناموس ملت اختیار نامحدود داشت، حکومت مشروطیت، قانون و عدالت در دست او بازیچه بود. وزرا و وکلا و امرا عبد عبید او بودند... "، فاصله بسیار عمیقی وجود داشت. آن‌چه می‌بایست واقعا " از آن دفاع کرد حقوق پایمال شده ملت ما بود نه حکومت بیدادگرانه چنین پادشاهی.

روز پنجم شهریور، دولت منصور استعفا کرد و محمدعلی فروغی مأمور تشکیل کابینه گردید. فروغی روز ششم شهریور ماه هنگام معرفی کابینه خود به مجلس شورای ملی گفت: بطوری‌که بخوبی آگاهی دارند، دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد.

برای این‌که این نیت تزلزل ناپذیر گاملاً " برجهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی نیات صلحجویانه اعلیحضرت‌هایون (!) به‌قوای نظامی کشور، هم اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد. "۲

دستور ترک مقاومت نیروهای نظامی هنگامی صادر شد که اکثر واحدهای ارتش حتی قبل از این‌که طرف مقابل را ببینند پاشیده شده بودند. فرماندهان لشکر و افسران ارشد که خود می‌بایستی نمونه فداکاری در برابر زیردستان باشند، پیش از دستور ترک مقاومت، از تهران سر درآورده و واحدهای خود را به‌امید حوادث سپرده بودند.

سلاح بسیاری از واحدها به‌جا مانده و به‌دست ایلات و عشایر افتاده بود. به‌همین جهت روز ششم شهریور سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ " کامیونهای آتش‌نشانی را بر آژ آب و نان کرده به‌سراغ سربازان گرسنه‌ای فرستاد که در توی بیابان ویا در راه قم و ورامین و شهریار بدون آذوقه رها شده و در شرف مرگ و نیستی بودند. "۳

تنها واحد نیروی دریایی دریادار بایندر در جنوب در برابر نیروهای انگلیسی مقاومت کرد و خود به‌شهادت رسید. و بدین شکل ارتشی که با استفاده از نمره دسترنج ملت ما و با صرف بیش از یک سوم بودجه کشور طی مدت بیست سال تجهیز و نگهداری

۱: از سرمقاله روزنامه ایران، شماره ۶۷۱۷، مورخه ۲۰/۸/۱۳.

۲: اطلاعات هفتگی، شماره ۲۵، به تاریخ ۲۰/۶/۱۳.

۳: خاطرات سیاسی فرخ، صفحه ۴۳۱.

در ادامه چنین فضاحتی است که شاه وابسته و وطنفروش، در هنگامه سقوط تهران به نیروهای نظامی دستور ترک مقاومت داد. نویسندگان کتاب گذشته چراغ راه آینده در این رابطه نوشته‌اند:

«دستور ترک مقاومت نیروهای نظامی هنگامی صادر شد که اکثر واحدهای ارتش حتی قبل از اینکه طرف مقابل را ببینند پاشیده شده بودند. فرماندهان لشکر و افسران ارشد که خود می‌بایستی نمونه فداکاری در برابر زیردستان باشند، پیش از دستور ترک مقاومت، از تهران سردر آورده و واحدهای خود را به امید حوادث سپرده بودند. سلاح بسیاری از واحدها به جا مانده و به دست ایلات و عشایر افتاده بود»

این گونه بود که پس از اشغال تهران، انگلیس یک تلگراف سه خطی برای رضاشاه فرستاد و به وی ابلاغ کرد زحمت را کم کن! پرونده سلطنت رضاشاه به همین سادگی بسته شد. نه نیروهای مسلح و نه ارتش هیچکدام، از رضاشاه دفاع نکردند و حتی یک گلوله هم برای حفاظت از او شلیک نکردند. رضاخان قلدر در زمان ترک ایران حتی یک حامی هم نداشت که برای او یک تظاهرات یه نفره برگزار کند. در عوض تا بخواهید مردم شادی کردند و روزنامه‌های دهان بسته و قلمهای به زنجیر کشیده شده، شروع به افشاگری علیه جنایتهای رضاشاه کردند. و از دیگر سو مردم هم با قباله‌ها و اسناد شکایت در برابر روزنامه و ها ادارات صف کشیده و خواستار بازپس گیری زمین ها و دارایی های به سرقت رفته و غصب شده خود توسط رضاشاه شدند.

و سئوالی که سالهاست بر سینه تاریخ ایران حک شده هم چنان خودنمایی می‌کنند که؛ راستی این چه شاه مردم دوست و چه بانی ایران نوینی بود که سفارت بیگانه از کشورش اخراجش کرد؟ و مردم هم به جای مقاومت جشن گرفته و به یک‌دیگر تبریک گفتند؟

این چه حافظ استقلالی بود که خودش کشور را تقدیم اشغالگرا کرد؟ و هیچ مقاومتی در برابر اشغال نکرد؟

ایران بخشی های رضاشاه

ایران فروشی رضاشاه به جنگ جهانی دوم و اشغال ایران محدود نمی‌شود. دیکتاتور وابسته پیش از آن هم بخشهایی از خاک ایران را به بیگانگان داده بود. حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله می‌نویسد:





mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

فخرالدین پاشا با دستوری که از شاهنشاه ایران داشت بسیار سخت گیری و مانند یک بازرس ارتش ایران مواظبت می کشید».

بخشیدن ارتفاعات آزارات به ترکیه

ارفع در سفر ترکیه از جمله ملتزمان رکاب پهلوی بود و خاطره هایش از این سفر جالب و خواندنی است.

سرلشکر ارفع خاطرات خود را درباره این سفر با مقدماتی از اختلافات مرزی دو کشور و محل آن ها آغاز کرده است.

منظور این تپه و آن تپه نیست

او می گوید: «من عضو هیأت تحدید حدود و حل اختلافات بودم. در این هیئت کسانی چون محمدعلی فروغی و رشدی آراس شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک بر سر موضوعی مورد اختلاف با حرارت بسیار بحث می کردیم رشدی آراس گفت: «ماترک ها به نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و اعتقاد کامل داریم. سرهنگ ارفع پرونده ها و نقشه ها را به حضور ایشان ببرد هر چه فرمودند ما قبول داریم».

من نقشه ها و کاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و به اتاق داخل شدم و گفتم عرابیضی دارم چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند درحالی که من نقشه ها را روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه ها را دیدند فرمودند: «موضوع چیست؟» من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است فلان منطقه چنان است، آن جا سخت مورد نیاز ماست، و از این حرف ها... ولی پس از مدتی که با حرارت عرابیضی کردم با کمال تعجب دیدم اعلیحضرت چیزی نمی فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم دیدم شاه با حالت مخصوصی به من نگاه می کند گویی به حرف هایم چندان توجهی ندارد و تنها چشم به چشم من دوخته است تا ببیند من چه می گویم. من سکوت کردم. فرمودند: معلوم است منظور مرا نفهمیدی... بگو ببینم این تپه این جا از آن تپه که می گویی بلندتر نیست؟ «عرض کردم: «بلی قربان»... فرمودند: «آن را چرا نمی خواهی؟ این یکی چه منظور؟» عرض کردم «بلی». فرمودند: «منظور این تپه و آن تپه نیست. منظور من این است که دو دستگی و خدایی که بین ایران و ترکیه از چندین صد سال وجود دارد

tarikhema.org

tarikhema.ir

تصویر کتاب تاریخ ۲۰ ساله جلد ۶ ص ۱۵۳ و ۱۵۴

«سرلشکر ارفع می گوید؛ «من عضو هیات تحدید حدود (یعنی اندازه گیری و مشخص کردن مرزها) و حل اختلافات (مرزی با ترکیه) بودم... شاه گفت مهم نیست که سر این تپه از آن که (چه کسی یعنی ایران یا ترکیه) باشد، آنچه مهم است این است که ما با هم دوست باشیم... برگشتم، همه منتظر من بودند (هیات ترکیه و هیات ایران) تا من وارد شدم پرسیدند اعلیحضرت (یعنی رضاشاه) چه فرمودند؟ گفتم فرمودند ما دوست هستیم این موضوعات در کار نیست، تقسیم کنید این طرف تپه که رو به «قطور» GHOTOOR است مال ما باشد و آن طرف مال ترک ها!» «به طوری که می دانیم پهلوی ارتفاعات آرات (کوچک) را به ترکها و قسمت هایی از شرق ایران را به افغانها و شط العرب را به عراق بخشید»!!!

پس از همه این یادآوری ها و بررسی تمام این سندها تنها سئوالی که باقی میماند این است که وصله های ناچسبی همچون «بانی ایران نوین» و «حافظ تمامیت ارضی ایران» و از این قبیل صفتها را چه کسی؟ بر چه اساسی؟ و در چه زمانی به رضاشاه چسبانده است؟ چرا که رضاشاهی که اسناد تاریخ معرفی می کنند، اولین قاتل مدافعان تمامیت ارضی ایران بوده.

دستش در خون سردارانی است که برای دفاع از مرزهای ایران مبارزه کردند. دستش در خون مجاهدان مشروطه و میرزا کوچک خان و کلنل تقی خان پسپان است. و پس از آن که سرداران دفاع از استقلال و آزادی ایران را کشت، جاده صاف کن اشغال ایران برای اشغالگران شد.

و در گام بعد هم که شاه شد، بخشهایی از ایران را به کشورهای همسایه داد! یعنی در کل کارنامه اش جز نوکری برای این قدرت (روسیه تزاری) و آن قدرت استعماری (انگلیس) چیز دیگری به چشم نمی آورد. یک روز نوکر روسیه بود. یک روز انگلیسی شد یک روز هم زیر بلیط هیتلر قرار گرفت! پس کدام ایران نوین؟ کدام استقلال؟

جنايات رضاشاه قسمت ششم
گفتگو با احسان امين الرايا

آخرین قسمت این گزارش، گفتگویی است با احسان امین‌الرعايا در باره دیکتاتوری رضاخان که عینا و به همان شکل محاوره‌ای نقل می‌شود.

پرسشگر: از وقتی که رضاخان قزاق با دخالت و حمایت مستقیم دولت انگلیس در یک کودتا در ایران به قدرت رسید، بیش از یک قرن می‌گذره. سیاستها و اقدامات رضاخان چه جهتگیری داشته و از همه مهمتر سرانجام این سیاستها به کجا انجامیده؟ این سؤال مضمون گفتگویی است که امروز می‌خواهیم داشته باشیم با آقای احسان امین‌الرعايا. خوشامد می‌گیم به شما و سپاسگزاریم که وقت تون رو برای این گفتگو اختصاص دادین.

احسان امین‌الرعايا: متشکرم و سلام عرض می‌کنم به هم‌میهنان عزیز. در خدمت شما هستم. بفرمایید.

پرسشگر: بله. اجازه بدید که من قبلش یادآوری بکنم که این روزها به مناسبت سالگرد کودتای رضاخان که زمینه ساز دیکتاتوری پهلوی شد، سیمای آزادی هم سلسله برنامه‌یی رو با عنوان «جنايات رضاشاه به‌روایت تاریخ» پخش کرده که در اون با ارائه مستندات بسیار نقش حکومت قدرت استعماری اون زمان یعنی دولت انگلیس رو در به قدرت رسوندن رضاخان شرح داده و این که چه سیاست‌هایی داشته رضاشاه و چه وقایعی در دوران حکومتش به وقوع پیوسته. این گفتگو هم در چارچوب و ادامه همین برنامه در واقع پیش میره. خب آقای امین‌الرعايا، اجازه بدید که ابتدا از این سؤال شروع کنیم در واقع یکی از بیشترین ادعاهایی که می‌شنویم در مورد رضاشاه این هستش که خب بعضی از کسانی که دنباله‌رو اون هستند هنوز، میگن که خب رضاخان کسی بوده که ایران رو نوسازی کرد یا میگن که یا بعضی‌ها لغب «پدر ایران نوین» بهش میدن، اسطوره‌سازی ازش می‌کنن خیلی، خلاصه پر و بال میدن، طوری که این کسی بوده که ایران رو از قعر تاریکی‌ها بیرون کشیده و یکدفعه یک ایران مدرن و نوینی رو ساخته. می‌خواستم بدونم شما در این رابطه چه نظری دارید

احسان امین‌الرعايا: ببینید، اگر امروز یا فردا، یک جماعتی پیدا بشن که شروع کنند به تاریخ‌نگاری جعلی در مورد رئیسی جلاد، رئیس‌جمهور کنونی رژیم و بگن که بله، این سمبل عدالت و دادگستری بوده و نمی‌دونم، قهرمان حقوق‌بشر بوده و همه اینها، خب شما چه خواهید گفت؟ رئیسی از دریای خون مجاهدین، مجاهدین قتل‌عام شده، رسیده به این مقامی که الان خامنه‌ای نشونده این رو روی صندلی ریاست‌جمهوری ولایت‌فقیه. رضاشاه هم از دریای خون انقلابیان مشروطه، انقلاب مشروطه و رهبران و قهرمانان جنبشهای آزادی پس از انقلاب مشروطه، جنبش

جنگل، جنبش خیابانی، پسیان و اینها، بیرون اومده و به اون مقام شاهی رسیده و خب این تاریخ‌نگاری‌ها هست دیگه. این تاریخ‌هایی که داستانهایی که در مورد چنین کسانی می‌سازند و جعل می‌کنند. انقلاب مشروطیت، اینهایی که من میگم، حرفهای خیلی بدیهی و بسیار بسیار گفته شده و ثبت شده‌یی است. انقلاب مشروطه ایران، مهمترین نهادهایی که ثبت کرد عبارت بود از مجلس شورای ملی و از جمله، و ژاندارمری ملی در اون زمان که هر دوی اینها رو رضاشاه نابود کرد. حکومت استبدادی رو که انقلاب مشروطه از بین برده بود و قانون و مجلس و یک دموکراسی نوپایی رو جایگزینش کرده بود این رو دوباره برقرار کرد. بیست و چهار هزار نفر از مردم ایران رو به قتل رسوند. مخصوصا در مناطقی مثل لرستان، خوزستان، خراسان و جاهای دیگه که هنوز داغ این قتل‌ها و این جنایتها بر قلب مردم ایران و وجدان مردم ایران هست. قرارداد بسیار خائنانه نفت رو با دولت استعماری اون وقت یعنی انگلیس تجدید کرد و دست آخر هم بعد از همه این اقدامهایی که شما الان گفتید، دست آخر هم یک خبط و خیانت بزرگی کرد که باعث شد ایران مورد حمله ابرقدرتهای اون دوران قرار بگیره و اشغال بشه و لطمات بسیار بسیار بزرگی به جامعه ایران، به وضعیت اقتصادی و اجتماعی اون روز ایران وارد بشه که رنج‌های خیلی شدیدی رو به مردم در اون زمان وارد کرد. این سیمای واقعی رضاشاه‌ست. من در چند کلمه گفتم. البته خوبه که حرفهای پسرش رو هم اضافه کنم، حرفهای محمدرضاشاه که گفته بود که «نمونه رعب‌آورترین» گفته بود «پدرم نمونه رعب‌آورترین افراد گیتی بود».

پرسشگر: کجا گفته؟

احسان امین‌الرعايا: توی «مأموریت برای وطنم» کتاب محمدرضا پهلوی «مأموریت برای وطنم» این عین حرفه‌اشه. رضاشاه خب میدونید که دوران بیست ساله قدرتش رو یعنی چه اون سالهایی که قبل از شروع رسمی سلطنتش بود و چه تمام دوران شونزده ساله سلطنتش، تمام این بیست ساله رو در بیست سال اول سده چهاردهم طی کرد و این سده‌یی است که ما الان در هفته‌های پایانش هستیم، در ماه پایانش هستیم. اسفند ۱۴۰۰ هستیم. به مناسبت این که این سده رو به پایان هست، به نظرم خوبه که این موضوع رو در یک چشم‌انداز وسیع‌تر بررسی کنیم که مربوط به تاریخ این صد ساله، مربوط به تاریخ سده چهارده که تا چند هفته دیگه به پایان می‌رسه و وارد سده پونزده میشیم. در این سده، در سده چهارده، چهار مستبد خونریز، یعنی رضاشاه، محمدرضاشاه، خمینی و خامنه‌ای، اینها یک قدرت به شدت متمرکز و به شدت استبدادی رو دست‌به‌دست همدیگه ساختند. دست‌اندر کار بر ساختن «لویاتان» ایران

بودند. یک هیولایی که الان ما می‌بینیم، یک قدرت به شدت متمرکز، به شدت مستبد. البته در عین حال این سده صحنه رویارویی دو فرایند هست، یکی تکوین یک دولت مطلقه به ترتیبی که گفتم توسط این چهارتا مستبد، یکی هم تکامل یک جایگزین دموکراتیک، یک آلترناتیو دموکراتیک که از مشروطه شروع شده و تا همین الان ادامه داره که در محورش مجاهدین و شورای ملی مقاومت هستند. مردم ایران با مشروطه آغاز کردند، با انقلاب مشروطه آغاز کردند و قدرت انحصاری و یکه‌تازانه شاه رو سلب کردند ازش و زمینه یک توسعه دموکراتیک رو برای ایران فراهم کردند. خب طبقات استثمارگر به یک ضدحمله دست زدند بعد از اون انقلاب بزرگ مردمی به یک ضدحمله دست زدند، البته اون طبقات استثمارگر با حمایت دولتهای خارجی که شما در ابتدا اشاره کردید اینها به یک ضدحمله دست زدند برای تخریب اون دستاوردها. اسم این ضدحمله همین آغاز سلطنت رضاشاه بود.

پرسشگر: البته شما الان در میان صحبت‌هاتون گفتید که ما در صد سال گذشته چهار دیکتاتور خونریز داشتیم. گفتید از رضاشاه، محمدرضاشاه، خمینی و خامنه‌ای که این خیلی خوبه که الان ما بتونیم از یک دیدگاه وسیع‌تری به تاریخ نگاه کنیم. ولی به هر حال اینها در ماهیتشون آیا با هم تفاوتی نداشتند؟ بالاخره یکی شاه بوده، یکی یک چیز دیگه‌ست؟ یعنی دیکتاتوری ولایت فقیه یک شکل و شمایل دیگه‌یی داره؟ بالاخره آیا اینها ماهیت یک‌سانی داشتند؟

احسان امین‌الرعايا: خیر همین که شما می‌گید. ماهیت‌شون که یکسان نبوده، همین که شما می‌گید. رضاشاه و پسرش که خب یک حکومت وابسته بودند. آخوندها که از قعر تاریخ اومدند، از قعر قرون وسطی اومدند. خاستگاه خرده‌بورژوازی ارتجاعی داشتند. هر چند که الان سوارند بر یک سرمایه‌داری وحشی. همین الانشون. اما با وجود همه این تفاوتها که شما هم روش دست گذاشتید، انگار که یک دو امدادی بوده، یکی به دست دیگری داده این هیولای قدرت رو و هر یکی بعد از دیگری این رو تکمیل کردن و این طور یک دولت مطلقه رو یکی بعد از دیگری کامل تر کردند او هم یک حکومتی با یک سبعیتی که واقعا در جهان امروز شاید نظیر نداشته باشه.

اونهایی که تاریخ دوران رضاشاه رو بررسی می‌کنن به این میرسن. با یک حداقل انصاف وقتی که بررسی می‌کنن میبینن که رضاشاه داشت این هدف رو دنبال می‌کرد که یک دولت متمرکز، یک قدرت کاملاً مستبد ایجاد کنه و همه سیاستهایش رو از این اولویت می‌چید، به این معنا. البته همراه با غارت مردم، همراه با کشتار، همراه با همه این کارنامه خیلی خیلی مفتضحی که در دوران حکومتش در کتابهای تاریخ به ثبت رسیده. این یک نتیجه. نتیجه دیگری

که من در نظر داشتم و البته نتیجه گیری بسیار مهمیه این هستش که این خط و مسیری که این چهارتا مستبد حاکم بر ایران در سده چهارده داشتند، این مسیر شکست خورده. این نتیجه رو به خصوص می خواستم...

پرسشگر: در چه زمینه یی به نظرتون میاد شکست خورد؟

احسان امین الرعایا: ببینید، رضاشاه و پسرش با تکیه بر قدرتهای خارجی و سرکوب داخلی اینها کار خودشون رو پیش میبردند. آخوندها هم خواستند با سرکوب داخلی و به کار گرفتن جنگ افروزی در خارج کشور، همان سیاست صدور ارتجاع و تروریسم به قول خودشون سیاست صدور انقلاب کار خودشون رو پیش ببرند. یعنی این که بر خلاف یک حکومتی که در انقلاب مشروطه مردم دنبالش بودن یا در انقلاب ۵۷ مردم دنبالش بودن کمترین اتکایی به مردم نداشتند و ندارند و بنابراین مطلقا سراغ گسترش نهادهای دموکراتیک، گسترش جامعه مدنی مشارکت مردم و این گونه سیاستها که خب لازمه بقای با ثبات یک حکومته هیچ وقت نبودن. البته ماهیتشون هم جز این اقتضا نمی کنه و ما...

پرسشگر: هیچ کدوم از این چهارتا؟

احسان امین الرعایا: هیچ کدوم. و ما می بینیم که در این، در حکومتهای هر چهارتاشون معمولا این طوری بوده که ۴۰-۵۰ درصد، حداقل ۴۰-۵۰ درصد بودجه سالانه رو اینها معمولا اختصاص دادن به امور نظامی و امنیتی. رضاشاه همین طور بود. شاه همین طور بود نمی دونم خمینی که به مدت ۸ سال تقریبا تمام اقتصاد ایران رو صرف جنگ ضد میهنی با عراق کرد. خامنه ای که نمی دونم بخش مؤثر اقتصاد ایران رو مصادره کرده و این رو پشتوانه مالی همین سیاستهای جنگ افروزانه، موشک سازی، برنامه اتمی و..

پرسشگر: برنامه پهبادسازی هم اضافه میشه بهش!

احسان امین الرعایا: پهباد اضافه شده بهش، بله. از این نظر، روش یکسانی داشتند. یعنی...

پرسشگر: اختصاص ثروت مردم به چیزهای اضافه؟

احسان امین الرعایا: چون تکیه گاهشون سیاستهای امنیتی و سرکوبگرانه بوده. رضاشاه تقریبا تمام درآمد نفت رو، تقریبا تمام، یک جایی دکتر مصدق سخترانی کرده تو مجلس، این عبارت رو به کار برده، گفته که درآمد نفت منحصر، کلمه منحصر رو به کار برده، منحصر صرف امور سیاسی، منظورش از امور سیاسی، اهداف سیاسی خاص رضاشاه که شامل ساختن اون ارتش ۱۵۰ نفری و اینها بود که البته هیچ فایده یی این کارها برای مردم، برای کشور،

برای آینده ایران هیچ فایده‌ی نداشته و همین ارتش هم که ساخته بود، وقتی که متفقین حمله کردند در همان روز و نه حتی بدون این که یک مقاومت چند روزه‌ی بتونه بکنه، در همان روز از هم پاشید و نظامیان اون روز که خب هیچ علاقه‌ی هم به رضاشاه نداشتند، همه سلاح‌هاشون رو، انگیزه‌ی نداشتند برای این که ازش دفاع کنند، کمترین محبوبیتی نداشت از جمله در بین نظامیان آن موقع، سلاح‌هاشون رو پرت کردند توی جوب خیابونها و این که من دارم میگم این واقعه مشهوری است، خیلی مردم به چشم دیدند و این ارتش هیچی ازش نموند. رضاشاه وقتی که داشت می‌رفت، حتی از مقامات حکومتش هم هیچ کس بدرقه‌اش نرفت. کما این که اون یکی شاه، پسرش. و کمترین حمایتی رو نتونست در اون لحظه جلب بکنه. این هم در کتابهای تاریخ ثبت شده و واقعیت آشکاری است.

پرسشگر: یعنی این هم یک نکته است که رضاخان در زمانه خودش هم اون محبوبیت رو هم به دست نیاورد. اگر میگن که این همه اقدامات کرده پس چرا هیچ کس ازش چنین استقبالی نکرد؟

احسان امین‌الرعايا: خیر، خیر. و از قضا این که شما میگین توی کتاب «مأموریت برای وطنم» که من یک جمله‌ی رو ازش الان نقل کردم و شما پرسیدید، کتابی که محمدرضاشاه نوشته به این موضوع هم اشاره کرده. به همین که رضاشاه به خصوص در سالهای پایان حکومتش بیشتر با ترس و رعب حکومت می‌کرد و محبوبیتی نداشت. البته نه با این صراحتی که من میگم ولی به صورت تلویحی اونجا اشاره شده. داشتم این رو می‌گفتم که رضاشاه که این طور بود. شاه، پسرش، سالی ۳.۵ میلیارد دلار که ۳.۵ میلیارد دلار در اون تاریخ یعنی ۵۰ سال پیش، ۵۵ سال پیش خیلی پول زیادی بود. سالی ۳.۵ میلیارد دلار فقط حقوق مستشارهای آمریکایی رو میداد که توی ایران بودند. چون ۶۰-۷۰ هزار مستشار آمریکایی در ایران بودند و خب حقوقشون رو باید رژیم شاه میداد و این هم پذیرفته بود. سالی ۳.۵ میلیارد دلار حقوق مستشارها رو می‌داد و یک ارتش و ساواک پر طول و تفصیلی رو درست کرده بود که تکیه‌گاه اصلیش بود. خودش هم یکبار در یک مصاحبه‌ی با روزنامه لوموند این رو تصریح کرده بود که برای ایران یعنی برای خودش، قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی معنا نداره و این طوری هم سیاست خودش رو تنظیم می‌کرد. خب اینها که همه واقعتهای شناخته شده‌ی است ولی سؤال اینه که خروجی و محصول نهایی این سیاستها چی بود؟ چون من داشتم می‌گفتم این مسیری که اینها در این یکصدسال آمدند، این یک مسیر شکست خورده‌ی است.

حکومت رضاشاه بعد از بیست سال، نهایتاً این شد که ایران رو به دامن قوای اشغالگر انداخت بدلیل همان سیاست خائنانه و خطای بزرگی که مرتکب شد. ما پسرش، محمدرضاشاه که اون هم از این دعاوی داره که چقدر ایران رو مدرن کرده و چه پیشرفتهایی کرده و خودش در اون زمان که من یادم هست میگفت ک داریم به طرف تمدن بزرگ میریم و نمی دونم چه کار داریم می کنیم و اینها، اون هم با سرکوب و کشتار نیروهای دموکراتیک در ایران و جنبش های انقلابی، راه رو برای خمینی باز کرد و نهایتاً ایران رو به دامن ارتجاع و بنیادگرایی انداخت، به دامن هیولایی مثل خمینی. پس این هم خروجی و محصول نهایی هر دو حکومت، هم رضاشاه و هم پسرش همین بود. حالا خامنه ای چه حاصلی داشته؟ با برنامه اتمی، با برنامه موشکی، با جنگ افروزی، با صدور ارتجاع، صدور تروریسم؟ حاصلش جلوی همه مردم ایران هست: پسرفت عظیم اقتصادی-اجتماعی، طوری که ایران رو پرتاب کرده به مدار یک کشور عقب افتاده. پس این مسیر یک مسیر شکست خورده است. این از مهمترین نتایجی است که ما میتونیم از وقایع یک سده گذشته بگیریم.

پرسشگر: آقای امین الرعایا، این موضوعی که توی همه این حکومتها خیلی بهش اهمیت میدن یا حد اقل پزش رو میتونی بگیریم میدادن، بحث این بود که ما این همه به اصطلاح خرج کردیم برای ارتش و قوای نظامی و اینها که امنیت رو فراهم کنیم. همین الان هم حکومت فعلی، دیکتاتوری خامنه ای هم یک خط در میون وقتی میرسه به مردم میگه ما براشون امنیت آوردیم و امنیت فراهم کردیم و با این ژست و پز به هر حال مشروعیت میدن به این که این قدر روی قوای نظامی سرمایه گذاری میکنن و ثروتهای ملت رو خرج این میکنن. توی دوران رضاشاه شما این رو چطور میبینن. این آیا یک اهرم قابل قبول برای افکار عمومی هست یا نیست؟

احسان امین الرعایا: آره، اونچه که میگن یعنی میگن که ما اونچه که برامون مهمه امنیته. امنیت کشوره. منظور اینه دیگه؟ و ما این رو به دست آوردیم. جزو دستاوردهای خودشون (میدونن). اگر فقر هست، اگر عقب موندگی هست...

پرسشگر: ولی به جاش امنیت داریم.

احسان امین الرعایا: به جاش خوشحال باشید، خدا رو شکر کنید امنیت دارید. بله. این چیزی ست که خامنه ای هم تکرار میکنه و مثلاً میگه که خب اگه ما نریم توی سوریه بجنگیم، اگر نریم کجا بجنگیم، باید شاهد سنگربندی در خیابانهای تهران و اصفهان و همدان باشیم.

پرسشگر: اگر قاسم سلیمانی نبود، الان داعش اومده بود تو ایران!

احسان امین‌الرعايا: بله مثلاً.

پرسشگر: حالا اون یکی فرمانده سپاه هم گفته بود که قاسم سلیمانی رفته بود برای کمک به بشار اسد، ربطی به داعش نداره!!!

احسان امین‌الرعايا: بله همه‌شون این‌طورن. اونجایی که دیگه منطق سیاسی، منطق واضحی که نشون میده کشور بسیار بسیار عقب افتاده، مردم در فقر و ناداری و اینها غرق شدن و دارن دست و پا میزنن، جوابگوی اینها نمی‌تونن باشن، خب مهمترین حرفشون امینته. خوبه من کمی توضیح بدم. این دعاوی مربوط به مدرن‌سازی کشور در سلطنت رضاشاه، این یک فرایند سطحی و محدود بود. و بنیادهای اقتصادی-اجتماعی ایران رو تغییر نداد. بلکه همچنان که گفتم توسعه واقعی در زمان رضاشاه کما این که در زمان سایر این مستبدین بعدی هم توسعه واقعی، توسعه نظامی-امنیتی بوده. به‌همین دلیل مدافعان حکومت رضاشاه، اونجایی که دیگه پای یک بررسی دقیق و مستند به میون میاد و دیگه همیشه از این، این ظاهرسازی‌ها رو به‌عنوان دلایل جدی و معتبر ارائه بکنند، از اینها چشم می‌پوشند، میگن بله راست میگین، بیلان واقعیه رضاشاه عبارت بود از این که ایران رو از گسیختگی نجات داده و از تکرر قدرت و از چندگانگی و این رو تبدیل کرده به یک دولت-ملت. یعنی از تکرر، چندگانگی، از هم گسیختگی، از اون وضعیت منتقلش کرده به یک دولت-ملت. به‌عنوان مثال نمونه‌یی از این تلقی رو شما می‌تونید در کتاب «تاریخ ایران مدرن» که آبراهامیان نوشته، اونجا ببینید که، این کتاب البته تمام مدارک معتبر مربوط به روی کار آمدن رضاخان رو نادیده گرفته که چطور با دخالت مستقیم انگلیس، اون کودتای سوم اسفند رو انجام داد، همه مدارک بسیار بسیار متعدد و معتبر رو نادیده گرفته و رضاشاه رو یک سیاستمدار، یک سیاستمدار قدرتمندی معرفی می‌کنه که اگر چه خب سیاستمدار خود کامه‌یی بوده، اما تونسته دولت‌سازی کنه! دولت‌سازی توی گیومه، چیزی است که اون کتاب داره میگه. بله خود کامه بوده ولی تونسته دولت‌سازی بکنه.

پرسشگر: اون هم چه جور دولتی!

احسان امین‌الرعايا: و نوشته اصلاً دولت‌سازی شاخص عصر رضاشاه‌ست. این دولت‌سازی چیزی است که مدافعان رژیم کنونی هم در موردش میگن. مثلاً نوشته‌های بعضا سعید حجاریان در مورد خمینی، همین رو در موردش میگه که خمینی کسی است که تونسته دولت‌سازی بکنه. پس اگر قتل‌عام کرده، اگر در جنگ هشت‌ساله

ایران و عراق، اون همه فاجعه به بار آورده، اون همه، یک میلیون تلفات، چند میلیون معلول، بیش از هشتاد شهر ویران و اون همه فاجعه‌یی که هنوز آثارش، آثار اجتماعی-اقتصادی و روانی‌اش هنوز در ایران باقیه و هنوز جبران نشده، اگر این هست، اشکالی ندارد، در عوض خمینی تونسته دولت‌سازی بکنه. بنابراین یک همچین دفاعی می‌کنن. اما این دولت مطلقه، چنان که تجربه حکومت رضاشاه و پسرش نشون داد، از اونجایی که هیچ مشارکتی برای مردم باقی نمی‌گذاره، و پارلمان، احزاب، تشکل‌های دموکراتیک، همه اجزای جامعه مدنی، اینها رو از بین می‌بره، یعنی اصلاً فضای حیاتی براشون باقی نمی‌گذاره، بنابراین در تندپیچ‌های تاریخ، کشور رو دچار فجایع سهمگین می‌کنن اینها. و همین که گفتم دیگه اولی این شد که ایران رو به دام اشغال خارجی انداخت و دومی این شد که ایران رو به دام ارتجاع، ارتجاع و هیولای خمینی. و خب تمام آثار پر درد و رنج بعدی‌اش.

پرسشگر: یعنی شما می‌گید که شیوه دولت‌سازی نه تنها اثر مثبتی نداشته بلکه برعکس...

احسان امین‌الرعايا: فاجعه ایجاد کرده

پرسشگر: کنار گذاشتن مردم فاجعه ایجاد کرده.

احسان امین‌الرعايا: بله. مطابق تجربه‌های سده چهارده. مطابق تجربه‌های سده چهارده. دکتر مصدق فقید تمام دوران رضاشاه رو در یک جمله خلاصه کرد. تمام دوران رضاشاه رو در یک جمله. توی یک سخنرانی در مجلس بود. یادم نیست که مجلس چندم. ولی این جمله‌اش رو من یادم هست که گفت هیچ ملتی در زیر سایه استبداد به جایی نرسیده است. یعنی همه اونهایی که صحبتشون از دولت‌سازی هست و از جمله همون کتابی که گفتم، یا مدافعان خمینی که تمام جنایتها و فجایع این حکومتها رو با دولت‌سازی می‌خان معقول جلوه بدن، معقول‌سازی بکنن، خب این رو می‌پوشونن که نتیجه غایی این چنین دولت‌سازی‌هایی چی بوده و چی هست. تاریخ یک سده گذشته که الان ما داریم بهش اشاره می‌کنیم این رو به وضوح نشون میده. انقلاب مشروطه می‌تونست باعث توسعه دموکراتیک ایران بشه. می‌تونست باعث رشد بورژوازی ملی و بر ساختن صنایع پیشرفته در ایران بشه. می‌تونست نهادهای دموکراتیک رو در ایران شکوفا بکنه. انقلابی بود، گل انقلاب سرسبد انقلابهای آسیا. گل سرسبد انقلاب‌های آسیا. پیش از این که در ترکیه انقلاب بشه، پیش از این که در چین انقلاب بشه، در ایران انقلاب مشروطه به پیروزی رسید. ولی خب، اون استبداد خشن رضاشاهی، اون حکومت شوم، این انقلاب رو و همه دستاوردهاش رو در خون فرو برد. کما این که انقلاب بهمن. انقلاب بهمن ۵۷ می‌تونست سکوی پرشی باشه برای جامعه ما برای کشور

ما به طرف آزادی به طرف دموکراسی و برابری و عظیم‌ترین پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی رو می‌تونست در بر داشته باشه. اما خمینی دژخیم اون رو هم در گرداب خون فروبرد.

. وقتی که جنگ جهانی دوم شروع شد و آتش جنگ در بسیاری از جهان سرایت کرد، شوروی ۳ بار به دولت وقت ایران مراجعه کرد، دولت اتحاد شوروی اون موقع، ۳ بار مراجعه کرد که اینها همه‌اش در کتابهای تاریخ ثبت شده، تاریخش که در سال ۱۹۴۱، ۳ بار مراجعه کرد که در ۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت. یعنی ماه‌های قبل از این که متفقین به ایران حمله بکنند. ۳ بار مراجعه کرد و حکومت رضاشاه را آگاه کرد، مطلع کرد که ما، منافع ما، یعنی منافع ملی ما به خطر افتاده و می‌خواهیم چیز کنیم به خاطر وجود آلمانها در ایران و ازش درخواست کرد که به دخالت‌های آلمان در ایران خاتمه بده که رضاشاه نپذیرفت. البته متفقین مایل بودند که برای این که به شوروی کمک برسوند چون یک جبهه جنگ اون موقع شوروی بود، به شوروی حمله کرده بود، متفقین مایل بودند همان‌طوری که دولت سوئد بهشون اجازه داده بود که در عین بی‌طرفی، دولت سوئد در جنگ جهانی دوم بی‌طرفی خودش رو حفظ کرد. ولی اجازه داده بود که در عین بی‌طرفی اجازه عبور و مرور قوای آلمانی رو بهشون بده و این کار رو کرده بود. متفقین هم گفته بود ایران هم میتونه در عین بی‌طرفی به ما اجازه عبور و مرور قوامون رو بده و حتی دولت انگلیس پیشنهاد کرد که ما حصریم تمام هزینه حمل و نقل نیروها مون رو یا مهمات مون، آذوقه جنگی، ساز و برگ مون رو هم پردازیم هرجایی که از وسایل نقلیه ایران استفاده می‌کنیم، از خط آهن ایران استفاده می‌کنیم، حصریم همه این رو هم پردازیم. در آمریکا به سفیر مختار رضاشاه مراجعه کردند، دولت آمریکا مراجعه کرد و اونها هم همچین درخواستی کردند که اجازه بدید ما از ایران عبور کنیم. ولی سفیر مختار که موضع رضاشاه رو می‌دونست گفت که من مطلعم که رضاشاه موافقت نخواهد کرد.

رضاشاه در قرن ۲۰ حکومت می‌کرده دیگه. در دهه سوم و چهارم قرن ۲۰ حکومت می‌کرده. باید با اون زمان سنجید. می‌خوام بگم اگر ما یک نگرش «هرمونتیکی» رو وارد کنیم برای بررسی این که عیار و وزن این تغییرات که بخوایم بسنجیم، خب در این صورت آن‌چه را که انجام داده یا آن‌چه را که انجام نداده در متن فرصتهایی که داشته باید بررسی کنیم. در متن اون فرصتها باید بسنجیم. نه این که یک کنتراستی ایجاد می‌کنند این طرفداران این همین بقایای سلطنت، یک کنتراستی بین آن‌چه که رضاشاه انجام داده با آن‌چه که قبلش بوده، البته آن‌چه را هم که قبلش بوده به تمامی گزارش نمی‌کنن و این طور جلوه میدن که یک‌هو از یک سیاهی محض یک حکومتی ایران رو نورباران

کرده. مثلاً این طوری، یک کنتراستی این طوری (**پرسشگر**: انگار فقط ایران تو جهان بوده و کشورهای دیگه) بله. خب حالا من میخوام این رو بگم که چه فرصتهایی داشته رضاشاه و این مهمه که بهش توجه کنیم و ببینیم که با وجود این فرصتها چه کار کرده؟ به نظر من فرصتهای بسیار بسیار مهمی داشته. اول این که انقلاب مشروطه در همه پهنه‌های اجتماعی، فرهنگی، فکری و روانی در جامعه ایران یک دینامیزم قدرتمندی ایجاد کرده بود برای پیشرفت، برای توسعه دموکراتیک. این یک فرصت. دوم این که خروج قوای روس و انگلیس از ایران در جنگ جهانی دوم، اینها ایران رو اشغال کرده بودند، جنبش‌های آزادی ایران (**پرسشگر**: جنگ جهانی اول!) در جنگ جهانی اول اینها ایران رو اشغال کرده بودن. جنبش‌های آزادی در اون موقع یعنی جنبش جنگل به رهبری میراکوچک‌خان، جنبش پسیان، خیابانی، جنبش‌های ترقی خواهی که در جنوب بودن، دلواری‌ها، چاکوتاری‌ها، برازجانی‌ها، اینها، همه اینها در مجموع تونستند اشغالگران رو اخراج کنند از ایران و از این بابت حق بزرگی به گردن تاریخ ایران دارند. حق بزرگی دارند. به طور کلی، چهار برآمد انقلابی مهم در تاریخ این ۱۰۰ سال هست. حالا این رو تو یک پرانتزی می‌گم، به این سؤال شما شاید ربطی نداشته باشه، یک پرانتزی اشاره می‌کنم و می‌گذریم. چهار برآمد انقلابی بزرگ در تاریخ این ۱۰۰ سال هست: یکی مشروطه هست که البته چند سال قبل از این سده بوده، یکی همین جنبش‌های آزادی که قبل از حکومت رضاشاه بودند، در شمال، جنوب و غرب و شرق ایران، پسیان، خیابانی، کوچک‌خان و جنبشهای جنوب این یک برآمد انقلابی بود، بعدش جنبش ملی شدن نفت و بعد انقلاب ۵۷. این سده با این برآمد انقلابی شناخته میشه و اینها تونستند ایران رو از اشغال اون قدرتها نجات بدن و این هم فرصتی بود برای رضاشاه که در زمانی به حکومت رسیده بود که ایران تحت اشغال نبود. البته روسیه چونکه انقلاب شده بود در سال ۱۹۱۷ قوای روسی خودشون بیرون رفتند، دولت جدید که یک دولت سوسیالیست، بلشویک‌ها به حکومت رسیده بودند، نیروهاشون رو از ایران بیرون کشیدند. فرصت دیگری که رضاشاه داشت، از قضا وجود همین دولت بلشویک در مسکو بود در شوروی بود که اینها خب یک توازن جدیدی رو ایجاد کرده بودن یعنی همسایه شمالی که یک دولت جدید، دولت بلشویک حاکم شده بود، یک توازن جدیدی در سطح بین‌المللی ایجاد کرده بود که دیگه مانع دست‌اندازی انگلیس به ایران میشد. پس این هم یک فرصت جدیدی برای رضاشاه. اما چهارمین فرصت که این هم بسیار بسیار مهم بود این بود که سهم ایران از درآمد نفت جنوب، به میزان خیلی زیادی افزایش پیدا کرد. از شروع کار رضاشاه. به طوری که حق‌الامتیاز نفت، از یک مبلغ ناچیزی که در سال ۱۹۱۱ بود، به بیش از ۵۸۰ هزار پوند در سال ۱۹۲۱ رسید. سال

۱۹۲۱ همان سالی است که رضاشاه به قدرت رسیده. یعنی همون ۱۲۹۹، ۱۳۰۰. به این مبلغ رسید، یعنی به ۵۸۰ هزار پوند و در سال، چند سال بعد در سال ۱۹۴۰ درآمد نفت شده بود ۴ میلیون پوند. که خیلی زیاد بود در مقایسه با آنچه که معمولاً دولت ایران از محل نفت عایدش می‌شد. پس این هم یک فرصت. البته مالیاتها و عوارض گمرکی هم زیاد شده بود. بنابراین از بابت درآمدها هم دولت جدید در ایران بر خلاف حکومت قاجار که واقعا حکومت ورشکسته‌یی بود و اصلاً درآمدی نداشت، حکومت احمد شاه، آخرین شاه قاجار، از این بابت هم حکومت جدید وضعیتش متفاوت بود. حالا ما در متن چنین فرصتهایی باید عیار اون اقدامها رو بسنجیم که چه وزنی داشته. و وقتی که این طور نگاه می‌کنیم از قضا باید نتیجه بگیریم که این اقدامات ناچیز، سطحی و محدود بوده به‌همین دلیل راه نبرد به تغییرات بنیادی در پهنه‌های اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیک، علمی، پژوهشی، بهداشتی. هیچ کدام از اینها رو دستخوش تغییر مهمی نکرد. این رو هم خوبه من اضافه بکنم که خب این که میگن زمان رضاشاه این کارخونه‌ها ساخته شده، نمی‌دونم چقدر تا دانشگاه ساخته شده، فلان اینها، خب این هم یک روندی بود که در از دوران قاجار شروع شده بود، یعنی از قرن ۱۹. تحت تأثیر پیشرفتهایی مهمی که کل جهان داشت. تأثیر تحولات بسیار بسیار مهم صنعتی که کل دنیا به خصوص اروپا داشت خب و از راه تجارتي که با ایران داشتند، بر اقتصاد ایران، بر مناسبات اجتماعی ایران تأثیر گذاشتند. بنابراین ایجاد صنایع مختلف از حتی از دوران ناصرالدین شاه که امیرکبیر بود و حتی قبل از اون از دوران فتحعلی شاه شروع شده بود. مثلاً عباس میرزا یک کارخونه اسلحه‌سازی داشت، کارخونه‌های متعدد مهمات‌سازی در دوران قاجار، کارخونه بلورسازی، نمی‌دونم باروت کوبی و همه اینها شروع شده بود. حتی خط آهن در مناطق مختلف کشیده بودن. البته خیلی طولانی نبود ولی ۱۰۰ کیلومتر، ۲۰۰ کیلومتر این طوری در جاهای مختلف کشیده بودن که این هم نبود که خط آهنی که شاه ساخت، رضاشاه ساخت انگار که اولین خط آهنه. اینها روند معمول پیشروی‌های اقتصادی-اجتماعی جامعه بود. آنچه که ما بهش ایراد می‌گیریم این هستش که انقلاب مشروطه جهشی ایجاد کرد، دینامیزم پرقدرتی ایجاد کرد که می‌تونست به کلی توسعه ایران رو تغییر بده. (پرسشگر: بیشتر از این می‌تونست توسعه پیدا کنه) اصلاً چارچوبش رو می‌تونست تغییر بده. یک توسعه دموکراتیک ایران رو هم از بابت کمی هم از بابت کیفی ایران رو وارد دنیای دیگه‌یی بکنه. بنابراین آنچه که رضاشاه انجام داد، در مقایسه با فرصتهایی که داشت به خصوص راهی که انقلاب مشروطه باز کرده بود، نه، از قضا اون فرصتها رو عاتل و باطل گذاشت، مسکوت گذاشت و استفاده نکرد چرا که همه‌اش دنبال یک توسعه نظامی بود

برای این که قدرت خودش رو حفظ بکنه. برای این که متکی نبود به مردم. برای این که جز با سرکوب قادر نبود که حکومت بکنه.

حالا سؤال آخری که می‌خواستم پرسیم این بود که به هر حال این رویارویی صد ساله‌یی که وجود داشته در ایران از یک طرف این دیکتاتوری‌ها اول از رضاشاه شروع شده یک حکومت مستبد خودکامه این پیشرفت کرده یا به اصطلاح ادامه پیدا کرده، تداوم پیدا کرده تا امروز که حکومت ولایت فقیه و دیکتاتوری خامنه‌ای رو شاهد هستیم خب، در مقابلش هم یک رویارویی بوده با اون جنبش دموکراتیکی که در ایران وجود داشته که اون هم به هر حال شما در ابتدا گفتید که اون هم یک حرکتی داشته که از مشروطه شروع شده و امروز تا این نقطه رسیده. حالا که ما الان در پایان این سده هستیم چه می‌تونیم بگیم در مورد این رویارویی؟

احسان امین‌الرعايا: ببینید به گواهی وقایع و تجربه این یک سده که بر می‌گردیم نگاه می‌کنیم، هر چه که ترقی و راهگشایی و پیشرفت حقیقی وجود داشته، به وجود اومده اینها کار انقلابیون و جنبش‌های انقلابی و ملی بوده در ایران. جنبش‌های آزادیخواه. و هرچی که تخریب و انحطاط بوده، کار همین دیکتاتورهای که در این صدساله در ایران حکومت کردند. همین چهار مستبد. این واقعیت یک سده گذشته هست. (**پرسشگر:** میتونین مثالی هم بزنین؟) بله. ببینید انقلاب مشروطه راه پیشرفت دموکراتیک ایران رو باز کرد و به استبداد سلطنتی خاتمه داد و این پیشرفت مهمی بود در حالی که خب رضاشاه دوباره بساط دیکتاتوری رو پهن کرد. در سالهای پس از جنگ جهانی اول اونطور که اشاره کردم جنبشهای آزادی در ایران کشور رو از اشغال قوای خارجی نجات دادند. در حالی که رضاشاه بعد از حکومت بیست ساله کشور رو به دام اشغال انداخت. رضاشاه نفت ایران رو در یک قرارداد خائنانه، یعنی تمدید کرد، قرارداد استعماری که عملاً بخش مهم درآمد نفت ایران رو به نفع انگلیس مصادره می‌کرد، این رو ۳۲ سال دیگه تمدید کرد و این یکی از خیانت‌بارترین قراردادهای سیاست‌هایی است که توسط رضاشاه انجام شده. این رو رضاشاه مرتکب شد. در حالی که دکتر مصدق، رهبر بزرگ نهضت ملی ایران، نفت رو ملی کرد. دیگه تا اونجایی هم که به دوران همین رژیم برمیگرده، خمینی ایران رو در جنگ ضد میهنی هشت ساله با عراق فروبرد. با اون همه صدمات و اون همه خسارات و اون همه تلفات که معلولینش هنوز هم، قربانیان اون جنگ هنوز هم دارند رنج می‌برند. در حالی که خب ارتش آزادیبخش ملی ایران تحت فرماندهی و رهبری برادر مجاهد مسعود رجوی خمینی رو وادار کرد که اون جنگ رو به پایان بیره و افتخار خاتمه دادن به اون جنگ از آن مجاهدین و ارتش

آزادیبخش ملی است. باز هم تا اونجایی که به وحدت ایرانیان برمی گرده، تا اونجایی که به تمامیت ارضی کشور برمی گرده، این انقلاب ها و جنبشهای آزادیبخش در همین یک سده بودند که دینامیزم و تضمین هم گرایی رو در ایران بین اجزای گوناگون مردم ایران به وجود آوردند. زنجیرهای اسارت رو، زنجیرهای عقب موندگی رو از هم گسستند و زمینه پیشرفت جامعه رو فراهم کردند. در نقطه مقابل باز هم این رژیم های استبدادی، همین چهار مستبد بودند و هستند که مسبب از دست رفتن همین هم گرایی، همین وحدت داخلی ایران شدند چون که انواع بلاها رو سر مردم ایران آوردند و ایران رو در انواع جنگ ها فروبردند که اینها خب آثار خیلی خیلی عمیقی داره در پیکره اجتماعی و سیاسی کشور. جنبش مشروطه، جنبش دوران مشروطیت به ملیتهای گوناگون ما، به ملیتهای گوناگون کشور ما خب یک هویتی بخشید. همون جنبش. این یکی از آثار همون جنبش بود و بعدها در دوران ملی شدن صنعت نفت این هویت با یک دموکراسی نوپایی پیوند خورد و تقویت شد. بنابراین این جنبشهای آزادیخواه، جنبشهای دموکراتیک، جنبشهای انقلابی در همه زمینه ها که نگاه می کنیم کارشون، در جهت پیشرفت ایران از جهات گوناگون بوده. کما این که انقلاب ۵۷، کما این که قیامهایی که علیه همین رژیم در این چهار دهه برخاسته و شاهد بودیم، هربار یک اثر وحدت بخشی در بین مردم داشته و شاهد صحنه هاش بودیم. برگردیم به تاریخ سده یی که هفته های آخرش رو داریم طی می کنیم، وقتی که نگاه می کنیم پیشران نبرد و دینامیزم پیشروی و آزادی در جامعه همین جنبش ها بودند و هستند و رهبران بزرگی که شاخصها و پرچمداران آزادی در هر زمانه یی بودند و هستند: ستارخان، کوچک خان، پسیان، خیابانی، مصدق، حنیف نژاد و مسعود رجوی. راهبران آزادی و صادق ترین و پاکبازترین سخنگویان رنج های طولانی مردم ایران در این سده و در عین حال نمایندگان آرزوها و آرمان های اونها. با همین منطق فاجعه یی که توسط خمینی و خامنه ای در این چهاردهه اتفاق افتاده در کشور ما و شکل گرفته مطمئنا با قیام ها و مقاومت مردم ایران و با رزم کانونهای شورشی و ارتش بزرگ آزادی و جایگزین دموکراتیکی که برآیند همه این رزم ها و رنج ها هست، مطمئنا این وضعیت رو به روزگار آزادی و برابری و دموکراسی خواهد رسوند

پرسشگر: ان شاء الله این نبرد صد ساله به اون پیروزی که شما می گید ختم بشه. خیلی ممنون از شما آقای امین الرعایا از این که این فرصت رو در اختیار ما گذاشتین برای این گفتگو

احسان امین الرعایا: خواهش می کنم

